

---

## وسيلة النجاة في شرح دعاء السمات

عبد الواسع بن محمد علامی تونی کاشانی (قرن ۱۲ق)

---

محقق: قاسم شیرجعفری

### درآمد

بسم الله الرحمن الرحيم      هست کلید در گنج حکیم

در بین دعا‌های مأثوری که از اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است، «دعای سمات» جایگاه خاصی دارد؛ دعایی که با مضامین بلند و اسرار آمیزش هم داعیان را جهت عروج به اوج قلّه‌های اجابت به تمسک به حلقه‌هایش فراخوانده است و هم عالمان را به ترجمه و شرح و بسط عبارات پر رمز و رازش وا داشته است.

خواننده، در این دعا به اسما و صفات حضرت ربّ الأرباب و آثار بسیاری که تا کنون از آنها به ظهور رسیده است، توجه دارد و خداوند را به یک یک آن اسامی مقدّس، سوگند می‌دهد تا مقدمه‌ای باشد برای ذکر حوایجی که در پایان دعا بر زبان جاری می‌سازد. او سعی دارد با این روش، دریای رحمانیت آمیخته با حکمت خداوندی را متلاطم کرده، به خروش آورد و تکرار آنچه را پیش از این واقع شده و برای حضرت ربّ العالمین از هر سهلی سهل‌تر است، از حضرتش مسئلت نماید و نشان دهد که متوقّعی مُحقّق است و چشم به عنایتی داد که برای دیگران نیز بوده است و به سهولت واقع می‌شود.

اگر چه به حکم آیه شریف ﴿وَإِذَا سَأَلَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ﴾

الداع إذا دعان<sup>۱</sup> هر دعایی را در هر زمانی می‌توان خواند؛ ولی برای بعضی از آنها زمان خاصی هم معین شده است تا علاوه بر همه برکات آن، «قصد ورود» داعی، حال و هوای دیگری به دعا ببخشد. عصر جمعه، زمان خاص دعای سمات است؛ بلکه بنا به فرموده صاحب عدّة الداعی، این دعا با فضیلت‌ترین دعایی است که در آخرین ساعت روز جمعه خوانده می‌شود،<sup>۲</sup> ساعتی که براساس چندین روایت، بهترین ساعت برای استجاب دعاست و مانند آن در بین روزهای هفته یافت نمی‌شود.<sup>۳</sup>

### اعتبار دعای سمات

شیخ طوسی رحمته الله خواندن این دعا را در آخرین ساعت روز جمعه، مستحب دانسته است.<sup>۴</sup> با توجه به این‌که خواندن دعا مستحب و سنت است و می‌تواند موضوع حکم «تسامح در ادلة سنن» واقع شود، به توثیق سلسله روایات سند دعای سمات، نیاز مبرمی احساس نمی‌شود. به طور کلی، این شبهه که هر دعایی باید سند صحیحی داشته باشد، نباید در دل بندگان حق تعالی ایجاد شود و در نتیجه در بهره‌وری از بسیاری از دعاهای مهم و عالی‌ال مضامین به روی ایشان بسته شود؛ مگر در مواردی که بر سند و یا متن روایت و یا خود دعا مفسده‌ای مترتب باشد که بر اهمیت دعا غلبه کند.

عالم و عارف بزرگوار، سید بن طاووس رحمته الله در پایان کتاب جمال الأشیوع،

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۶.

۲. عدّة الداعی، ص ۲۵۳.

۳. وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۳۵۲ و ۳۸۳-۳۸۴.

۴. مصباح المتهجّد، ص ۴۱۶.

دعای سمات را طبق یکی از سه طریقی که روایت این دعا به وی رسیده است، ذکر نموده و می‌گوید:

و نحن ذاکرون في هذا الفصل دعاءً خاصاً لهذا الوقت كما وجدناه في إحدى الروايات؛ فإتينا وجدنا به ثلاث منقولات:

حدّث الحسين بن محمد بن هارون بن موسى التلعكبري قال: نسخت هذا الدعاء من كتاب دفعه إليّ الشيخ الفاضل أبو الحسن خلف بن محمد بن خلف الماوردي... وجدت فيه نسخ هذا الحديث من أبي عليّ بن عبد الله ببغداد هكذا: حدّثني محمد بن عليّ بن الحسن بن يحيى قال: حضرنا مجلس محمد بن عثمان بن سعيد العمري الأسدي المنتجى عليه السلام قال: حدّثني أبو عمرو و محمد بن سعيد العمري قال: حدّثني محمد بن أسلم قال: حدّثني محمد بن سنان قال: حدّثني المفضل بن عمر الجعفي و روى الدعاء عن مولانا جعفر بن محمد بن الصادق عليه السلام....<sup>۱</sup>

ما در این جا در صدد بررسی اعتبار این سند و سایر اسناد این دعا نیستیم و پرداختن به آن را به صاحب نظران این فن وا می‌گذاریم و در این مقام به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که مرحوم آیه الله خویی رحمته الله در کتاب *منية السائل* - که جامع تعدادی از استفتائات ایشان است - در پاسخ سؤال از اعتبار سند دعای سمات می‌فرماید:

لم يظهر لنا قوة سنده.<sup>۲</sup>

ولی شهرت غیر قابل انکار و اقبال علمای سلف بر خواندن و شرح و توضیح آن می‌تواند جبران کننده ضعف سند این دعا باشد. علامه مجلسی رحمته الله در باره این دعا می‌نویسد:

هذا الدعاء من الدعوات التي اشتهرت بين أصحابنا غاية الاشتهار، و في جميع الأعصار و الأمصار، و كانوا يواظبون عليها، و قال الشيخ إبراهيم بن عليّ الكفعمي - طيب الله تربيته - في كتاب *صفوة الصفات*: روي عن الإمام الباقر عليه السلام أنه قال: لو حلفت أن في هذا الدعاء الاسم

۱. جمال الأسبوع، ص ۳۲۱.

۲. منية السائل، ص ۲۲۴.

الأعظم لبررت، فادعوا به على ظالمنا و مضطهدنا و المتعزّزين علينا.<sup>۱</sup>

### شروح دعای سمات

شیخ آقا بزرگ تهرانی در خصوص شرح‌های نگاشته شده بر دعای سمات می‌نویسد:

وقد شرحه العلماء شروحا كثيرة تبلغ العشرين<sup>۲</sup>.

ما به یاری نرم‌افزار فهرستگان نسخ خطی حدیثی موجود در ایران، بر ۳۰ شرح نوشته شده بر این دعا اطلاع پیدا کرده‌ایم که فهرست تفصیلی آنها به این قرار است:

۱. خلاصة الدعوات في شرح دعاء السمات، از سید محمّد مهدی بن محمّد جعفر موسوی تنکابنی. وی در آخر کتابش خلاصة الأخبار که در سال ۱۲۵۰ ق، تألیف نموده، از آن یاد کرده است.<sup>۳</sup>

۲. در متنور در شرح دعای شُور، از عبد الجلیل بن نصر الله (م ق ۱۳). این شرح به فارسی است و در سال ۱۲۴۷ ق، به پایان رسیده است.<sup>۴</sup>

۳. روائع السمات في شرح دعاء السمات، از محمّد حسن میرجهانی اصفهانی. این شرح که به فارسی نوشته شده در سال ۱۳۷۳ ق، به طبع رسیده است.<sup>۵</sup>

۴. صفوة الصفات في شرح دعاء السمات، از تقی‌الدین ابراهیم بن علی بن حسن کفعمی (م ۹۰۵ ق). این شرح در سال ۸۹۵ ق، تألیف شده است و نسخ متعددی از آن در دست است.<sup>۶</sup>

۱. بحار الأنوار، ج ۸۷، ص ۱۰۱-۱۰۲.

۲. الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج ۸، ص ۱۹۰.

۳. همان، ج ۷، ص ۲۲۷ و ج ۱۳، ص ۲۵۱.

۴. فهرست نسخه‌های خطی کتاب خانه آیه الله مرعشی، ج ۶، ص ۳۷۶.

۵. الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج ۱۱، ص ۲۵۵ و ج ۱۳، ص ۲۴۹.

۶. همان، ج ۱۳، ص ۴۰۹ و ج ۱۵، ص ۵۰؛ التراث العربي، ج ۳، ص ۴۷۷.

\* عناوين الجمعيات في شرح دعاء السمات، که همان وسیلة النجاة في شرح دعاء السمات شیخ علی اکبر نهاوندی (م ۱۳۶۹ق) است که توضیح آن در شماره ۹ خواهد آمد.

۵. کشف الحجاب عن الدعاء المستجاب، از سید عبد الله بن محمد رضا شبّر حسینی حلی کاظمینی (م ۱۲۴۲ق) که به سال ۱۲۴۱ق، تألیف شده است.<sup>۱</sup>

۶. اللغات في شرح دعاء السمات، از ابو القاسم بن محمد باقر حسینی علوی فاطمی دهکردی (م ۱۳۵۲ق). نوشتن این شرح که با عناوین «لمعة - لمعة» به انجام رسیده، در سال ۱۳۴۹ق، پایان پذیرفته است.<sup>۲</sup>

۷. مفتاح النجاة في شرح دعاء السمات، از آقا محمود بن محمد علی بن وحید بهبهانی (م ۱۲۶۹ یا ۱۲۷۱ق). این شرح به فارسی است و تألیف آن در سال ۱۲۶۰ق، به پایان رسیده است.<sup>۳</sup>

۸. وسیلة النجاة في شرح دعاء السمات، از عبد الواسع علامی (رسالة حاضر).

۹. وسیلة النجاة في شرح دعاء السمات، از شیخ علی اکبر بن محمد حسین نهاوندی (م ۱۳۶۹ق). مؤلف بنا داشته این شرح را که نام دیگرش عناوین الجمعيات في شرح دعاء السمات است، در ۴۸ عنوان به تعداد جمعه‌های هر سال تألیف نماید، ولی فقط به تألیف پنج عنوان اول آن تا شرح جمله «و بمشیتک التي دان لها العالمون» موفق گردیده و این بخش از روی خط مؤلف در سال ۱۳۳۲ق، به چاپ سنگی رسیده

۱. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱۳، ص ۲۵۰؛ ج ۱۸، ص ۲۵؛ فهرست نسخ خطی کتابخانه دانشکده الهیات تهران، ج ۱۰، ص ۷۹۴؛ فهرست نسخ خطی کتابخانه آیه الله مرعشی، ج ۲۴، ص ۲۶۷.

۲. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱۸، ص ۳۴۶ و فهرست نسخ خطی کتابخانه مسجد اعظم، ص ۳۴۰.

۳. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱۳، ص ۲۵۱ و ج ۲۱، ص ۳۵۵؛ فهرست نسخ خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۱۰، ص ۸۳۵؛ فهرست نسخ خطی کتابخانه آیه الله مرعشی، ج ۸، ص ۶۵ و ج ۱۹، ص ۱۲۳ و ج ۲۱، ص ۲۳.

است. مؤلف پس از انتشار این بخش به زیارت خانه خدا مشرف شده و موفق به ادامه تألیف نشده است.<sup>۱</sup>

۱۰. شرح دعاء السمات، از محمدابراهیم بن عبد الوهاب سبزواری اسراری (م ۱۲۹۱ ق). مؤلف، این شرح را - که به عربی است - در سال ۱۳۵۰ ق، تألیف نموده است.<sup>۲</sup>

۱۱. شرح دعاء السمات، از محمدباقر بن محمد تقی مجلسی (م ۱۱۱۰ ق). این شرح در ضمن «کتاب الدعاء» بحارالانوار<sup>۳</sup> آورده شده است.<sup>۴</sup> صاحب الذریعة، ترجمه دعای سمات را نیز به علامه مجلسی نسبت داده است.<sup>۵</sup>

۱۲. شرح دعاء السمات، از سید محمدجعفر طباطبایی شولستانی (م ق ۱۲). تألیف این شرح در سال ۱۱۱۳ ق، به پایان رسیده است.<sup>۶</sup>

۱۳. شرح دعاء السمات، از حسن بن محمدباقر قره باغی، که در نجف و به سال ۱۲۶۱ ق، تألیف شده است.<sup>۷</sup>

۱۴. شرح دعاء السمات، از درویش علی بن حسین بغدادی حایری (م ح ۱۲۷۷ ق). در مورد این شرح، شیخ آقا بزرگ تهرانی می نویسد:

صرح ولده الشيخ أحمد في كتابه كنز الأديب أنه لم يتم. رأيت منه نسخة عند الشيخ محمد آقا طهراني وقد وصل فيه إلى شرح قوله: وجعلت

۱. الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۱۳، ص ۲۵۰ و ج ۱۵، ص ۳۵۱ و ج ۲۵، ص ۹۱.

۲. همان، ج ۱۳، ص ۲۴۹ (ش ۹۰۵).

۳. بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۹۶.

۴. الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۱۳، ص ۲۴۹، ش ۹۰۶.

۵. همان، ج ۴، ص ۱۰۱؛ کتابشناسی علامه مجلسی، ص ۱۸۶.

۶. الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۱۳، ص ۲۴۹، ش ۹۰۷.

۷. همان، ج ۱۳، ص ۲۴۹، ش ۹۰۸.

رويتها لجميع الناس مرأى واحداً.<sup>۱</sup>

۱۵. شرح دعای سمات، از ملا محمد صالح بن محمد باقر روغنی قزوینی (م ح ۱۰۷۵). این شرح به فارسی است.<sup>۲</sup>
۱۶. شرح دعاء السمات، ظاهراً از میر عبد الفتاح بن علی حسینی مراغی (م ق ۱۳).<sup>۳</sup>
۱۷. شرح دعاء السمات، از علی بن عبد الله علیاری تبریزی (م ۱۳۲۷ ق).<sup>۴</sup>
۱۸. شرح دعای سمات، از محمد علی بن نصیر الدین چهاردهی رشتی نجفی (م ۱۳۳۴ ق). این شرح به فارسی است.<sup>۵</sup>
۱۹. شرح دعاء السمات، از سید کاظم بن قاسم حسینی رشتی (م ۱۲۵۹ ق). این شرح که به عربی نگاشته شده، در سال ۱۲۷۷ ق، در تبریز به چاپ رسیده است.<sup>۶</sup>
۲۰. شرح دعاء السمات، از شیخ محمد عاملی.<sup>۷</sup>
۲۱. شرح دعاء السمات، از سید محمد بن محمد باقر حسینی (م ق ۱۲)، مؤلف ریاض الصالحین. این شرح که به عربی است، گویا بخشی از همان کتاب است.<sup>۸</sup>

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. همان، ج ۱۳، ص ۲۵۰، ش ۹۰۹.
۲. همان، ج ۱۳، ص ۲۵۰، ش ۹۱۱؛ فهرست نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۱۳۷؛ فهرست نسخ خطی کتابخانه مدرسه حجتیه، ص ۱۱۲؛ فهرست نسخ خطی کتابخانه آیه الله مرعشی، ج ۳، ص ۸۹؛ فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی تبریز، ج ۱، ص ۲۶۰ و ج ۲، ص ۴۹۷.
۳. الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۱۳، ص ۲۵۰ (ش ۹۱۰).
۴. همان، ج ۱۳، ص ۲۵۰ (ش ۹۱۲).
۵. همان، ج ۱۳، ص ۲۵۰ (ش ۹۱۳)؛ فهرست نسخ خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، ج ۱۵، ص ۱۵۴؛ فهرست نسخ خطی کتابخانه آیه الله مرعشی، ج ۲۲، ص ۸۸.
۶. الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۱۳، ص ۲۵۱ (ش ۹۱۴)؛ مشارع عربی، ص ۵۴۷.
۷. التراث العربي، ج ۳، ص ۳۰۹؛ فهرست نسخ خطی کتابخانه آیه الله مرعشی، ج ۶، ص ۳۷۷.
۸. فهرست نسخ خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۱۱، ص ۲۷۷.

۲۲. شرح دعاء السمات، از محمد بن عبدالله بن علی بلادی بحرانی (م ق ۱۲). تألیف این شرح که مزجی و به عربی است، در سال ۱۶۶۶ ق، به پایان رسیده است.<sup>۱</sup>
۲۳. شرح دعای سمات، از محمد مؤمن بن علینقی، که به فارسی نگاشته شده است.<sup>۲</sup>
۲۴. شرح دعاء السمات، از مؤلفی ناشناخته. این شرح به عربی است.<sup>۳</sup> از این شرح، تاکنون پنج نسخه شناسایی شده و آغاز آن چنین است: «نحمدک و ندعوک فی السراء، و نسألک و نرجوک الإجابة فی الضراء».<sup>۴</sup>
۲۵. شرح دعاء السمات، از شیخ هلال الدین اسماعیل خوبی (م ح ۱۳۱۳ ق). مؤلف، نسخه ناقصی از این شرح را در کتابش مجلس الواحد و انیس الفارذ که در سال ۱۳۱۳ ق، تألیف نموده، گنجانده است.<sup>۵</sup>
۲۶. شرح دعاء السمات، از یوسف بن محمد مهدی خوانساری.<sup>۶</sup>
۲۷. شرح دعاء السمات، از مؤلفی ناشناخته. نسخه موجود از این شرح که به عربی است، در سال ۱۱۰۵ ق، کتابت شده و از آغاز، افتادگی دارد.<sup>۷</sup>

۱. نشریه تراثنا، ج ۶۸، ص ۱۲۲، ش ۵۹.

۲. فهرست نسخ خطی کتابخانه آیه الله مرعشی، ج ۱۸، ص ۱۸.

۳. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱۳، ص ۲۵۱ (ش ۹۱۵).

۴. فهرست نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۸، ص ۱۷۸؛ فهرست نسخ خطی کتابخانه مدرسه حجتیه، ص ۱۱۲؛ فهرست نسخ خطی کتابخانه آیه الله مرعشی، ج ۳، ص ۳۰۲، ش ۱۱۳۰؛ فهرست نسخ خطی مدرسه غرب، ص ۳۱ (ش ۵۳۵۸)؛ فهرست کتب اهدایی رهبری به کتابخانه آستان قدس، ص ۲۶۷، (ش ۵۶۰).

۵. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱۳، ص ۲۵۱، ش ۹۱۶.

۶. فهرست نسخ خطی آستان قدس رضوی، ج ۱۵، ص ۳۰۲؛ فهرست کتب اهدایی رهبری به کتابخانه آستان قدس، ص ۱۵۱.

۷. فهرست نسخ خطی کتابخانه مسجد گوهرشاد مشهد، ج ۳، ص ۱۶۶۶ (ش ۱۱۸۸).



۲۸. شرح دعاء السمات، از مؤلفی ناشناخته. نسخه موجود از این شرح که به عربی است، در قرن یازدهم کتابت شده است.<sup>۱</sup>
۲۹. شرح دعاء السمات، از مؤلفی ناشناخته. نسخه موجود از آن در قرن دوازدهم کتابت شده است. این شرح نیز عربی است.<sup>۲</sup>
۳۰. شرح دعاء السمات، از مؤلفی ناشناخته. این شرح به عربی است و در سال ۱۲۳۸ق، تألیف شده و نسخه خط مولف در کتابخانه شاه چراغ شیراز موجود است.<sup>۳</sup>

### وسيلة النجاة في شرح دعاء السمات

در بین شروح دعای سمات - چنان که گذشت - دو شرح با این نام آمده است: یکی شرح حاضر و دیگری شرح مرحوم شیخ علی اکبر نهاوندی (م ۱۳۶۹ق) که البته نام دیگرش عتوین الجمععات است و احتمال می رود که مرحوم نهاوندی پس از این که از همنام شدن شرحش با شرح حاضر اطلاع یافته، نام اثر خویش را تغییر داده است. شرح حاضر حاوی نکات بسیار مفیدی است و سعی دارد دگره از تمام مفردات این دعای پراسرار بگشاید؛ چون شاید این تنها دعایی باشد که تا این اندازه خواننده قبل از ورود در آن، محتاج به رجوع به شروح آن است. پس پُر واضح است که شارح این دعا می باید برای روشن شدن نقاط مبهم آن - که بسیار است - زحمات زیادی را متحمل شود و بیش از سایر دعاها به کتب لغت، حدیث، تفسیر، تاریخ، ادبیات، نجوم، شرح دعا و مانند آنها مراجعه کند و پیدا است که شارح، چنین مشقّتی را متحمل شده است.

۱. فهرست نسخ خطی کتابخانه مجلس سنای سابق، ج ۳، ص ۱۲۷ (ش ۱۱۳۰).

۲. فهرست نسخ خطی کتابخانه ملک، ج ۵، ص ۳۰۲ (ش ۱۵۹۷).

۳. فهرست کتب خطی کتابخانه شاه چراغ شیراز، ج ۱، ص ۲۲۶، ش ۱۲۲۴.

آیه الله مرعشی نجفی در مقدمه خویش بر این شرح، در این مورد می نویسد:

و لعمری إنه مع وجاته شرح نافع حوى النكات العلمية الأدبية و التاريخية.

مؤلف، این شرح را در دهه دوم ربیع الأول سال ۱۱۱۱ به پایان رسانیده و آن را در سه «قسم» تنظیم نموده که عناوین آنها عبارت‌اند از:

القسم الأول: في آداب الداعي و صفاته.

القسم الثاني: في معنى السمات و شُبُور.

القسم الثالث: في مقاصد الدعاء و شرحه.

### مؤلف

شرح حال مؤلف، تنها اجمالی در کتب تراجم (شرح حال) آمده است و بیشتر باید وی را از آثارش بشناسیم. در مستدرکات أعيان الشيعة در شرح حال وی چنین آمده است:

عبد الواسع التوني: أديب حسن الإنشاء بالفارسية، و يبدو أنه كان في خدمة الشاه سلطان حسين الصفوي، و هو من أعلام أوائل القرن الثاني عشر، له ترجمة الرسالة الذهبية.<sup>۱</sup>

صاحب طبقات أعلام الشيعة نیز آورده است:

عبد الواسع التوني: (ازدَهَر ۱۰۸۶ - ۱۱۱۹ ق) الفاضل المنشي الشاعر... يظهر طبع شعره من مديحه للسلطان... مصرحاً [في روائع النسمات] بأن والده يسمى بالعلّامي.

این که در همه تراجمی که نام ایشان ذکر شده، تنها لفظ «تونى» آمده است، نشان می‌دهد که وی مدت زیادی را در آن شهر سپری کرده است و حداکثر، محلّ ولادت وی نیز آن جا بوده است؛ ولی

۱. مستدرکات أعيان الشيعة، ج ۷، ص ۱۵۸.

آیه الله مرعشی در مقدمه شرح دعای سمات، وی را از نوادگان فیض کاشانی معرفی نموده است و به کاشان منسوب دانسته و از ذکر لقب «تونی» برای او به همراه «کاشانی» خودداری کرده است. ایشان در مقدمه مذکور می نویسد:

هو العلامة المحدث الفقيه المظلم المولى عبد الواسع بن محمد الشهير بالعلامة بن عبد الواسع الكاشاني رحمته الله.  
و المؤلف من أسرة صاحب الوافي و من نوافل صدر المتألهين الشيرازي أبي حليمة الفيض، و بعد من ذرية صدر العرفاء أبي زوجة صدر المتألهين، فمن ثم عبر عنهما بالجد.

البته شاید ایشان با این کار و با ذکر نام اصلی پدر شارح، یعنی «محمد» و نام جد پدری وی یعنی «عبد الواسع» - که در هیچ یک از کتب تراجم نیامده است - خواسته تا کاشانی الأصل بودن مؤلف را به اثبات برسانند.

شایان ذکر است که مرحوم آیه الله مرعشی، نام عبد الواسع علامی را در مقدمه مکاتیب الائمة در بین علمای خاندان فیض (که از نوادگان ایشان هستند) ذکر نموده است. گویا آن مرحوم پس از چاپ آن کتاب و در تحقیقات بعدی بدان رسیده باشد. نیز دو قرینه دیگر بر کاشانی بودن مؤلف در دست است که از این قرارند:

۱. تألیف وسیلة النجاة او در قمصر کاشان به پایان رسیده است که در پایان کتاب ذکر نموده است.
۲. تنها نسخه وسیلة النجاة در کتاب خانه یکی از علمای کاشان بوده است. مرحوم آیه الله مرعشی در این خصوص می نگارد:  
و النسخة مأخوذة من أصلها الموجود في مكتبة الحجة المرحوم الشيخ محمود السالك الكاشاني.

## تألیفات

از آثار شیخ عبدالواسع تونی کاشانی تاکنون این کتاب‌ها شناخته شده است:

۱. ایضاح الإعراب (تسهیل الفواض).

این کتاب، در شرح اصطلاحاتی است که علما و مفسران در گفتگوها و نوشته‌هایشان بسیار استعمال می‌کنند. مؤلف، آن را در سال ۱۰۸۶ق، تألیف نموده و در ابتدای کتاب، آن را تسهیل الفواض نامیده؛ ولی در آخر کتاب آن را ایضاح الإعراب معرفی کرده است و گویا از نامگذاری آغازین عدول نموده است.<sup>۱</sup> ترتیب این کتاب، مانند سایر کتب لغت، بر اساس حروف الفبا و از «الف» تا «یاء» است.<sup>۲</sup>

۲. ترجمة رسالة ذهبیه.

الذهبیة الطیبیة یا رسالة ذهبیه که به «طب الرضا» نیز مشهور است، کتابی است که گفته می‌شود امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آن را برای مأمون عباسی نگاشته است و موضوع آن، تعلیم چگونگی سلامت نگاه داشتن بدن و تنظیم و برنامه‌ریزی امور مربوط به آن به وسیله خوردن غذاها و نوشیدنی‌ها و تهیه لباس‌ها و داروهای مفید و رگ‌زنی و حجامت و مسواک زدن و حمام کردن و استفاده از داروی نظافت و مانند اینهاست.

این رساله به دستور مأمون با آب طلا نگاشته شد و وی آن را «ذهبیة» نامید. علمای اسلام از قرن پنجم تاکنون، ترجمه‌ها و شرح‌های متعددی بر آن نگاشته‌اند.<sup>۳</sup>

۱. الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۲، ص ۴۹۳ و ج ۴، ص ۱۸۲.

۲. طبقات أعلام الشيعة، ج ۱۱، ص ۳۶۱.

۳. الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۱۰، ص ۴۶ و ج ۱۱، ص ۱۸۶.

نویسنده، این ترجمه را به درخواست شاه سلطان حسین صفوی به هنگام زیارت شاه از مشهد مقدس، به فارسی روان و تحت اللفظی تحریر کرده<sup>۱</sup> و در پایان، ماده تاریخ این زیارت را عبارت «زیارات شاهی قبول الهی»، یعنی سال ۱۱۱۹ق، آورده است. در این ترجمه، اشعاری در مدح شاه سلطان حسین و دعای در حق وی به چشم می خورد.<sup>۲</sup>

۳. ترجمه عهد نامه مالک اشتر.

این ترجمه به صورت زیر نویس آمده است.<sup>۳</sup>

۴. تعلیقات علی الوافی.

تعلیقه‌ای است بر الوافی فیض کاشانی. مرحوم آیه الله مرعشی نسخه‌ای از آن را نزد مرحوم میزا محمد جعفر فیضی کاشانی مشاهده نموده است.<sup>۴</sup>

\* تسهیل القوامض.

نام دیگر ایضاح الإعراب است که گذشت.

۵. جواب سؤال شاه سلطان حسین صفوی.

شاه سلطان حسین درباره نذر صدقه و عتق بعد از وفات، از علما سؤال نموده است و جمعی از ایشان به پاسخ پرسش وی برخاسته‌اند و برخی در باره آن رساله‌ای تدوین نموده‌اند که همه این پاسخ‌ها و رساله‌ها و یا بیشتر آنها در مجموعه‌ای گرد آمده است. رساله حاضر،

۱. همان، ج ۲۶، ص ۱۹۷؛ فهرست نسخ خطی کتابخانه آیه الله مرعشی، ج ۱۶، ص ۱۰۳؛ فهرست نسخ خطی

کتابخانه طبسی حائری قم، مخطوط، ش ۷۵۶.

۲. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۹، ص ۷۰۲.

۳. فهرست نسخ خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۶، ص ۱۵.

۴. ر.ک: مقدمه مرحوم آیه الله مرعشی بر همین شرح دعای سمات، به کوشش آیه الله استادی.

در سه برگ آمده است.<sup>۱</sup>

۶. دیوان اشعار.<sup>۲</sup>

۷. المواهب السنية في شرح الصحيفة الكاملة.

شرح صحیفه سجادیه بوده است و تاکنون نسخه‌ای از آن به دست نیامده و فقط بخش کوتاهی از آن که شرح جمله: «لک یا الهی وحدانیة العدد» از دعای بیست و هشتم صحیفه است و از نیم صفحه تجاوز نمی‌کند و به خط مؤلف است، در دست است.<sup>۳</sup>

۸. الوسيلة الناجية في شرح الصحيفة السجادية.

مؤلف در وسیله النجاة، از این کتابش نقل نموده است.<sup>۴</sup>

۹. وسیله النجاة في شرح دعاء السمات. (رسالة حاضر).

### روش تصحیح و تحقیق

تاکنون تنها یک نسخه از این شرح شناسایی شده که در ضمن مجموعه شماره ۳۹۱۷ کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی نگهداری می‌شود. این مجموعه، شامل دو رساله است که رساله اول صفة الصفات فی شرح دعاء السمات کفعمی و رساله دوم، همین شرح عبدالواسع علامی است، که در برگ‌های ۹۱ پ تا ۱۴۱ آن مجموعه قرار گرفته و تاریخ تحریر آن، حدود سال ۱۳۸۳ ق، است.<sup>۵</sup>

این شرح از روی همین نسخه با تحقیق آیه الله رضا استادی و با مقدمه

۱. فهرست نسخ خطی کتابخانه مسجد گوهرشاد، ج ۳، ص ۱۴۸۱ (ش ۱۰۷۶).

۲. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۹، ص ۷۰۲.

۳. فهرست نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۶، ص ۲۱۹-۲۲۰ (ش ۶۲۱۷).

۴. میراث حدیث شیعه، ج ۱۰، ص ۳۶۲.

۵. فهرست نسخ خطی کتابخانه آیه الله مرعشی، ج ۱۰، ص ۲۹۷.

آیه الله مرعشی نجفی در یکصد صفحه به صورت عکسی به چاپ رسیده است.

تصحیح حاضر نیز از روی عکس همان نسخه صورت گرفته و در مواردی از حواشی و نظریات آیه الله استادی بهره برده‌ایم که بدین وسیله از ایشان، قدردانی می‌نماییم.



٢

التي هية فتقول السكك باسم الرابع مع على عبيد  
 الرابع عشر على رضى النافع به به عبيد وعلمه على  
 الاصل واليوم والسمات الشهيرة بوزن عشرين بين  
 التي التي في بر السان من الجاب بوزن كل واحد على  
 عليها التاليم كما صنع في مثل تلك الكائنات ووزنها اقل  
 اخشيته الجاب من باقيها وكثيرها اسرها الجاهل الى البرقي  
 الاصل والارواح التي في العالم المصنوع على في العتيق والحي ابرو  
 يتبين انما ظاهرا وعيناها من الثناهاه والارياق والاشارة  
 الى بعض قصص الانبياء واما في ذلك من الروايات واما  
 ارشد في رخص منزل الخيرات ووقتي لثامه واهب العلية  
 ويجب ادوات سميت لو هسيلة الخات في  
 شرحها والسمات فلك العبد فاني مع حضور استمداري  
 عن رك هذا المقام او انما خسرته فاني في غير المقام

١

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله الذي جعل آياتها من آياته وخلق خلقه وصره فانه  
 وكما يجله وآياته زليخة بوجوه رسالته وآله وعباد  
 بل وسع ترجيحها واول ما بع وصنع علمه وجعلها خيرة في  
 وذلك حق في شيمته والهي عسها على لسان يوسية  
 وخلق ما خلق من شيء لانه شيء؛ وسند بقال شيمته  
 وقال الالهة وخلق لنا مصارع الالهة بما في الخيرة  
 والاحاطة بوجهه من ان النفس محاسب الالهة والافانة و  
 سلا يرحم به الى كل السلامه ومنزل الكرامته والهمم  
 صل على الالهة التي تزد به نور الالهة والصفات التي  
 خصصه من بالوسيلة وجابهم بالرسالة والسمات التي  
 وضع العبادت خيرة على جميع المقصود في البداية و  
 الخاتمة





## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي تجلّى لذاته بذاته، ولخَلقه بخَلقه وصفاته، ولكليمه بكلامه وآياته، ولنبيّه بوحيه ورسالاته، ولقلوب عباده بلوامع توحيده وبدائع مصنوعاته، وجعلها متحيرة في درك حقائق مشيئته، والهبة في عشقها على بساط ديموميته، وخَلق ما خلق من شيء لا من شيء، وشَدّد بعقل مشيئته جبال إرادته، وفتح لنا مصاريع<sup>١</sup> الدعاء بمفاتيح الرحمة والإجابة، وجعله سماتاً<sup>٢</sup> لنشر سحائب الرأفة والإنابة، وسَلماً يعرج به إلى محلّ السلامة ومنزل الكرامة.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الذوات المنوّرة بنور الأسماء والصفات، الَّذِينَ خَصَّصْتَهُمْ بالوسيلة، وحبوتهم<sup>٣</sup> بالرسالة، وأبستهم حُلل الرعاية وخَلع الهداية، خصوصاً على محمّد المقصود في البداية / ٢ / والنهاية.

فيقول المستمسك باسم الله الجامع سليل علّامي عبد الواسع علّمه الله بفيضه النافع: إن هذه جملة جميلة وعلقة متعلّقة على الدعاء الموسوم بالسّمات المشهور بالشّبور، برواية عثمان بن سعيد العمري المكنى بأبي عمرو السّمّان، من أصحاب الجواد ومِن وكلاء العسكري عليه السلام، كاشفاً عنه بعض أستار تلك الكلمات ورموزها، رافعاً أغشية الحجاب من دقائقها وكنوزها، ناشراً بها اللواء إلى الرفيق الأعلى، والارتياح إلى الخيام المضروبة على حواشي العقيق والحمى، بإيراد ما يتعلّق بألفاظ الدعاء ومعانيها من الشواهد والآيات، والإشارة إلى بعض قصص الأنبياء وما يناسب ذلك من الروايات.

١. المصراع من الباب ج مصاريع: أحد غَلَقِيهِ، والغَلَق ما يغلق به الباب.

٢. كذا في النسخة، والظاهر كما ذكره الشيخ الفاضل رضا الأستادي: سماء.

٣. في النسخة: حياهم.

ولمّا أرشدني لشرحه مُنزل الخيرات، ووقّفتني لإتمامه واهب العطيّات ومجيب الدعوات، سمّيته بـ«وسيلة النجاة في شرح دعاء السمات»، ملتمساً للعدر؛ فيأتي مع قصور استعدادي عن درك هذا المقام، أحوالي الحاضرة جارية على غير النظام، ٣/ مرتباً على ثلاثة أقسام:

### القسم الأوّل:

#### في آداب الداعي وصفاته

اعلم أنّ دعاء السمات هو من الدعوات المشهورة بين أصحابنا غاية الاشتهار، جليل القدر، سريع الإجابة، في الغاية التي تحيّر فيها الباب ذوي الإشارة، حتّى قال عليّ<sup>١</sup> بن محمّد الراشدي: «ما دعوتُ به [في مهمّ ولا ملّم] إلّا [و] رأيت سرعة الإجابة»<sup>٢</sup>.

فاذا أردت المناجاة وقصدت دعاء السمات فعليك بالطهارة وتوجّه القلب والدعوة في السرّ والخلوة دون الجهاره؛ لأنّ السرّ أرجح من الجهر، والخلوة شرط الهمة، وإيّاك والدعوة لهلاك أحد فتكون كمن قتل نفساً بغير نفس، أو كمن ظلم عبداً آخر مثله، ولا في قطيعة الرحم، ولا على أهل العراق؛ فإنّ إبراهيم<sup>٣</sup> نهى عن ذلك إلّا على من ظلمك بليك ونهارك، مقيماً على الإشاعة بسرك وجهارك. وكن في الدعاء ذا نفس ملكيّة الطباع، وهمة فلكيّة الارتفاع، مترقباً لطلعة الإجابة سريعاً؛ لتشاهد في الشتاء ربيعاً. ولا تتوقّف فهمك بمعرفة الأمور القاصرة عن الإدراك؛ فإنّ العجز عن درك الإدراك إدراك.

وعليك الافتتاح بالصلاة ٤ / على محمّد وآله؛ وقد روي<sup>٤</sup> عن الصادق<sup>٥</sup>: «من

١. في بحار الأنوار: محمّد بن عليّ الراشدي.

٢. بحار الأنوار، ج ٨٧، ص ١٠٢. لم يوجد في مصدر غيره.

٣. لم يوجد مصدره.

٤. وجاء في حاشية النسخة: لا يخفى أنّ هذه الرواية دالّة على خلاف مقصود الشارح؛ لأنها دالّة على ذكر النبيّ في آخر الدعاء، و الشارح يصدد الاستدلال بالإتيان للافتتاح بالصلاة.

دعى فلم يذكر النبي ﷺ رفرف الدعاء على رأسه، فإذا ذكر النبي ﷺ رُفِع الدعاء،<sup>١</sup> وأن تكثر حين الدعوة البخور؛ فإنَّ الله يحبُّ ذلك، والملائكة يأنس به. وعليك قبل القراءة بمطالعة هذا الشرح حقَّ المطالعة؛ لتجتني في التدبّر فيه ثمار المعرفة من أغصانه فتحصل لك القراءة مع فهم المعنى، وقد ذكرت جملة كثيرة من آداب الداعي وصفاته في كتابي الموسوم بالوسيلة الناجية في شرح الصحيفة الكاملة، فاطلبها منه.

### القسم الثاني:

#### في معنى السمات والشبّور وشرح هذا الدعاء وماورد فيه

اعلم أنَّ السمات - بكسر السين - جمع السمة وهي العلامة، وإنما سمّيت به لأنَّ فيها علامات الإجابة؛ لاشتماله على أسماء الله العظيمة، وانطوائه على ذكر الذات والصفات والأفعال، وعلى الآيات المؤثرة والأسرار العجيبة ما يضيق عن وصفها العبارة.

وسمّي أيضاً «دعاء الشبّور» وهو البوق على وزن التنور، وفيه المناسبة للقرون المثقوبة، أو مأخوذ من الشبر بإسكان الباء وتحريكها، وهو العطاء، / ٥ / يقال: شبرْتُ فلاناً وأشبرتُه: أعطيته، فكأنه دعاء العطاء من الله، وقيل: بالبرانيّة<sup>٢</sup> «دعاء يوم السبت»، وقيل: اسمه «سمية»، ومعنى سمية: الاسم الأعظم.

وقد وجدتُ في بعض النسخ المعتبرة شرح هذا الدعاء بهذا الإسناد:

أخبرني الشيخ الإمام العالم موقّق الإسلام عماد الدين أبو جعفر محمّد بن أبي القاسم، عن الشيخ أبي عليّ الطوسي، عن أبيه أبي جعفر الطوسي عليه السلام، عن جماعة من أصحابنا، عن الحسين بن أحمد بن عمرو بن الصباح، قال: حضرتُ مجلس الشيخ أبي جعفر محمّد بن

١. الكافي، ج ٢، ص ٤٩١؛ الجعفریات، ص ٢١٦؛ جمال الأسبوع، ص ٢٤٢؛ عدة الداعي، ص ١٦٦؛ بحار الأنوار، ج ٨٦، ص ٣١٦ و ج ٨٧، ص ٦٧.

٢. وكتب المحسّني: العبرانية هي لغة اليهود.

عثمان<sup>١</sup> بن سعيد العمري رضي الله عنه (فتحارينا في فنون الأحاديث)<sup>٢</sup>، فقال بعضنا: ياسيدي، نرى كثيراً من الناس يصدّقون شبور اليهودي على من سرق منهم، وهم ملعونون على لسان عيسى بن مريم ومحمد رسول الله صلى الله عليه وسلم. فقال: لهذا علّتان: ظاهرة وباطنة، فأما الظاهرة فإنّها أسماء الله تعالى ومدائحه، إلا أنّها عندهم مبتورة، وعندنا صحيحة موفورة عن سادتنا أهل الذكر رضي الله عنهم، نقلها لنا خلف عن سلف، [حتى] وصلت إلينا.

وأما الباطنة فإنّنا روينا عن العالم رضي الله عنه أنّه قال: إذا دعا المؤمن يقول الله تعالى: صوت أحبّ أن أسمعه، اقضوا حاجته، واجعلوها معلّقة بين السماء والأرض حتى يكثر دعاؤه؛ شوقاً منّي إليه، فإذا دعا الكافر / ٦/ يقول الله تعالى: صوت أكره سماعه، اقضوا حاجته وعجلوها له حتى لا أسمع صوته ويشغل بما طلبه عن خشوعه.<sup>٣</sup>

قالوا: فنحن نحبّ أن تلمي علينا دعاء السمات الذي هو للشبّور حتى ندعو به على ظالمنا ومضطهدنا والمخاتلين لنا والمتعرّزين علينا، فقال أبو جعفر: حدّثني أبو عمرو عثمان بن سعيد، قال: حدّثني محمد بن راشد، قال: حدّثني محمد بن سنان، قال: حدّثني محمد<sup>٤</sup> بن عمر الجعفي أنّ خواصاً من الشيعة سألوا عن هذه المسألة بعينها أبا عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام فأجابهم بمثل هذا الجواب. قال: وقال أبو جعفر محمد بن علي عليه السلام: لو يعلم الناس ما نعلمه من علم هذه المسائل وعظم شأنها عند الله تعالى وسرعة إجابة الله لصاحبها مع ما أدخر له من حسن الثواب لاقتتلوا عليها بالسيوف؛ فإنّ الله تعالى يختصّ برحمته من يشاء، ثمّ قال: أما إني لو حلفت ليررت أنّ الاسم الأعظم قد ذكر فيها، فإذا دعوتم فاجتهدوا في الدعاء الباقي<sup>٥</sup>، وارضضوا الفاني؛ فإنّ ما عند الله خير وأبقى / ٧/ للذين آمنوا وعلى ربهم يتوكلون.<sup>٦</sup>

ثمّ قال:

إنّ يوشع بن نون وصيّ موسى عليه السلام لما حارب العماليق - وكانوا (من الطغيان على ما بلغكم، و

١. وكتب المحسّي: كذا هذا الدعاء مروى عن عثمان بن سعيد العمري وكييل العسكري رضي الله عنه.

٢. ما بين الهلالين ليس في بحار الأنوار.

٣. مستدرک الوسائل، ج ٥، ص ١٩٦؛ بحار الأنوار، ج ٨٧، ص ٩٦.

٤. كذا في النسخة، والصحيح: «المفصل» بدل «محمد» كما في بحار الأنوار.

٥. في بحار الأنوار: بالباقي.

٦. بحار الأنوار، ج ٨٣، ص ٩٥.

من عظیم الخلق<sup>۱</sup> في صور هائلة - ضعفت نفوس بني إسرائيل عن مقاومتهم فشكوا إلى الله ، فأمر الله ﷻ يوشع أن يأمر<sup>۲</sup> بني إسرائيل الخواص منهم أن يأخذ كل واحد<sup>۳</sup> منهم جرةً من الخرف فارغة بيسراه على كتفه الأيسر باسم عماليق، ويبيئناه قرناً مثقوباً من قرون الغنم الضأن، ويقرأ كل واحد منهم هذا الدعاء في ذلك القرن؛ لئلا يسترق السمع بعض شياطين الإنس والجن فيتعلموه<sup>۴</sup> ويتخذوه سحراً ويظيقوا به عسكر العماليق، ففعلوا ذلك ليلتهم، ثم ألقوا الجرار في آخر الليل فكسروها، فأصبحوا العماليق كأنهم أعجاز نخل خاوية<sup>۵</sup> منتفخي الأجواف موتى، فاتخذوه في دعائهم على من اضطهد بهم من سائر الناس، ثم قال ﷻ: هذا هو من عميق مكنون العلم ومخزون المسائل المجابة<sup>۶</sup> عند الله ﷻ فاشفعوا به واكتموه إلا من أهله، وليس من أهله السفهاء والصبيان والنساء ولا المنافقون، وهم الظالمون حقاً فلا تدفعوه؛ فإنه من سرّ الله المخزون وعلمه المكنون.<sup>۷</sup>

۱. ليس في بحار الأنوار.

۲. في بحار الأنوار: أن يأمر الخواص من بني إسرائيل أن يأخذ....

۳. بقية العبارة في بحار الأنوار (ج ۸۳، ص ۱۰۲) هكذا:

... منهم في القرن هذا الدعاء؛ لئلا يسترق السمع بعض شياطين الجن والإنس فيتعلموه، ثم يلقون الجرار في عسكر العماليق آخر الليل و يكسرونها، ففعلوا ذلك فأصبح العماليق كأنهم أعجاز نخل خاوية منتفخي الأجواف موتى، فاتخذوه على من اضطهدكم من سائر الناس. ثم قال: هذا من عميق مكنون العلم ومخزونه، فادعوا به ولا تبدلوه للنساء السفهاء والصبيان والظالمين والمنافقين. ثم قال الكفعمي: وهو مروى عن الصادق ﷻ أيضاً بعينه: من اتخذه....

۴. بقية العبارة في بحار الأنوار (ج ۱۳، ص ۳۷۱) هكذا:

ثم يلقون الجرار في عسكر العماليق آخر الليل و يكسر و نها، ففعلوا ذلك فأصبح العماليق كأنهم أعجاز نخل خاوية منتفخي الأجواف موتى، الخبير. ثم قال: ولقد وجدت هذا الحديث بعينه مروياً عن الصادق ﷻ.

۵. وكتب المحمسي: يعني إنهم كانوا ميتاً تطول على الأرض أمواتاً وهم جثة طوال عظام كأنهم أصل نخل خاوية الأجواف. قال بعض المفسرين في قوله تعالى ﴿كأنهم أعجاز نخل منقعة﴾: شبهوا بذلك لأنّ الريح قطعت رؤوسهم فبقوا أجساماً بلا رؤوس، وذلك صفة نخل على اللفظ، وأنّ على المعنى كما قال: ﴿أعجاز نخل خاوية﴾.

۶. وكتب المحمسي: ديدم در محلی که فاطمه ﷻ غلام خود را امر می کرد که وقتی که نصف خورشید از آخر روز جمعه فرورفت، او را خبر کند برای دعا که مستجاب می شود.

۷. بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۳۷۱؛ و ج ۸۳، ص ۱۰۲، مع تفاوت غیر ما ذکر، فی کلّیها.

قال بعض أصحابنا: من اتخذ / ٨ / في كل وجه يتوجه، وفي كل حاجة يقصدها، وأمام خروجه إلى عدو يخافه، أو سلطان يخشاه، أو أمر دهم، قضيت حاجته ولم يخش عدوه ولا سلطانه. وقال بعضهم: يستحب أن يدعى به عند غروب الشمس من يوم كل جمعة وليلة السبت أيضاً، ومن لم يقدر على تلاوته فليكتبه في رقعة، ويجعله في عضده أو في جيبه، فإنه يقوم مقام ذلك<sup>١</sup>.

### القسم الثالث :

في المقاصد وهي بيان مايتعلق بألفاظ الدعاء ومعانيها وإيراد الآيات القرآنية والشواهد العرفانية والقصص المروية عن أهل العصمة

و من الله التأييد فألق سمعك وأنت شهيد.

اللهم<sup>٢</sup> إتي أسألك باسمك : ضمن السؤال معنى الدعاء فعدها تعديته. يقال: «دعا بكذا»، إذا طلب واستدعاه، ومنه قوله تعالى: ﴿يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ﴾<sup>٣</sup> والمعنى: أسألك مستعيناً أو متوسلاً باسمك، وإنما توصل به إذ لا اسم لله ﷻ من الآثار الغريبة والخواص العجيبة ما لا يعده العادون ولا يدركه العارفون، فالظرف<sup>٤</sup> مستقر. ويجوز أن يكون الباء للقسَم، فالظرف لغو، أي بحق اسمك.

وإنما حُسن القَسَم باسم الله ﷻ مع كونه مشعراً للتعظيم والاحترام؛ لكون المقسم عليه مبدأ الإجابة للسائلين، وقد اشتهر الخلاف في أن الاسم هل هو غير المسمى أو

١. بحار الأنوار، ج ٨٣، ص ١٠٢.

٢. وكتب المحشي: قبل از دعای سمات، این دعا را بخواند: «سبحانك لا إله إلا أنت، يا حنان يا منان، يا بديع السموات والأرض، يا ذا الجلال والإكرام».

در بعضی نسخ [آمده است]: قبل از دعای سمات این دعا را بخواند: «اللهم أنت الأول فليس قبلك شيء، وأنت الآخر فليس بعدك شيء، وأنت الظاهر فليس فوقك شيء، وأنت الباطن فليس دونك شيء؛ سبحانك لا إله إلا أنت، يا حنان يا منان، يا بديع السموات والأرض، يا ذا الجلال والإكرام».

٣. سورة الدخان، الآية ٥٥.

٤. وكتب المحشي: إنما سمي الجار والمجرور ظرفاً لأن كثيراً من [المجرورات ظروف؛ زمانية كانت أو مكانية، فأطلق اسم الاخصص على الأعم منه.

عينه، ٩/١/ وتُسبب الأول إلى المعتزلة، والثاني إلى الأشاعرة، والأول أقرب إلى الحق بحسب الظاهر؛ إذ لا ريب أن مفهوم المسمى غير مفهوم الاسم، ولأن الاسم لفظ دالٌّ والمسمى مدلول، ولأن الاسم يختلف باختلاف اللغات بخلاف المسمى فإنه لا يكون كذلك، ولأن الاسم إذا سئل عنه قيل: «ما هو»، والمسمى إذا سئل عنه قيل: «من هو؟» وإذا سمي إنسان جميل باسم الهنود قيل: «اسمٌ قبيح، ومسمى حسن»، وإذا سمي باسم كثير الحروف ثقيل المخارج قيل: اسم ثقيل، ومسمى خفيف.

والاسم قد يكون مجازاً، والمسمى لا يكون مجازاً، والاسم قد يتبدل على سبيل التقاويل، والمسمى لا يتبدل، وقد يطلق على ما يفهم من اللفظ أي المعنى الذهني، وعليه ما سئل مولانا الصادق عليه السلام عن أسماء الله تعالى مما هو مشتق، فقال: «الله مشتق من إله، وإله يقتضى مألوهاً، والاسم غير المسمى» الحديث<sup>١</sup>؛ وذلك لأن الإنسان مثلاً في الذهن ليس بإنسان، ولا لها جسمية ولا حياة ولا حركة ولا حس ولا نطق ولا شيء من خواص الإنسانية، وهذا كله دليل على أن الاسم غير المسمى.

قال الراغب: من قال: «إن الاسم غير المسمى» نظر إلى قولهم: «سميته زيداً»، ومن قال: «إن المسمى عينه» نظر إلى قولهم: «رأيت زيداً، وزيد رجل صالح»، فإن مرادهم هو المسمى<sup>٢</sup>.

أقول: في نظر الثاني أول النظر؛ لأنهم إنما أرادوا ١٠/١/ بهذا اللفظ مسمى، باعتبار أن الحكم مترتب عليه، لا أن اللفظ عين مسماه، فلا دلالة على العينية.

وقال الشيخ في زوايا كشكوله: إن أصحاب القلوب على أن الاسم هو الذات مع صفة معينة وتجلٍ خاص، وهذا الاسم هو الذي وقع فيه التشاجر: هل هو عين المسمى أو غيره؟ وليس التشاجر في مجرد اللفظ كما ظنه المتكلمون فسق<sup>٣</sup> دوا قراطيسهم

١. الكافي، ج ١، ص ٨٧.

٢. لم يوجد هذا بعينه فيه؛ راجع المفردات للراغب ص ٢٤٤.

٣. كذا في النسخة.



وأقمعوا كرايبسهم بما لا يجدي بطائل، ولا يفوق العالم على الجاهل<sup>١</sup>.

ز هر بازيجه رمزي مي توان خواند      ز هر افسانه فيضي مي توان يافت

قيل: عليه إن أراد بالذات المأخوذة مع صفة معيّنة ذات المعنى فهي المراد بالمُسَمَّى، وكونها عين الاسم أوّل النزاع، على أنه لا معنى للتشاجر المذكور بعد تسليمه، وإن أراد بها ذات اللفظ الحاصل من الحروف ودلالاتها على صفة مخصوصة، فهذا عين ما ذكره المتكلمون.

أقول: لما كان معنى الاسم في عرف المحققين من الحكماء هو بعينه ما يقصد من معنى المشتق كالناطق والضاحك في اصطلاح الفلاسفة، فالأقرب إلى الحق أن مفهوم المشتق إذا كان ذاتياً للموضوع كالناطق والحساس في الإنسان فهو عينه بالذات؛ لأنه محمول عليه حملاً بالذات، وإن كان عرضياً كالضاحك والماشي فهو عينه بالعرض غيره بالذات؛ إذ الحمل / ١١ / بالهو هو مطلقاً عبارة عن الأتحاد في الوجود، وهو منقسم إلى الحمل بالذات والحمل بالعرض، فقد صحّ قول من قال: «إنّ الاسم عين المُسَمَّى» إذا أريد مفهوم المشتق الذاتي أو العرضي، لكن أراد بالعينية الأتحاد بالعرض، وصحّ أيضاً قول من قال: «إنّه غير المُسَمَّى» إذا أريد مفهوم العرضي أو المغايرة بحسب المفهوم دون الوجود.

العظيم الأعظم: العظيم يطلق على كل كبير؛ محسوساً كان أو معقولاً، عيناً كان أو معنى، وإذا استعمل في الأعيان يقال في الأجزاء المتصلة والكبير في المنفصلة. ثمّ قد يقال في المنفصل عظيم، نحو قولهم: «جيش عظيم».

والعظيم المطلق هو الله سبحانه؛ لاستيلائه على جميع الممكنات بالإيجاد والإفناء، وليست عظمتة عظيمة مقدارية ولا عظيمة عددية؛ لتنزهه عن المقدار والمقداريات والكمّ والكمّيات، بل هي عبارة عن علو شأنه، وجلالة قدره، وكمال شرفه، وشدة غنائه عن الخلق، ونهاية افتقارهم إليه في الوجود والبقاء والكمال،

١. قال الشيخ الفاضل الأستاذي: لم نجد في الكشكول.

فالعظيم في حقّه سبحانه راجع إلى كمال الذات والصفات، ووصف الاسم بالعظمة نظراً إلى ذاته، وبالتفضيل إلى غيره، وتلك العظمة والزيادة لا يعلم حدّهما ولا قدرهما إلا الله.

ووصفه بالأعظم بعد توصيفه بالعظيم من باب الترقّي، وفي الأوّل نوعٌ دلالة على أنّ / ١٢ / للحروف والأسماء آثاراً عجيبة وصفاتٍ غريبة تترتب الخواصّ عليها، وفي الثاني إشعار بأنّ التوسّل بالاسم الأعظم مجملاً يؤثر في الإجابة وإن لم يعلم بعينه. قيل: الاسم الأعظم معناه العظيم؛ إذ ليس بعض الأسماء أعظم من بعض، لأنّ جميعها عظيم، وقيل: بل كلّ اسم أكثر تعظيماً فهو أكثر ممّا أقل. وبالجمله اسم الله الأعظم كثير؛ بعضه معلوم للخواصّ، وبعضه مُستأثر عند الله، لا يعلمه إلا هو. وقد روي عن الباقر عليه السلام أنّ اسم الله الأعظم ثلاثة وسبعون حرفاً، وكان عند آصف حرف واحد فتكلّم به فخشف الأرض ما بينه وبين سرير بلقيس، حتّى تناول السرير بيده، وعندنا من الاسم الأعظم اثنان وسبعون حرفاً، وحرف عند الله استأثر به في علم الغيب عنده<sup>١</sup>.

وعن الصادق عليه السلام: أعطى عيسى بن مريم عليه السلام حرفين كان يعمل بها، وأعطى موسى عليه السلام أربعة أحرف، وأعطى إبراهيم ثمانية أحرف، وأعطى نوح ثلاثة عشر حرفاً، وأعطى آدم خمسة وعشرين حرفاً، وأعطى محمّد اثنان وسبعين<sup>٢</sup>.

وورد أنّها انتقلت منه عليه السلام إلى الأئمة عليهم السلام<sup>٣</sup>.

أقول: إدراك هذا الاسم إمّا أن يكون نقلاً بأن يعلم به ويكون على سبيل التقليد؛ إمّا من نبيٍّ أو وليٍّ أو ملكٍ أو منامٍ أو غير ذلك، وقد / ١٣ / يكون بالفعل والبحث والنظر،

١. الكافي، ج ١، ص ٢٣٠؛ بصائر الدرجات، ص ٢٠٨؛ تأويل الآيات، ج ٢، ص ٤٨٩.

٢. الكافي، ج ١، ص ٢٣٠ ولكن فيه أنّ نوحاً أعطى خمسة عشر حرفاً؛ تفسير العياشي، ج ١، ص ٣٥٢ وفيه أنّ مع إبراهيم كان ستة أحرف و مع نوح كان ثمانية؛ بصائر الدرجات، ص ٢٠٨ وفيه أنّ نوحاً أعطى خمسة عشر حرفاً؛ بحار الأنوار، ج ٤، ص ٢١١.

٣. بصائر الدرجات، ص ٢٠٨؛ مجمع البحرين، ج ٢، ص ٤٣١.

وقد يكون معرفته باستعمال العبادة والاجتهاد فيها حتى يخبر به أو يفيض<sup>١</sup> عليه نوراً من أنوار الله تعالى يكون هو الاسم الأعظم، ولا يبعد أن يكون تحصيله بالبحث والنظر مع توفيق الله.

وإنما سُمِّيَ هذا الاسم أعظم لدلالته على هويته المخصوصة، وقيل: «لكثرة معانيه وعموم إحاطته»، فيكون الاسم الجامع بهذا الاعتبار والمحيط باسم الله تعالى، ولا جرم أن العظمة في هذا ظاهرة.

وقيل: إنما سُمِّيَ أعظم لأن إدراكه يتوقف على عرفانه الحقيقي، فعلى هذا القول لا يمكن إدراكه إلا بنبي أو ولي، فقد توقف إدراكه على شرط عظيم، فالوقوف على العظيم أعظم منه.

وقيل: إنما سُمِّيَ أعظم لحصول المشقة العظيمة للداعي به، وهي الإجابة. وقيل غير هذا، يطول الكتاب بذكره، واسم الله العظيم أعظم من هذا. الأعرج الأجل الأكرم: الأعرج: من عز الشيء إذا غلب، والعزير في أسماء الله تعالى الغالب الذي لا يغلب ولا يعاد<sup>٢</sup> له شيء، وسيجيء له زيادة توضيح، ويحتمل أن يكون من عز الشيء أي قل، فلا يكاد يوجد، ففيه إشارة بندرة عرفان ذلك الاسم بخصوصه.

والأجل: من جل إذا عظم قدره، والجلال يستعمل في مقابلة الكمال. والأكرم: / ١٤ / من الكرم بمعنى الجود، والكريم في وصفه تعالى بمعنى الجواد الذي لا ينفد عطاؤه، والجامع لأنواع الخير والشرف. وبالجملة ذكر هذه الأوصاف - مع أنه تمجيد لله سبحانه، وثناء عليه في مفتتح الدعاء، كما هو دأب الداعي - إشعار بأن موصوفها مبدأ الحاجات، وغاية الطلبات كلها، واستعطف في حصولها.

١. كذا في النسخة، والظاهر: يفيضه.

٢. كذا في النسخة، والظاهر أن معناه: لا يجعل شيء له عادة.

قال بعضهم: إِنَّ الحاجةَ إنْ كان هلاكَ العدوِّ ونحوه ينبغي تمجيده بصفات الجلال أكثر من صفات الجمال براعة الاستهلال؛ فإنَّه أوقع في القبول. أقول: وذلك لأنَّ كلَّ ما يختصُّ بالقهر من الصفات الإلهية والأسماء الربانية يُسمَّى بالجلال، إلاَّ أنَّه لا بدَّ من أخذ صفات الجمال في الدعاء أيضاً تحصيلاً للقهر على الداعي.

ثمَّ قال: وأمَّا إنْ كانت الحاجة مرغوباً فينبغي أن يقتصر على صفات الجمال بما يناسب مطلوبه.

أقول: وذلك لأنَّ كلَّ ما يختصُّ باللطف والرحمة تسمَّى بالجمال، والأوَّل يعطي القبض والخشية والتقوى والورع، والثاني يعطي البسط والرجاء والأنس واللطف والرحمة، وبالجملة لا ينبغي خلوُّ الدعاء عن صفات الجمال؛ لأنَّ الله جميل يحبُّ الجمال.

الذي إذا دُعيتَ به: الموصول مع صلته صفة كاشفة للاسم الأعظم، أي متى صرتَ مدعوّاً بذلك الاسم، ودعوت الله إذا ابتهلت إليه بالسؤال ورغبت في ما عنده من الخير، يقال: «دعا» / ١٥ / أي استغاث، و«إذا» بمعنى متى أو زائدة، وأصله للاستقبال، وإدخاله على الماضي للدلالة على الوقت المجزؤ كقولك: «قم إذا احمرَّ البسر» أي وقت احمراره. ويمكن أن يكون بمعنى الماضي؛ للدلالة على ما صدر من الأنبياء والصالحين وكشف الله الضرَّ عنهم مثل أيوب ويونس عليه السلام، وربَّما يشعر به ظاهر ما بعده.

وقيل: «إذا» هنا تصريح بقطع الحكم في اعتقاد المتكلِّم؛ لأنَّها موضوعة لزمان من أزمنة المستقبل مختصُّ بوقوع حدث فيه جزأ في اعتقاد المتكلِّم، ومن ثمة لم يرسخ فيها الشرطية، بل الشرطية فيها على شرف الزوال.

واعلم أنَّه ليس الغرض من الدعوة أن يدعوه الخلق به بخصوصه؛ لأنَّهم لا يعلمونه، بل لأغراضٍ أخرى؛ منها أن يدعوه بها مجملاً في هذا الدعاء وغيره ويتحصَّل من الدعاء به كذلك من أنواع المطالب، ولذلك لم يُصرَّح بالمُعَيَّن؛ ليشتمل التوسُّل

بجميع أسمائه العظام، وهو أبلغ في إنجاح المقصود، وللإشعار بإبهام الموصوف وعلوه عن منصّة التعريف.

على مغالِق أبواب السَّماء للفتح: المغالِق جمع مغلق من غلق الباب إذا عسر فتحه، وإضافتها إلى الأبواب من إضافة الصفة إلى موصوفها، أي على الأبواب المغلقة، فالمغالِق صفة مقيدة.

قال الراغب:

الفتح ضربان: فتح إلهي، وهو فتح النصر بالوصول إلى ١٦/ العلوم والهدايات التي هي ذريعة إلى الثواب والمقامات المحمودة؛ وفتح دنيوي، وهو النصر في الوصول إلى اللذات البدنية. وعلى الأول مثل ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا﴾<sup>١</sup>، وعلى الثاني مثل قوله: ﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِم أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ﴾<sup>٢</sup>.

أقول: فتح أبواب السماء إما إشارة إلى فتح أبواب سماء الجود بإفاضة الرحمة وتيسير البركات، أو إرسال المطر واستجابة الدعوات، ومن الأول قولهم: فتحت على القاري إذا تعدّرت عليه القراءات فيسرتها عليه بالتلقين، أو كناية عن قبول الدعاء وصعوده إلى السماء، وإسناد الباب إلى السماء مجاز لا حقيقة؛ لامتناع الخرق والالتيام، ولهذا وصف السماء تارة بالشدة في قوله تعالى: ﴿أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ﴾<sup>٣</sup>، وأخرى بالمحفوظية في قوله: ﴿وجعلنا السماء سقفاً محفوظاً﴾<sup>٤</sup>، وفي نهج البلاغة ما يدل عليه<sup>٥</sup>.  
وأما حديث المعراج فهو كأصل العروج من قبيل المعجزات، فيكون انفلاق السماء كناية عن سدّ نزول الرحمة مطراً كان أو غيره ومنع صعود الدعاء إلى السماء،

١. سورة الفتح، الآية ١.

٢. سورة الأنعام، الآية ٤٤.

٣. المفردات، ص ٣٧٠ يوجد فيه ما يشبه هذا.

٤. سورة النازعات، الآية ٢٧.

٥. سورة الأنبياء، الآية ٣٢.

٦. نهج البلاغة (الخطبة الأولى): ... فسوى منه سبع سماوات، جعل سفلاهنّ موجاً مكفوفاً، وعليهنّ سقفاً محفوظاً، وسمكاً مرفوعاً، وبغير عمد يدعمها، ولا إسار ينظمها....

ومنه قوله تعالى: ﴿لَا تُفْتَحْ لَهُم أَبْوَابُ السَّمَاءِ﴾<sup>١</sup>، واللام في قوله «للفتح» للغاية أي: لأن تفتح تلك الأبواب المغلقة للسماء.

«بالرحمة» وقعت حالاً للأبواب، قَدِّمَتْ / ١٧ / على عاملها، والباء للملابسة، أي حال كون تلك الأبواب متلبسة بنزول الرحمة.

«انْفَتَحَتْ» تلك الأبواب؛ لصعود الدعاء أو لنزول الرحمة وتيسير البركات، وقد يشهد على مثل هذا المعنى الإشارة الواردة في الخبر عن الإمام الناطق جعفر بن محمد الصادق عليه السلام أَنَّ النَّاسَ قَحَطُوا عَلَى عَهْدِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ ثُمَّ خَرَجُوا يَسْتَسْقُونَ، فَإِذَا نَمْلَةٌ قَائِمَةٌ عَلَى رِجْلِهَا مَادَّةٌ يَدُهَا إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ تَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنَّا خَلَقْنَا مِنْ خَلْقِكَ، لَا غِنَى بكَ عَن فَضْلِكَ، وَلَا تَوَاضَعْنَا بِذُنُوبِ سَفَهَاءٍ وَلَدِ آدَمَ. وفي رواية: إِنَّمَا دَعَتْ بِأَسْمَائِهِ فَاسْتَجَابَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ، فَقَالَ سُلَيْمَانُ: ارْجِعُوا إِلَىٰ مَنَازِلِكُمْ؛ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ سَقَاكُمْ بِدَعَاؤِ غَيْرِكُمْ<sup>٢</sup>.

وإذا دُعِيَ به على مضائق أبواب الأرض للفرج انفجرت: المضائق جمع مضيقة صفة للأبواب، أي على الأبواب التي هي مضائق، وإسناد الباب إلى الأرض وكونه مجازاً كما مرّ في إسناده إلى السماء، وعلى هذا يكون المضائق عبارةً عن الشدائد الحادثة على وجه الأرض. واللام في قوله للفرج للغاية أي لأن ينفرج تلك الأبواب.

ويشهد بذلك أن يونس بن متى عليه السلام لَمَّا التَقَمَهُ الْحَوْتَ فَدَخَلَ فِي بَحْرِ قَلْبَرَمَ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَىٰ بَحْرِ مِصْرَ، ثُمَّ دَخَلَ عَلَىٰ / ١٨ / بَحْرِ طَبْرِسْتَانَ، ثُمَّ خَرَجَ فِي دَجَلَةِ الْفُورِ، ثُمَّ مَرَّتْ بِهِ تَحْتَ الْأَرْضِ حَتَّىٰ لَحِقَتْ بِقَارُونَ، وَضَاقَ عَلَيْهِ الْأَمْرُ فِي بَطْنِ الْحَوْتَ، دَعَا رَبَّهُ وَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ، وَقَالَ: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ فَنَجَّاهُ اللَّهُ مِنَ الْغَمِّ بِأَنْ قَذَفَهُ الْحَوْتَ إِلَى السَّاحِلِ وَأَنْبَتَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ يَقْطِينٍ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَذَا التُّونِ

١. سورة الأعراف، الآية ٤٠.

٢. الخصال، ص ٣٢٧؛ روضة الواعظين، ص ٣٢٥ (ليس فيه: وفيه رواية... الخبر)؛ مستدرک الوسائل، ج ١٦، ص ٢٣؛ بحار الأنوار، ج ٥٧، ص ٢٦٦.

إِنَّ ذَهَبَ مُغَاضِبًا ﴿٢﴾ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>٢</sup>.

وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى الْعُنُقِ لِلْيَسْرِ تيسرت: العسر ضد اليسر، يقال: عسر الأمر عسراً وعساراً بالفتح فهو عسير أي صعب شديد، واليسير<sup>٣</sup> التسهيل، وسبيل اللام في قوله اليسر كما تقدم قبيل ذلك، أي: لأن يتسهل ذلك الأمر تيسرت. وتأنيث ضمير المصدر تنسيق الكلام وسوقه على وتيرة واحدة.

ويشهد بذلك أن إبراهيم عليه السلام لما صعب عليه الأمر عند إلقائه في النار دعاربه وقال: لا إله إلا أنت سبحانك، لك الحمد ولك الملك، لا شريك لك [لك] الحمد، فقال سبحانه: ﴿يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ فسهل عليه الأمر<sup>٤</sup>.

وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى الْأَمْوَاتِ لِلنُّشُورِ انتشرت: قيل: «على» هنا بمعنى لام الاختصاص، أي للأموات، ولذا عدّي بها؛ إذ التضرر مختص بتعدية الدعاء بعلى الاستعلائية / ١٩/. والنشور كالإنشار: الإحياء بعد الموت بعود الروح إلى البدن، والانتشار: التفرق، من قولهم: انتشر القوم، أي تفرقوا، فالمراد بانتشار الأموات إحيائهم بعد تبدد أجسامهم وتكسر عظامهم وتفرق أجزائهم بتعلق ذلك الاسم، ويمكن أن يراد به القادر، وهو وإن كان واحداً بالذات لكنه متعدد بالحيثيات؛ فإنه سبحانه باعتبار تعلق قدرته بإحياء الموتى مغاير له باعتبار تعلقها بإماتة الأحياء، ويريد ذلك ما ورد في بعض الأدعية: «وَأَسْأَلُكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي تَنْشُرُ مَيِّتَ الْعِبَادِ»<sup>٥</sup>، وبالجملة شهد بانتشار الموتى قوله تعالى حكاية عن عيسى على نبينا وعليه السلام: ﴿وَأُحْيِ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾<sup>٦</sup>.

١. سورة الأنبياء، الآية ٨٧.

٢. تفسير القمي، ج ١، ص ٣١٩؛ تفسير نور الثقلين، ج ٣، ص ٤٥٢؛ ص ١٤٢؛ بحار الأنوار، ج ١٤، ص ٣٨٢.

٣. كذا في النسخة، والصحيح: التيسير.

٤. وجد نحوه في الدر المنثور، ج ٣، ص ٢٦.

٥. من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٤٩٠؛ تهذيب الأحكام، ج ٣، ص ٨٨؛ بحار الأنوار، ج ٨٠، ص ٢٠٣ و ٢٦٨ و

ج ٩١، ص ١٣١.

٦. سورة آل عمران، الآية ٤٩.

قيل: كان عيسى عليه السلام يحيي الموتى بـ «يا حيُّ يا قيُّوم»<sup>١</sup>.

قال المفسِّرون:

إنَّ عيسى عليه السلام أحبب بالاسم الأعظم أربعة أنفس: «العاذر»، وكان صديقه، فأرسلت أخته إلى عيسى أن أخاك العاذر يموت فائته، وكان بينه وبينه مسيرة ثلاثة أيام فأتاه هو وأصحابه، فوجده قد مات ثلاثة أيام، فقال لأخته: انطلقي بنا إلى قبره - وهو في صحرة مطبقة - فقال عيسى عليه السلام: «اللَّهُمَّ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَالْأَرْضِينَ السَّبْعِ، إِنَّكَ أُرْسَلْتَنِي إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَدْعُوهُمْ / ٢٠ / إِلَى دِينِكَ وَأُخْبِرُهُمْ أَنِّي أَحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِكَ، فَأَحْيِ الْعَاذِرَ»، فقام العاذر وورثه يقظ، فأخرج من قبره، وولد له.

وابن العجوز مُرَّ به إلى عيسى على سرير يُحْمَل، فدعى الله تعالى عيسى وجلس على سرير، ونزل على أعناق الرجال، وليس ثيابه، وحمل السرير على عنقه، ورجع إلى أهله، فبقِيَ وولد له.

وابنة العاشر قيل له: أ تحييها وقد ماتت أمس؟ فدعا الله عليه السلام فعاشت وبقيت وولد لها.

وجاء عيسى عليه السلام إلى قبر «سام بن نوح» فدعا ربه بالاسم الأعظم، فخرج من قبره وقد شاب بيض نصف رأسه خوفاً من قيام الساعة، ولم يكونوا يشيرون في ذلك الزمان، فقال سام: قد قامت القيامة؟ قال: لا، لكن دعوتك بالاسم الأعظم! ثم قال له عيسى عليه السلام: مُت، فقال: أريد أن تعيدني من سكرات الموت! فدعا الله فاستجاب له، فمات سام<sup>٢</sup>.

وفي بعض كتب السير أن سام وحام ويافت أولاد نوح عليهم السلام، والذي حَصَّ به نوح بالاسم الأكبر وميراث العلم وآثار النبوة سام دون أخويه<sup>٣</sup>.

وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى كَثْفِ الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ انْكَشَفَتْ: كون «على» بمعنى اللام وتعديته بها كما تقدَّم، والبأساء من البأس الذي هو الشدَّة، والضراء من الضر، وهما اسمان مؤنثان من غير تكبير، وقيل: البأساء: القحط والجوع / ٢١ /، والضراء: المرض ونقصان الأنفس.

١. مناقب آل أبي طالب، ج ١، ص ١٩٣؛ بحار الأنوار، ج ١٦، ص ٤١٦ و ج ١٤، ص ٢٥٨.

٢. مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ٢، ص ٢٩٩ (مع اختلاف)؛ تفسير القرطبي، ج ٤، ص ٩٥ (مع اختلاف)؛ بحار الأنوار، ج ١٤، ص ٢٥٨ عن الطبرسي في مجمع البيان.

٣. الكافي، ج ٨، ص ٢٨٥؛ كمال الدين، ص ٤١٠ بحار الأنوار، ج ١١، ص ٢٨٨.



قال الأخفش: هي على فعلاء، وليس له أفعال؛ لأنه اسم، كما يجيء أفعال في الأسماء، وليس له فعلاء نحو أحمد.

ويشهد بذلك المعنى ما ورد أن أيوب عليه السلام كان كثير الأولاد والأموال. فابتلاه الله بذهاب أمواله وأولاده والمريض في بدنه ثلاثة عشر سنة أو سبع سنين وسبعة أشهر على اختلاف الروايات، فدعا ربه فقال: ﴿رَبِّ إِنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾<sup>١</sup>، فانكشف الضر عنه وأحیی ولده، ورزقه ومثلهم معهم، وذلك قوله تعالى: ﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ﴾ الآية.

وبالجمله في عدم تكرار الاسم في هذه الفقرات الخمس دلالة على أنها مستندة إلى واحد، وأن التوسل إجمالاً بالاسم الذي إذا دعى به الله تعالى للأمر المذكورة يؤثر في الإجابة وإن لم يعلم بعينه، لكن الظاهر أن تأثيره مع العلم به أقوى، كما كان الأنبياء. ﴿وَبِجَلَالِ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ: عطف على قوله «باسمك»، والجلال: العظمة؛ والكرم: الجود.

وفي النهاية الكريم هو الجواد المعطي الذي لا ينفد عطاؤه<sup>٢</sup>. والوجه: الذات أو الصفات، والعرب قد يذكر الوجه ويريد صاحبها، وقد فسّر بعضهم بالوجود وقال: لما كان وجوده تعالى عين ذاته صار المعنى: وبعظمة ذاتك الكريم، أي المعطي للوجود وتوابعه لما سواه.

أكرم الوجوه: بدل كل من وجهك / ٢٢ /، أي: أجلها وأعظمها أو أجودها، وقد يكون أكرم بمعنى أعز وبمعنى: أكثر خيراً، وبمعنى: أكرم من أن يوصف، وكثيراً ما يستعمله العرب بمعنى أجود.

وأعز الوجوه: أي أمتعها وأغلبها، وقد يكون أعز بمعنى عديم المثل والنظير. والفائدة في إيراد البدل هنا اتّصاف الثاني بأمر زائد، وفي تكرير لفظ الوجوه مع إمكان

١. سورة الأنبياء، الآية ٨٣.

٢. النهاية لابن الأثير، ج ٤، ص ١٤٤.

الإضمار قصد التعظيم وشدة الاهتمام بإظهار غلبته الذاتية على الذوات الممكنة، فلا تكرر فيه؛ إذ حدّ المكرّر ما لا ينطوي على مزيد فائدة، والتفضيل فيهما باعتبار تقدير الفعل وفرضه في المفضّل عليه.

وبالجملة تفضيل ذاته وصفاته وأفعاله تعالى على الغير في أمثال هذه العبارات بالنظر إلى عادة الناس وضعف عقولهم؛ حيث يشبتون أصل تلك الصفات والأفعال في الجملة لغيره أيضاً. [و] حثّهم على الرجوع إليه بأنّه أكمل وأعزّ فيها من غيره؛ لأنّ النفس إلى الأكمل أرغب، وإلا فلا نسبة بين الخالق والمخلوق، ولا بين صفته وفعله وبين صفتهم وفعلهم، حتى يجري فيها معنى التفضيل.

الَّذِي عَنَتَ لَهُ الْوُجُوهُ: أي خضعت وذلت، واللام للاختصاص؛ قال الله تعالى: ﴿وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ﴾<sup>١</sup>. وقيل: المراد بالوُجُوهُ هنا الرؤساء والملوك.

وَخَضَعَتْ لَهُ الرُّقَابُ: الخضوع هو اللين والانقياد، / ٢٣ / واللام في الرقاب عوض عن المضاف إليه، أي رقاب الجبابرة أو رؤساء الكفار، وأصل الرقبة العنق، فجعلت كناية عن ذات الإنسان تسميةً للشيء باسم بعضه، فإذا قال: «أعنت رقبة» فكأنه قال: أعنت عبداً أو أمة، ويطلق على المملوك كما يطلق الرأس والظهر على المركوب؛ قال الله تعالى: ﴿فَطَلَّتْ أَعْنَاقَهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾<sup>٢</sup>.

وَخَشَعَتْ لَهُ الْأَصْوَاتُ: أي خفضت من شدة الفزع وخفيت؛ قال الله تعالى: ﴿وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا﴾<sup>٣</sup>، والفرق بين الخشوع والخضوع أنّ الخشوع في البدن والصوت، والخضوع في البدن.

وَوَجَلَتْ لَهُ الْقُلُوبُ مِنْ مَخَافَتِكَ: الجار والمجرور متعلّق بوجلّت، أي لأجل مخافة قهرك أو هيبة منك؛ لإشراق أشعة جلالك.

قيل: معنى «مخافتك» تخويفك إياها؛ لأنّه مصدر ميمي بمعنى الخوف، من قولك

١. سورة طه، الآية ١١١.

٢. سورة الشعراء، الآية ٤.

٣. سورة طه، الآية ١٠٨.

«خافه» متعدياً، لا من «خاف» لازماً.

والقلوب في عرف أرباب القلوب عبارة عن النفوس الإنسانية.

قال بعض أهل التحقيق:

إن القلب يطلق على معنيين: أحدهما اللحم الصنوبري الشكل المودع في الجانب الأيسر من الصدر، والمعنى الثاني هو لطيفة ربانية روحانية، لها بهذا القلب الجسماني تعلق، وهو حقيقة الإنسان، وهو المدرك العالم من الإنسان، وهو المخاطب / ٢٤ / المطالب المعاطب<sup>١</sup>.

أقول: المراد هنا تلك اللطيفة الروحانية؛ إذ هو الخائف العارف.

وَيَقْوَتِكَ الَّتِي تُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ: إشارة إلى صفة القدرة وكمالها وتنزيهاها عن الضعف والانكسار، والقوة والقدرة متقاربتان، و«تمسك» بالبناء للفاعل أو المفعول، وما به الإمساك: العليّ أو الرفيع أو الحفيظ، أي: بقوتك التي تحفظها من أن تقع على الأرض وتسقط إلا بإذنك يوم القيامة.

وفي الإذن وجوه: منها أن يكون الأمر، ومنها أن يكون الإذن هو التوفيق واليسير والتسهيل، ومنها أن يكون الإذن العلم، من قولك: «أذنت لكذا وكذا» إذا أسمعته<sup>٢</sup> وعلمته، و«أذنت فلاناً بكذا» إذا أعلمته، ويجيء بمعنى المشيئة والإرادة.

وَتُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا<sup>٣</sup>: أي: من أن تنهدما، وهذه الفقرة قريبة من معنى الذي ورد في بعض الأدعية: «أنت الله عماد السماوات والأرض، وأنت الله قوام السماوات والأرض»<sup>٤</sup>، وفيه دليل سمعي على احتياج الباقي في البقاء إلى علة مبقية. وفي الإكمال، عن النبي ﷺ بعد ذكر الأئمة الاثني عشر بأسمائهم قال: «ومن أنكرهم أو أنكر أحداً منهم فقد أنكرني. بهم يمسك الله ﷻ السماء أن تقع على الأرض إلا بإذنه، وبهم يحفظ الأرض أن تميد بأهلها»<sup>٥</sup>.

١. كذا في النسخة، والصحيح ظاهراً: المعاتب.

٢. كذا في النسخة، والصحيح: سمعته.

٣. ذكر في الحاشية: خ ل: ولئن زالتا إن أمسكهما من أحد.

٤. من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٤٩٠؛ مكارم الأخلاق، ص ٢٩٤؛ بحار الأنوار، ج ٨٠، ص ٢٦٨.

٥. الاحتجاج، ج ١، ص ٨٨؛ إعلام الوري، ص ٣٩٩؛ بحار الأنوار، ج ٣٢، ص ٢٥٢.

قال أهل التفسير: إنَّ السماوات سبع، وبين كلِّ سماءين مسيرة خمسمئة عام، وغلظ كلِّ سماء كذلك.<sup>١</sup>

ولكن اختلف في الأرضين؛ قال بعضهم: إنَّ الأرضين أيضاً سبع، وبين كلِّ أرضين مسيرة خمسمئة عام مثل السماوات؛ متمسكاً بقوله تعالى: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ﴾<sup>٢</sup>.

وقال بعض: الأرض واحدة، إلاَّ أنَّ الأقاليم سبعة.<sup>٣</sup> فأيراد السماوات بصيغة الجمع والأرض بصيغة الواحد صحيح.

وَبِمَشِيَّتِكَ الَّتِي دَانَ لَهَا الْعَالَمُونَ: قال القيصري في شرح الفصوص:

إنَّ مشيئة الله عبارة عن تجلّية الذاتي والعناية السابقة لإيجاد المعدوم أو إعدام الموجود، وإرادته تعالى عبارة عن تجليه لإيجاد المعدوم، فالمشيئة أعم من وجه من الإرادة. - ثمَّ قال: - ومن تتبّع مواضع استعمالات المشيئة والإرادة في القرآن يعلم ذلك وإن كان بحسب اللفظة يُستعمل كلُّ منهما مقام الآخر؛ إذ لا فرق بينهما [فيها].<sup>٤</sup>

و«دان» بمعنى أطاع من الدنو الذي هو الطاعة، لا من الدين الذي هو الجزاء، ومنه قوله تعالى: ﴿لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ﴾<sup>٥</sup> أي: لا يطيعونه طاعة حق.

وفي بعض النسخ «كان» موضع «دان» وهو من الكون بمعنى الوجود.

والعالم بكسر اللام: مَنْ اتَّصَفَ بِالْعِلْمِ؛ لأنَّ العالم حقيقة يصلح أن يطلق لمن حصل في نفسه ترقق؛ من عمل وكمال / ٢٦ / واجتهاد ورياضة منه، كالحكماء والمجتهدين من الفقهاء، أمَّا وغيرهم فهم الجاهلون عن العلم لا علماء كالمقلّدين والمتعلّمين، فالمراد بطاعة العالم بالكسر الطاعة القلبية الحاصلة من العلم بعظمة الله وكبريائه المفيدة لليقين؛ فإنَّ العلماء قاموا بالطاعة التي أَرادها اللهُ كما ينبغي، وأمَّا طاعة

١. الدرر المنتورة، ج ٦، ص ٢٦٤؛ عنه بحار الأنوار، ج ٥١، ص ٩٨ و ١٠٢ و ١٠٦.

٢. سورة الطلاق، الآية ١٢.

٣. لم يوجد في المصادر.

٤. شرح الفصوص، فصّ الآدمي، ص ٥٩.

٥. سورة التوبة، الآية ٢٩.

غيرهم من الجهال ظني أو تقليديّة ناقصة مستودعة تزول بأدنى سبب، فضلاً عن الجهال الذين لم يطيعوا إرادة الله؛ لأنهم ارتكبوا المعاصي التي غير مرادة له سبحانه. وقد ورد عن النبي ﷺ: «العالم الذي عقل عن الله، فعمل بطاعته واجتنب سخطه»<sup>١</sup>.

وَبِكَلِمَتِكَ الَّتِي خَلَقْتَ بِهَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ: الكلمة يرد كناية عن معانٍ كثيرة، والظاهر أن المراد هنا الأمر بكلمة كُن، ولما جعل الله سبحانه إيجاد العالم عن أمور ثلاثة، عن ذاته وإرادته وقوله، كما أشار بقوله: «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»<sup>٢</sup> - وإن كانت الهوية في هذه الصور واحدة، والنسبة مختلفة - فعبر عن الأمر الإيجادي بكلمة كن، من غير أن كان منه كاف ونون، وإنما هو بيان لسرعة حصول مراد الله في كل شيء أراد حصوله من غير مهلة ولا معاناة ولا تكلف سبب ولا أداة، وإنما كنى بهذا اللفظ لأنه لا يدخل في وهم العباد / ٢٧ / شيء أسرع من: كن فيكون.

يقال: «خلقتُ هذا على ذلك» أي قطعته على مقداره، ومنه «أحسن الخالقين» أي أحسن المقدرين، والخلق المذكور هنا هو الإيجاد عرفياً شريعياً؛ لأن الموجد سبحانه يجمع بين الوجود والمهية، ويقطع من أشعة مطلق نور الوجود قدرأ معيناً، ويضيفه إلى الحقيقة الكونية بقطع نسبته من إطلاقه.

وَبِحِكْمَتِكَ الَّتِي صَنَعْتَ بِهَا الْعَجَائِبَ: حكمة الله عبارة عن كونه فاعلاً لأفعال محتوية على المصالح الراجعة إلى مخلوقاته، والحكمة يستعمل في العلم، وإذا استعمل في الفعل فالمراد كل فعل حسن وقع من العالم لحسنه.

قال الغزالي:

يقال «الحكيم» لمن يُحسن دقائق العلوم ويُحكمها ويتقنها، ولا شك أن كمال ذلك ليس إلا الله ﷻ، وقيل: الحكمة عبارة عن معرفه أفضل الأشياء بأفضل العلوم، ولا شك أن أجل الأشياء هو الله، ولا يعرف كنه حقيقته إلا هو فهو الحكيم؛ لأنه يعلم أجل الأشياء بأجل

١. مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ٨، ص ٢٨.

٢. سورة النحل، الآية ٤٠.

العلوم، وهو العلم الدائم الذي لا يتصور زواله، المطابق للمعلوم مطابقةً لا يتطرّد فيه خفاء ولا شبهة، ولا يتّصف بذلك إلاّ علم الله ﷻ. والفرق بين العلم والحكمة أنّ العلم أعمّ من الحكمة؛ لأنّ إدراك الشيء علم به، وإذا اعتبر معه إدراك إتقانه وإحكامه ومصالحه وحسن / ٢٨ / عاقبته وغير ذلك ممّا اعتبر به تمامه وكماله [فهو الحكمة].

والصانع هو الموجد للشيء المخرج له من العدم إلى الوجود.

و«العجائب» هي الأمور التي خفيت أسبابها وعظمت مواقعها، ولا شك أنّه سبحانه في كلّ زمان من الأزمان بل في كلّ آن من الأوان يُحدّث في عالم الإمكان - على وفق الحكمة والقضاء الأزلي - ما هو محلّ العجب العجيب، من أفعال غريبة وأشخاص جديدة وأحوال بديعة، لا يمكن أن يُستقصى في أعمار طويلة؛ فإنّ من تأمل في آيات الآفاق والأنفس وما فيها من السهل والجبل والبرّ والبحر وأنواع النبات والأشجار والثمار المختلف ألوانها وطعومها وروائحها الموافقة لحوائج ساكنيها ومنافعهم ومصالحهم وما أُثبت في أقطارها من أنواع الحيوانات المختلفة الصور والأشكال وغير ذلك، وتأمّل فيه وفي ارتباط العلويات بالسفليات، وتدبّر في حركات الأفلاك ومناطقها ومنافع الكواكب وترتيبها سيّما الشمس، وتأمّل في الحيوانات وما أُهديت إليه من مصالحها وما أُعطيت من الآلات المناسبة لها، ومنافع خلقة الإنسان وأعضائه التي قد اشتملت عليه المجلّدات، علم بالضرورة أنّه روعي فيها تلك المصالح والمنافع والحكم.

قيل: حسبك بالقلوب وما ركن فيها / ٢٩ / من لطائف المعاني، وبالألسن والنطق ومخارج الحروف، وبالصور والطباع والألوان واختلافها في كلّ إنسان، وبالأسماع والأبصار وسائر الجوارح وما رُتبت فيها من قوى الحكمة.

وفي كلّ شيء له آية      تدلّ على أنّه واحد

قال الله تعالى: ﴿وفي الأرض آياتٌ للموقنين وفي أنفسكم أفلا تبصرون﴾<sup>١</sup>

وإن شئت أن تعرف أنموذجاً من صنائع الله ﷻ ولطفه ورحمته بخلقه وتسرخ<sup>١</sup> في ميدان معرفة الصنع وتدبيرات صنعه وعجائبه، فعليك بمطالعة كتاب المفصل<sup>٢</sup> بن عمر الذي أملاه عليه الصادق عليه السلام في ما خلق الله سبحانه من الآثار، وانظر كتاب الإهليجية<sup>٣</sup> وما فيه من الاعتبار، والحق أنه مع قلة حجمه كتاب يُظهر لمن مارسه الحكَم الإلهية والتدبيرات الربوبية، ما يكَلِّ اللسان عن وصفه، ويعجز البيان عن شرحه.

وَحَلَقَتْ بِهِ الظُّلْمَةَ: الفرق بين الخالق والصانع أن الخالق هو المقدر للأشياء على مقتضى حكمته، سواء خرجت إلى الوجود أم لا، والصانع كما مرَّ هو الموجد للشيء المخرج له من العدم إلى الوجود، والظلمة خلاف النور.

وَجَعَلَتْهَا لَيْلاً: أي جعلتها طارئة على الليل، والليل هو الظلام المعاقب للنهار، وهو جزء من الزمان من غروب الشمس إلى طلوعها أو إلى طلوع الصبح المستطير الصادق، فالليل / ٣٠ / مما يذكر ويؤنث بحسب السماع، كما صرح به بعض الأفاضل في حاشيته على المطول، وتقديم ذكر الليل على النهار لموافقته لما في القرآن، كقوله تعالى: ﴿وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾<sup>٣</sup> ولأن الليل الأصل، وضوء النهار طار، ولتقدمه؛ لأن الظلمة عدم الضوء عمّا شأنه الضوء، والعدم متقدّم على الوجود.

وَجَعَلَتْ اللَّيْلَ سَكَنًا: بفتح أوله وثانيه، أي موجباً للسكون والراحة، والسكن بالتحريك ما يسكن إليه من أهل ومال وغير ذلك؛ فإن الليل يطمئن إليه التعب بالنهار لاستراحته فيه، وهو غاية مترتبة على خلق الليل.

وفي العلاء عن يزيد بن سلام أنه سأل رسول الله ﷺ، فقال: أخبرني لم سمي الليل [ليلاً]؟ قال: لأنه يلايل الرجال من النساء، جعله الله ﷻ ألفةً ولباساً، وذلك قول الله:

١. كذا في النسخة، والصحيح ظاهراً: تسرخ.

٢. كذا في النسخة، والصحيح: الإهليجة.

٣. سورة القصص، الآية ٧٣.

٤. أضافناه من المصدر.

﴿وجعلنا الليل لباساً وجعلنا النهار معاشاً﴾<sup>٢</sup>.

قال الفاضل المجلسي في بحار الأنوار:

يستفاد منه أن الملايلة كان في الأصل بمعنى الملابس أو نحوها، ولم يصح بهذا المعنى أهل اللغة<sup>٣</sup>.

وَحَلَقَتْ بِهَا النَّوْرَ: وهو كَيْفِيَّةٌ ظاهرة بنفسها مظهرة لغيرها، والضياء أقوى منه وأتم، ولذلك أضيف للشمس، وقد يفرق بينهما بأن الضياء ضوء ذاتي، والنور ضوء عارضي. وَجَعَلَتْهُ / ٣١ / نَهَاراً: أي جعلت ذلك النور عارضاً للنهار، والنهار اسم لضوء واسع ممدٌ من طلوع الفجر إلى غروب الشمس، وهو مرادف اليوم، وربما توسعت العرب فأطلقت النهار من وقت الإسفار إلى الغروب، وهو في عرف الناس من طلوع الشمس إلى غروبها.

قال بعض العلماء:

إنَّ حصول الليل والنهار إنما يكون بخلقه تعالى الشمس مضيئة<sup>٤</sup> غاية الإضاءة بحيث يطلع تارة ويغرب أخرى؛ فيطلعها يحصل النهار، ويغربها يحصل الليل.

وَجَعَلَتْ النَّهَارَ نُشُوراً: أي ينشر فيه الناس في أمورهم، أو متصفاً بالنشور من باب «رجل عدل»، والمراد من النشور هنا عود ما بطل من قوى الروح باليوم كالإبصار، ومن ثمة وصف النشور بكونه مبصراً أي لتبصروا فيه، وإسناد الإبصار إليه مجاز وتشبيه، أو استعارة في صفة الشيء على وجه المبالغة، والمقصود أنه واضح مضيء يهتدوا به في حوائجهم بالإبصار، وهذا غاية لخلق النهار.

وَحَلَقَتْ بِهَا الشَّمْسَ وَجَعَلَتْ الشَّمْسَ ضِيَاءً: متصفاً بالضوء الذاتي؛ قال الله تعالى: ﴿هو

١. سورة النبا، الآية ١٠.

٢. علل الشرائع، ج ٢، ص ٤٧٠.

٣. بحار الأنوار، ج ٩، ص ٣٠٦.

٤. كتب المحشي هاهنا: أقوال في إضاءة الكواكب؛ الأول: أن كلَّها مضيئة بذاتها إلا القمر؛ فإنَّ نوره مستضاء من الشمس. الثاني: أن المضيء بالذات هو الشمس فقط، وما سواها مستضيء منها. الثالث: أن الثوابت مستضيئة بذاتها، وما عدا الشمس من السيارة مستضيئة من الشمس.



الذي جعل الشمس ضياءً والقمر نوراً<sup>١</sup> والفرق بين الضياء والنور أنّ الضياء من ذات الشيء كالشمس والنار، والنور ما كان مكتسباً من غيره كاستنارة الجدران بالشمس. والشمس /٣٢/ كوكبٌ عظيم ليس في الكواكب أعظم منه، وقد عدّ من أوصافه بعض العلماء حيث قال:

إنّه رئيس السماء، واهب الضياء، شديد الضوء، فاعل النهار والليل بالحضور والغيبة، وجاعل الفصول الأربعة بالذهاب والأوبة، بأمر الله وطاعته. ثم قال: وما ازداد من الكواكب بمجرّد المقدار والقرب بل بالشدة؛ فإنّ ما يترأى من الكواكب بالليل مقدار مجموعها أكبر من الشمس بما لا يتقاس<sup>٢</sup> ولا بفعل النهار. انتهى كلامه.

قيل:

إنّما سمّيت الشمس شمساً لأنّ ثلاثة من الكواكب السبعة فوقها، وهي زحل والمريخ والمشتري، وثلاثة تحتها وهي الزهرة والعطارد والقمر، فهي بمنزلة الواسطة التي في المختفّة التي تسمّى شمس وشمسة<sup>٣</sup>.

أقول: وبالجملة لا شكّ أنّه من الأمور العجيبة التي قد عجزت العقول عن الوقوف على حقيقتها، ولذلك كثرت الأقاويل فيها.

وقد تعرّض الإمام جعفر بن محمّد الصادق عليه السلام في توحيد المفضل لبيان اختلاف الفلاسفة في حقيقة الشمس وفي شكلها ومقدارها بعد بيان عجز العقول عن معرفة حقيقتها، حيث قال عليه السلام: فقال بعضهم: هو فلك أجوف مملوء ناراً، له فم يجيش بهذا الوهج والشعاع.

وقال آخرون: هو سحابة.

وقال آخرون: هو جسم زجاجي يقبل نارية في العالم، ويرسل عليه شعاعها.

وقال آخرون: هو ضوء<sup>٤</sup> لطيف ينعقد من ماء البحر.

١. سورة يونس، الآية ٥.

٢. كذا في النسخة.

٣. مجمع البحرين، مادة (شمس).

٤. في المصدر: صفو.

وقال آخرون: هو أجزاء كثيرة مجتمعة من النار.

وقال آخرون: هو من جوهر خامس / ٣٣ / سوى الجواهر الأربعة.

ثم قال عليه السلام: ثم اختلفوا في شكلها فقال بعضهم: هي بمنزلة صفيحة عريضة.

وقال آخرون: هي كالكرة المدحرجة.

وكذلك اختلفوا في مقدارها، فزعم بعضهم أنها مثل الأرض سواء.

وقال آخرون: بل هي أقل من ذلك.

وقال آخرون: بل هي أعظم من الجزيرة العظيمة.

وقال أصحاب الهندسة: هي أضعاف الأرض مئة وسبعين مرة.

فقال عليه السلام: إن في اختلاف هذه الأقاويل منهم في الشمس دليل على أنهم لم يقفوا

على الحقيقة من أمرها... إلى أن قال: فكيف ما لطف عن الحس، واستتر عن الوهم؟

انتهى كلامه - صلوات الله عليه وسلامه - .

والمروئي عن أمير المؤمنين عليه السلام في مقدارها أنه ستون فرسخاً في ستين فرسخاً،

والقمر أربعون فرسخاً في أربعين فرسخاً<sup>١</sup>.

وعنه عليه السلام: إن الشمس ثلاثمئة وستين برجاً، كل برج منها مثل جزيرة من جزائر

العرب، فتنزل كل يوم على برج منها<sup>٢</sup>.

نقل ابن الكواء أنه سأل علياً عليه السلام عن المحو<sup>٣</sup> في وجه القمر فقال: ذلك محو آية

الليل<sup>٤</sup>.

وأهل الهيئة ذكروا أن صفاء وجه القمر من انعكاس البحر، وكدره من انعكاس

البر، وفي كرته أجرام مركوزة، وبسببها يختلف وجهه في قبول النور من الشمس، أو

١. التوحيد للمفضل، ص ١٧٨؛ بحار الأنوار، ج ٣، ص ١٤٧ و ج ٥٥، ص ١٧٨.

٢. تفسير القمي، ج ٢، ص ١٧؛ بحار الأنوار، ج ٥١، ص ١٤٧.

٣. الكافي، ج ٨، ص ١٥٧؛ مجمع البحرين، ج ٢، ص ٥٤٢؛ بحار الأنوار، ج ٥١، ص ١٤١.

٤. في بحار الأنوار: اللطخة.

٥. بحار الأنوار، ج ٥٤، ص ١٣١؛ لم يوجد في مصدر آخر.

تزيورها<sup>١</sup> أجرام ثابتة يقع ظلها في وجهه ونحوه.

وَجَعَلْتَ الْقَمَرَ نُورًا: أي مُتَّصِفًا بالنور المستعار، والقمر كوكب كمد<sup>٢</sup> صقيل بين السواد والزُرْقَةَ<sup>٣</sup>، مستضيء أكثر من نصفه بالشمس دائماً لكبره وصغره.  
وَخَلَقْتَ بِهَا الْكَوَاكِبَ: أي الأجرام / ٣٤ / المنيرة المرتكزة في جسم الفلك من الثوابت والسيارات، ومن الناس من أثبت لها ألواناً كالقمر.

قال في الشفا:

يشبه أن يكون لكل كوكب مع الضوء المشرق منه لون بحسب ذلك اللون، يختلف أيضاً الضوء المحسوس بها، فيؤخذ بعضها إلى الحمرة، وبعضها إلى الرصاصية، وبعضها إلى الخضرة. وكأن الشعاع والنور لا يكون إلا في جرم له خاصية لون؛ فإن النار إنما يشرق دخانه، وهو في جوهره ذا لونٍ ما، ويختلف المرئي من اللهب باختلاف اللون الذي يخالطه النور الناري - ثم قال: - ليس هذا شيئاً أجزم به جزماً.

وَجَعَلْتَهَا نُجُومًا: أي صغاراً من الكواكب.

وفي توحيد المفضل: فُكِّرْ [يا مفضل] في النجوم واختلاف سيرها، فبعضها لا تفارق مراكزها من الفلك، ولا تسير إلا مجتمعة، وبعضها مطلقة تنتقل في البروج تفرق من مسيرها، فكل واحد منها يسير سيرين مختلفين: أحدهما عام مع الفلك نحو المغرب، والآخر خاص لنفسه نحو المشرق، كالنملة التي تدور على الرحي، فالرحي تدور ذات اليمين، والنملة تدور ذات الشمال، والنملة في تلك تتحرك حركتين مختلفتين: إحداها بنفسها متوجهة<sup>٤</sup> أمامها، والأخرى مستكرهة مع الرحي تجريها<sup>٥</sup> إلى خلفها<sup>٦</sup>.

١. كذا في النسخة، والتزوير أن يكرم المزور زائرته ويعرف له حق زيارته. لسان العرب.

٢. الكمد والكمدة: تغير اللون وذهاب صفائه وبقاء أثره، الكمد: همٌّ و حزن لا يستطاع إمضاؤه. لسان العرب.

٣. في لسان العرب: ... ابن سيده: الزُرْقَةُ البياض حيثما كان، والزُرْقَةُ: خضرة في سواد العين، وقيل: هو أن يتغشى سوادها بياض.

٤. في المصدر: فتتوجه.

٥. في المصدر: تجذبها.

٦. التوحيد للمفضل، ص ٨٢؛ بحار الأنوار، ج ٣، ص ١١٤.

وَبُرُوجًا: ٣٥/ يعني البروج الاثني عشر المشهورة، سَمِيَتْ به وهي القصور العالية؛ لأنها للكواكب السيّارة كالمنازل لسكّانها، واشتقاقه من البرج لظهوره، وهي: الحمل والثور والجوزاء، ويقال له التوأمان أيضاً، وهذه الثلاثة ربيعية. والسرطان والأسد والسنبلة، ويسمى العذراء أيضاً، وهذه الثلاثة صيفية. والميزان والعقرب والقوس، ويسمى الرامي أيضاً، وهذه الثلاثة خريفية. ولجدي والدلو، ويسمى ساكب الماء أيضاً. والحوت ويسمى السمكتين، وهذه الثلاثة شتوية. والبروج الستة: الأول شمالية، والآخر جنوبية. وهذه الأسماء أحدثت من صور تحدث من كواكب تنظمها خطوط موهومة. وَمَصَابِيحُ: جمع مصباح، وهو السراج الشاقب المضيء، أي: جعلت الكواكب مصابيح لا يوازها مصابيحنا إضاءةً.

وَزَيْتَةٌ: الزينة كالنسبة، اسم لما يزين به الشيء، كالليقة اسم لما يلائق به الدواء. قال ابن عباس في قوله تعالى: ﴿إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ﴾<sup>١</sup>: أي بضوء الكواكب<sup>٢</sup>.

قيل: يجوز أن يكون المراد أشكالها المختلفة، كشكل بنات النعش والثريا وغير ذلك من مسابيرها ومطالعها.

قال بعض الأفاضل: إن ما اشتهر من أن الثوابت ٣٦/ بأسرها مركوزة في الفلك الثامن، وكل واحد من السبعة الباقية منفردة بواحدة من السيارات السبع لا غير، فلم يقدح في ثبوته، واشتمال فلك القمر على كواكب واقعة في غير ممر السيارات وممر الثوابت المرصودة لم يثبت دليل على امتناعه، ولو ثبت لم يقدح في تزيين فلك القمر بتلك الأجرام المشرقة؛ لرؤيتها فيه وإن كانت مركوزة في ما فوقه.

١. سورة الصافات، الآية ٦.

٢. في مجمع البيان (ج ٨، ص ٢٩٧) قال بعد ذكر الآية: «أي بحسنها وضونها»، ولكن لم ينقله عن ابن عباس.

وَرُجُوماً: جمع رجم، سُمِّيَ به ما يَرجم به، ويجوز كونه مصدرًا لاجتماعاً؛ قال الله تعالى: ﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُوماً لِلشَّيَاطِينِ﴾<sup>١</sup>.  
 قيل: معناه أن الشهب التي تنقُضُ<sup>٢</sup> منفصلة من نار الكواكب، ونورها كقوس يوجد من نار؛ لأنهم يَرجمون بأنفس الكواكب؛ لأنها ثابتة لا تزول.  
 وقيل: أراد بالرجوم الظنون التي تَرجم - ومنه قوله تعالى: ﴿يقولون خمسةٌ سادسُهم كلُّهم رجماً بالغيب﴾<sup>٣</sup> - وما يعاتبه<sup>٤</sup> المنجمون من الحدس والظن والحكم على اتصال النجوم وافتراقهم<sup>٥</sup>، وإيأهم عنى؛ لأنهم شياطين الإنس.  
 قال بعض المفسرين:

الشهاب ما يرى كأنه كوكب انقُضَ وما خمنه الطبيعيون من أنه بخار في دهنية يصعد إلى كُرّة النار فيشتعل لم يثبت، ولو صحّ لم يناف ما دلّت عليه قوله: ﴿جعلناها رجوماً للشياطين﴾؛ فإنّ الشهاب والمصباح يُطلَقان على المشتعل، وكلّ مشتعل في الجوّ / ٣٧ / زينة السماء، ولا استبعاد في إصعاد الله سبحانه ذلك البخار الدهني عند استراق الشيطان السمع فيشتعل ناراً فتحرّقه، وليس خلق الشيطان من محض النار الصرقة، كما أنّ خلق الإنسان ليس من محض التراب، فاحتراقه بالنار التي هي أقوى من ناريتها ممكن<sup>٦</sup>.

وَجَعَلَتْ لَهَا مَشَارِقَ: جمع مشرق، وهو محلّ إشراق نور الكواكب من الأفق على وجه الأرض وارتفاعه منه، أو محلّ ظهوره.  
 وَمَقَارِبَ: جمع مغرب، وهو محلّ غروب الكواكب من الأفق تحت الأرض وانخفاضه، أو محلّ خفاء الكواكب عن النظر.  
 وفي توحيد المفضل: قال ﷺ: تأمل المنفعة في غروبها [فلولا غروبها] لم يكن للناس

١. سورة الملك، الآية ٥.

٢. تنقُضُ: تسقط.

٣. سورة الكهف، الآية ٢٢.

٤. كذا في النسخة، والصحيح ظاهراً: يتابعه.

٥. كذا في النسخة، والأولى: افتراقها.

٦. مجمع البحرين، ج ٢، ص ٥٤٨.

هدوء ولا قرار، مع عظم حاجتهم إلى الهدوء والراحة: لسكون أبدانهم، وجموم حواسهم، وانبعاث القوّة الهاضمة لهضم الطعام، وتنفيذ الغذاء إلى الأعضاء... - وعدّة من المنافع، إلى أن قال: - فقدّرها الله تعالى بحكمته وتدبيره تطلع وقتاً وتغرب وقتاً، بمنزلة سراج يُرفع لأهل البيت تارةً ليقضوا حوائجهم، ثمّ يغيب عنهم<sup>١</sup>.

وَجَعَلَتْ لَهَا مَطْلَعًا: تطلع كلّ يوم من مشرق، وتغرب في مغرب.

قال ابن الأثير: المَطْلَعُ: مكان الاطّلاع من موضع عال. يقال: مطّلع هذا الجبل من مكان كذا، أي مأتاه ومصعده<sup>٢</sup>.

٣٨٨ / والمطلع جزء من السماء يطلع منه الكواكب.

وفي الإهليلجية<sup>٣</sup> عن الصادق عليه السلام في كلامه له: «وجعل فيها سراجاً وقمرًا يسبحان في فلكٍ يدور بهما دائبين، يطلعها تارةً ويوفله<sup>٤</sup> أخرى، حتّى يعرف عدد الأيام والشهور والسنين وما يستأنف من الصيف والربيع والشتاء والخريف أزمنة مختلفة باختلاف الليل والنهار»<sup>٥</sup>.

وَمَجَارِي: جمع مجرى: وهو إمّا مصدر أو اسم مكان، قيل: «يراد به مجرى الكواكب في السماء كما يجري الحوت في الماء»، ويحتمل أن يكون مجازاً عن مدارات الكواكب؛ قال الله تعالى: ﴿والشمس تجري لمستقرّ لها﴾<sup>٦</sup>.

وَجَعَلَتْ لَهَا فَلَكَاً: أي جعلت لجميع الكواكب فلكاً واحداً، والفلك بالتحريك واحد أفلاك النجوم، كسبب وأسباب، سمي فلكاً لاستدارته، وكلّ مستدير فلك. وفي الحديث: «إنّ الفلك دوران السماء»، فهو اسم للدوران خاصّة؛ وأمّا

١. التوحيد للمفضّل، ص ١٢٩؛ بحار الأنوار، ج ٣، ص ١١٢ و ج ٥١، ص ١٧٥.

٢. النهاية، ج ٣، ص ١٢٠.

٣. كذا في النسخة، والصحيح: الإهليلجية.

٤. في المصدر: يُطلعها تارةً ويوفلها أخرى.

٥. تفسير نور الثقلين، ج ٤، ص ٢٦؛ وبحار الأنوار، ج ٣، ص ١٩٠، كلاهما عن الإهليلجية.

٦. سورة يس، الآية ٣٨.

المنجّمون فالفلك عندهم ما ركبت فيه النجوم، ولا يُقصرّونه على الدوران<sup>١</sup>.  
ويحتمل أن يراد به أن لكلّ من الكواكب فلکاً على التوزيع، يكون كلّ واحدٍ منها  
نوياً برأسه لا يماثله غيره؛ لأنّه وجد في مكان خاصّ به، على وضع خاصّ لا يسع غيره.  
قال بعض العلماء: إنّ اختلاف الأماكن والأوضاع دليل اختلاف الطبائع - ثمّ قال: -  
٣٩ / ويشبه أن يكون الإشارة على هذا الاختلاف ما ورد من التعبير باختلاف الألوان  
والأسماء في ما روي عن الرضا عليه السلام أن أمير المؤمنين عليه السلام سئل عن ألوان السماوات السبع  
وأسمائها، فقال: اسم سماء الدنيا «فيع»<sup>٢</sup> وهي من ماءٍ ودخان، واسم السماء الثانية  
«فندم»<sup>٣</sup>، وهي على لون النحاس، واسم السماء الثالثة «الماروم»<sup>٤</sup> وهي على لون الشبه،  
والسما الرابعة «ادفلون»<sup>٥</sup> وهي على لون الفضة، والسماء الخامسة اسمها «هيعون»  
وهي على لون الذهب، والسماء السادسة اسمها «عروس» وهي ياقوتة خضراء،  
والسماء السابعة [اسمها] «عجماء» وهي درّة بيضاء<sup>٦</sup>.

وَمَسَابِيحٍ: جمع مسبح، وهو اسم مكان، أي جعلت لها محلّ تصرّف، ومنه قوله  
تعالى: ﴿إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا﴾<sup>٧</sup> أي تصرّفاً في المعاش والمهائم، وقيل: أي محلّ  
الطاعة أو محلّ الفراغ؛ قال الله تعالى: ﴿كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾<sup>٨</sup> أي يجرون أو يسرعون  
إسراع السابح في الماء.

وفي توحيد المفضل عنه عليه السلام: «فكّر في تصرّف القمر خاصّةً؛ في مهله ومحاقه وزيادته

١. مجمع البحرين، ج ٣، ص ٤٢٩.
٢. في المصادر: رفيع.
٣. في صحيفة الرضا عليه السلام وروضة الواعظين: «فيدوم»، وفي علل الشرائع: «فيدوم».
٤. في علل الشرائع وروضة الواعظين: «المادوم».
٥. في روضة الواعظين: «أرقلون»، وفي علل الشرائع وصحيفة الرضا عليه السلام: «أرقلون».
٦. صحيفة الرضا عليه السلام، ص ٢٧٩؛ علل الشرائع، ج ٢، ص ٥٣٩؛ روضة الواعظين، ص ٤٤؛ بحار الأنوار، ج ١٠، ص ٧٦  
وج ٥١، ص ٨٨.
٧. سورة المزمل، الآية ٧.
٨. سورة الأنبياء، الآية ٣٣.

ونقصانه وكسوفه، من البيئنة<sup>١</sup> على قدرة الله خالقه المصرف له هذا التصريف لصالح العالم ما يعتبر به المعتبرون<sup>٢</sup>.

وَقَدَّرْتَهَا فِي السَّمَاءِ مَنَازِلَ: أي قَدَّرت / ٤٠ / مسيرها في السماء بروجاً ومنازل عالية على مقتضى حكمتك المتعالية، والمراد هنا منازل الشمس والقمر والكواكب؛ قال الله تعالى: ﴿وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ﴾<sup>٣</sup>، وهي الحصص الفلكية الحاصلة على أيام ما بين ظهور الهلال بالعشيات في أول الشهر، وآخر رؤيته بالقَدَوَاتِ في آخره، وهي على ما هو مقرّر ثمانية وعشرون منزلاً؛ وذلك لأنّ البروج اثنا عشر برجاً، في كلّ برج منزلان وشيء للقمر، وأسماء هذه المنازل على ما هو مقرّر عند العرب: «الشرطين» بضمّ المعجمة وإسكان الراء أو التحريك. و«البطين» على هيئة التصغير، و«الثريّا» وهو نجم معروف، ويقال: إنّ خلال أنجمها الظاهرة كواكب خفية كثيرة العدد. و«الدبران»، وهي خمسة كواكب في الثور، ويقال: إنّهُ ستّ منه. و«الهقعة» و«الهقعة» و«الذراع» و«النثرة» و«الطزف» و«الجهة» و«الزبرة» و«الصرفة» و«العواء» - بالتشديد والمدّ وبالقصر أيضاً - و«القلب»<sup>٤</sup> و«الشولة» و«العائم»<sup>٥</sup> و«البلدة» و«سعد الزابح»<sup>٦</sup> - بضمّ الموحدة [و «سعد بلّح» - بضمّ المعجمة] وفتح اللام - و«سعد السعود» و«سعد الأخبية» و«الفرغ المقدم» و«الفرغ المؤخر» - بإعجام الغين<sup>٧</sup> - و«الرّشاء» وهو بطن الحوت، والتسمية بهذه الأسماء باعتبار وقوع الكواكب الثابتة القريبة من المنطقه فيها،

١. في المصدر و بحار الأنوار: التنبية.

٢. التوحيد للمفضل، ص ١٣١؛ بحار الأنوار، ج ٣، ص ١١٤ و ج ٥١، ص ١٧٧.

٣. سورة يس، الآية ٣٩.

٤. نقلت في المصادر و في بحار الأنوار (ج ٥٥، ص ١٣٦) بين العواء و القلب هذه الأسماء: ... و السماك، و العفر، و الزبائن، و الإكليل....

٥. كذا في النسخة، و في المصادر: النعائم.

٦. كذا في النسخة، ولكن في المصادر: «الذابح». و في بحار الأنوار: و سعد الذابح كوكبان نيزان بينهما مقدار ذراع، و في قرب أحدهما كوكب صغير كأنه يذبجه فسمي الذابح.

٧. كذا في النسخة، و في المصادر «الفرغ» بدون الإعجام.



فبهذه المنازل يتم الشهر الهلالي، ويتحصّل السنّة القمرية الّتي ثلاثمئة وأربعة وخمسون يوماً والسدس، / ٤١ / والسنّة الشمسية ثلاثمئة وخمسة وستون يوماً وربع وعشر إلاّ جزء من ثلاثمئة من يوم، وفصل ما بينهما عشر أيام وثلاث وربع وعشر يوم، بالتقريب على رأي بطليموس، ووافق الرصد المحقّق الطوسي بمراغة. فلمّا كان دور الشمس إنّما يكمل في مدّة ثمانية وعشرين يوماً وشيء، فإذا قسمنا بهذه المدّة بأربعة أقسام كان كلّ قسم منها سبعة، فلهذا السبب قدروا الشهر بأسابيع أربعة، كذا قيل.

فَأَحْسَنْتَ تَقْدِيرَهَا: أي تقدير مسيرها، وفاء العطف للترتيب.

قال الشيخ الرضي:

قد يفيد فاء العطف في الجملة كون المذكور بعدها كلاماً مرتباً في الذكر على ما قبلها، لا أنّ مضمونه عقيب المضمون الّتي قبلها، كقوله تعالى: ﴿أَدْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ﴾<sup>١</sup> انتهى كلامه.

وبالجملة لا شك أنّ ما قدره الله تعالى في السماء فعليّ وفق حكمته، بحيث لو زاد على ذلك المقدار أو نقص لاختلفت مصلحة ذلك وتغيّر منفعته.

وفي توحيد المفضل: «فانظر كيف قدر أن يكون مسيرها في البعد البعيد؛ لئلاّ [تضرّ في الأبصار و تنكأ فيها، و بأسرع السرعة؛ لكيلا] تختلف عن مقدار الحاجة في مسيرها، وجعل فيها جزءاً يسيراً من الضوء يسدّ<sup>٢</sup> مسدّ الأضواء إذا لم يكن قمر، ويمكن فيه الحركة إذا حدثت ضرورة، كما قد يحدث الحادث على المرء / ٤٢ / فيحتاج إلى التجافي في جوف الليل، فإن لم يكن شيء من الضوء يهتدي به لم يستطع أن يبرح مكانه»<sup>٣</sup>.

وَصَوَّرَهَا<sup>٤</sup>: أعطيت كلّ واحد من تلك الكواكب صورةً خاصّة وهيئة مفردة تميّز

١. سورة الغافر، الآية ٧٦.

٢. في المصدر: جزء يسير من الضوء ليسدّ.

٣. التوحيد للمفضل، ص ١٣٤؛ بحار الأنوار، ج ٣، ص ١١٦ و ج ٥١، ص ١٠٠.

٤. كتب المحشي هاهنا؛ و مراد از تصویر، تصویر هر يك از كواكب است با صورتی كه از انضمام آنها با يكديگر حاصل می شود، چنانچه معروف است، مجلسی.

فیها علی اختلافها، وقیل: آی صَوَّرَتْ جملة منها بصُورَة من الصُّور المشهورة الّتی منها اثنا عشر صُورَة للبروج، وإحدى وعشرون منها فی شمال البروج، وخمس عشرة فی جنوبها.

فَأَحْسَنْتَ تَصْوِيرَهَا: حیث رتبت صورها أحسن ترتیب.

وَأَحْصَيْتَهَا بِأَسْمَائِكُ إِحْصَاءً: آی أحطتها بأسمائك المؤثرة فی الوجود وتوابعه، بحیث لا یخرجون من حوزة علمك وقبضة قدرتك.

وقیل: آی بأسمائك الّتی عینت لكل منها.

وقیل: آی بأسمائك الّتی تدلّ علی علمك بالأشیاء، كالعلیم والخیر.

وَدَبَّرْتَهَا بِحِكْمَتِكَ تَذِيرًا: آی قدرتها وقضيتها ورتبتها فی مراتبها علی أحكام عواقبها واختلاف أماكنها وأوضاعها وطبائعها وغیر ذلك.

فَأَحْسَنْتَ تَذِيرَهَا: بما یناسب حکمتك.

وَسَخَّرْتَهَا لِإِسْلَاطَانِ اللَّيْلِ وَسُلْطَانِ النَّهَارِ: قیل: آی كلّفها بإقامة حجة اللیل وحجة النهار علی وجودك ووحدايتك؛ قال الله تعالى: ﴿وجعلنا اللیل والنهار آیتین﴾<sup>۲</sup> وقال: ﴿قل رأیتم إن جعل الله علیكم النهار سرمداً إلى یوم القیامة من إله غیر الله یأتیکم لیل تسكنون فیه / ۴۳ / أفلا تبصرون﴾<sup>۳</sup>.

وقیل: آی بالسلطنة الّتی علی اللیل والنهار.

وقیل: بالتسلط الّذی جعلته لللیل والنهار، آی: أجریتها ودبرتها بقوة اللیل

۱. وكتب المحشي: «یا مراد أن است که سخر گردانیدی کواکب را به سبب تسلطی که به نور شب و روز و غیر ذلك داری یا به سبب تسلطی که برای شب و روز قرار داد کرده‌ای یا کواکب را بر آنها مسلط کرده‌ای؛ زیرا که به حرکات کواکب، آنها حاصل می‌شوند و اشارت است به آیه کریمه که حق تعالی می‌فرماید که: محو و بی نور گردانیدیم آیه شب را که ماه است و آیه روز را که آفتاب است مبصر و نورانی گردانیدیم تا طلب کنید فضلی از پروردگار خود را و بدانید عدد سالها و حساب را. مجلسی «بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۱۰۸.

۲. سورة الإسراء، الآیة ۱۲.

۳. سورة القصص، الآیة ۷۲.

والنهار وقهرهما.

وأضاف السلطان الذي هو القهر - وهو لله سبحانه - إلى المَلَوَيْن تفخيماً لأمرهما، ولكونها العلة في معرفة الساعات والسنين والحساب، والمعنى: إنه سخر الكواكب والنيرين لمعرفة الليل والنهار ومعرفة الساعات.

وَالسَّاعَاتِ: أي ساعات الليل التي هي اثناعشر ساعة، وساعات النهار التي هي اثنا عشر ساعة، والساعة جزء من أجزاء الزمان، وقد يستعمل الساعة في معنى الزمان المطلق، كما استعملت الغداة والعشيّة في اليوم، والعرب تطلقها وتريد بها الحين والوقت وإن قلّ أي جنس حساب الأوقات من الشهور والأيام والليالي والآجال والديون وغير ذلك، ولولاها لم يُعلم شيء من ذلك، ولسقطت الأمور.

وَعَرَفَتْ بِهَا السَّنِينَ الهلالية والشمسية والحساب: ولا شك أن كلاً مما ذكر إنما يحصل بتوسط الكواكب؛ وذلك لأنّ في طلوع الشمس إقامة دولة النهار، فلو لا طلوعها لبطل الأمر كلّهُ، فلم يكن الناس يسعون في معاشهم ويتصرّفون في أمورهم، والدنيا مظلمة عليهم، وفي غروبها إقامة دولة الليل، فلو لا غروبها لم يكن للناس هدوءٌ ولا قرار، وفي قطعها تمامَ الدور حصل قدر سنة شمسيّة، وفي قطعها تسعاً وخمسين دقيقة حصل قدر يوم وليلة، وكذا القمر؛ فإنّ في قطعها تمام الدورة مرّةً واحدةً حصلت قدر شهر هلالِي، وفي قطعها اثني عشر مرّةً حصلت قدر سنة هلالية، كذا في توحيد المفضل<sup>١</sup>. وقال فيه: ألا ترى أنّ السنة / ٣٤ / مقدار مسير الشمس من الحمل إلى الحمل، فالسنة وأخواتها تكمل<sup>٢</sup> الزمان من لدن خلق الله العالم إلى كلّ وقت وعصر من غابر الأيام، وبحسب<sup>٣</sup> الناس الأعمار والأوقات الموقّعة للديون والإجازات والمعاملات وغير ذلك من أمورهم، بمسير الشمس تكمل السنة ويقوم حساب الزمان على

١. لم يوجد في توحيد المفضل ولا في مصدر آخر.

٢. في المصدر: فبالسنة وأخواتها يكال الزمان.

٣. في المصدر: وبها يحسب.

الصحة<sup>١</sup>.

وقال عليه السلام في كلام له استدلالاً بالقمر: ففيه دلالة جليظة تستعملها العامة في معرفة الشهور، ولا يقوم عليه حساب السنة؛ لأنّ دوره لا يستوفي الأزمنة الأربعة ونشو الثمار وتصرّمها، [و] لذلك صارت شهور القمر وسنينه<sup>٢</sup> تتخلف عن شهور الشمس وسنينها<sup>٣</sup>، وصار الشهر من شهور القمر ينتقل، فيكون مرّةً بالشتاء ومرّةً بالصيف<sup>٤</sup>.

وَجَعَلَتْ رُؤْيَيْهَا لِجَمِيعِ النَّاسِ مَرَّةً أَوْ جَدًّا: أي جعلت رؤيتها للناس كلّهم بحيث يرونها واحداً في الكميّة والكيفيّة والوضع والقرب والبعد، غير أنّ رؤيتها بحسب الأزمنة تختلف في الآفاق.

وقيل: أي يراها في كلّ صقع وناحية أهلها.

وَأَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِمَجْدِكَ: أي متوسلاً بمجديك، أو بحقّ مجديك، والمجد صفة خاصّة لله سبحانه؛ لأنّه من صفات التعالى والجلال، وذلك لا يليق إلاّ بالله.

قال بعض المفسّرين:

القرآن دلّ على أنّه يجوز وصف غير الله بالمجد؛ كما قال: ﴿بل هو قرآن مجيد﴾<sup>٥</sup>، ورأينا أنّ الله تعالى وصف العرش بأنّه كريم، فلا يبعد أن يصفه بأنّه مجيد. - ثمّ قال: - ٤٥/ إنّ مجد الله عظمته بحسب الوجوب الذاتي وكمال القدرة والحكمة، وعظمة العرش علوه في الجهة، وعظمته مقداره وحسن صورته وتركيبه؛ فإنّ العرش أحسن الأجسام تركيباً وصوراً<sup>٦</sup>.

الَّذِي كَلَّمْتَ بِهِ مِنْ غَيْرِ وَاسِطَةٍ، كما يكلم الملك، وتكلّمه أن يُنشئ الكلام ويتألّف<sup>٧</sup>

١. التوحيد للمفضّل، ص ١٣٠؛ بحار الأنوار، ج ٣، ص ١١٢ و ج ٥١، ص ١٧٦.

٢. في المصدر: «سنوه» وهو الصحيح.

٣. في المصدر: «سنيه» وهو الصحيح.

٤. التوحيد للمفضّل، ص ١٣٦؛ بحار الأنوار، ج ٣، ص ١١٢، و ج ٥٥، ص ١٧٧.

٥. سورة البروج، الآية ٢١.

٦. لم يوجد في مصدر.

٧. كذا في الأصل، والصحيح: «يؤلّف».

الكلمات منظوقاً في بعض الأجرام، كما خلقه مخطوطاً في اللوح؛ فإنَّ الكلام عَرَضَ لا بدَّ من محلٍّ يقوم به.

قال بعض الحكماء: «إنَّ تكلمه الذي هو صفته تعالى في التحقيق عبارة عن قدرته على إنشاء الكلام وتألّف الكلمات وما به يمكن به من إفادة مخزونات علمه على من يشاء من عباده، فهو مبدأ كماله لا ريب في قدمه، بل هو عين ذاته، وليس هي القدرة على الإيجاد بعينها بل غيرها بوجه ما.

وأما كلامه تعالى وهو ما أفاده من مخزونات علمه من يريد، فيختلف بحسب المواطن والعوالم التي تقع فيه التقاؤل والتكلم، فقد يكون لفظاً إذا كان التكلم والتقاؤل في عالمي الحسّ والمثال، ولا شك في حدوثه بالزمان، وقد يكون معنىً وذلك إذا كان التقاؤل في العوالم المجردة، ولاخفاء في جواز قدمه إن أمكن قديم غيره.

ومن أثبت الكلام النفسي فإن كان مراده به الكلام المعنوي الذي يقع به التقاؤل في العوالم المجردة فقد [عرفت] حاله، وإن أراد به غيره فليس على ثبوته دليل؛ فإنه ليس سوى مخزونات علمه وما أفاده على غيره ممن أراد إكرامه بالتكليم، وما يتمكن من تلك الإفاده أمر آخر / ٤٦ / يمكن أن يقال: إنه الكلام النفسي».

وقال الغزالي: الكلام الذي ينسب إلى البارئ تعالى فهو صفة من صفات الربوبية، فلا تشابه بين صفات البارئ وبين صفات الأدميين؛ فإن صفاتهم زائدة على ذواتهم؛ لتكثر وحدتهم [و] إنيتهم بتلك الصفات، ويتعين حدودهم ورسومهم بها، وصفة البارئ تعالى لا تحد ذاته ولا رسمه، وليست إذن أشياء زائدة على العلم الذي هو حقيقة هويته، ومن أراد أن يعد صفات البارئ لا يتعدّد ولا ينفصل بعضها عن بعض إلا في مراتب العبارات وموارد الإشارات.

وإذا أضيف علمه إلى استماع دعوة المضطرين يقال: «سميع»، وإذا أضيف علمه تعالى إلى رؤيته ضمير الخلق يقال: «بصير»، وإذا أفاض عن مكنونات علمه على قلب

أحد من الناس من الأسرار الإلهية ودقائق جبروت إلهية [يقال: «متكلم»؛ فليس بعضه آلة السمع، ولا بعضه آلة البصر، وبعضه آلة الكلام، فإذا نكلام البارئ ليس شيئاً سوى إفادته مكنونات علمه على من يريد إكرامه، كما قال الله تعالى: ﴿ولما جاء موسى لميقاتنا وكلمه ربه﴾<sup>١</sup> شرفه الله بقربته<sup>٢</sup> تقدسه، وأجلسه على بساط أنسه، وشافهه<sup>٣</sup> بأجل صفاته، وكلمه بعلم ذاته، كما شاء تكلم، وكما أراد سمع.

عَبْدَكَ وَرَسُولَكَ: ذكر ﷺ هذين الوصفين اللذين هما من جهات استحقاق الرحمة والكرامة من الله سبحانه وزيادة القرب؛ أما أولاً بأنه عبدٌ مخصوص لله / ٤٧ / بالعبادة الذاتية، مملوكٌ له مطيعٌ لأمره؛ لأنه أول المقامات لكمال النوع الإنساني، وثانياً بأنه رسول؛ لقوله تعالى: ﴿وكان رسولاً نبياً﴾<sup>٤</sup>، والرسالة نوع خاص للاستعباد، يوجب مزيد الرحمة والشفقة، والرسول أخص من النبي.

مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ: آل عمران موسى وهارون ابنا عمران بن يصهر<sup>٥</sup>، بعثهما الله تعالى إلى فرعون بمصر آل عمران.

وقيل: آل عمران عيسى بن مريم بنت عمران بن ماثان، وبين العمراتين ألف وثمانمئة سنة<sup>٦</sup>.

وإنما سُمِّيَ موسى ﷺ بذلك لأنه التقط [من] بين الماء والشجر، [والماء] بلغتهم القبطي اسمه مو<sup>٧</sup> والشجر سا، فزكبا وجعلا اسماً لموسى لأدنى ملابسة<sup>٨</sup>. وهو ﷺ

رتال جامع علوم الشان

١. سورة الأعراف، الآية ١٤٣.
٢. كذا في النسخة، والصحيح: بقرب.
٣. جاء في الحاشية: در اواخر سورة نساء است: ﴿وكلم الله موسى تكليماً﴾.
٤. سورة مريم، الآية ٥١.
٥. جوامع الجامع، ج ١، ص ٢٧٩.
٦. جوامع الجامع، ج ١، ص ٢٧٩.
٧. في المصدر: والماء بلغة القبط اسمه مور.
٨. مجمع البحرين، ج ٤، ص ٢٤٩.

مات في التيه<sup>١</sup>.

وكان عمره مئتين وأربعين سنة، وقيل: مئة وعشرين، وكان بينه وبين إبراهيم عليه السلام

خمس مئة عام<sup>٢</sup>.

وفتح يوشع المدينة، وكان يوشع ابن أخت موسى والنبي في قومه بعده<sup>٣</sup>.

وجمع موسى مؤسّون، وجمع عيسى عيسون بفتح السين فيهما [قاله الجوهري]<sup>٤</sup>.

في زُمرة الملائكة المقدّسين: بفتح الدال أي حال كونه عليه السلام في جماعة من الملائكة

المنزّهين عن النقائص والعيوب.

فوق إحصاس الكرويين: «فوق» ظرف للتكليم، بدل من قوله «في المقدّسين» بدل

الاشتمال، ولذا تركّ العاطف، و«الإحصاس» إمّا بفتح الهمزة من الحسيس وهو

الصّوت، يعني: كان كلامه سبحانه في كميّة الجهارة ٤٨ / والإخفات فوق أصوات

الملائكة المسبّحين، وقيل: «يعني: إنّ كلامه تعالى أعلى من كلّ شيء؛ لأنّه فوق

أصوات<sup>٥</sup> الكرويين»، وإمّا بكسر السين كما في بعض النسخ، وهو من الحسّ، وذلك

١. جامع البيان، ج ٦، ص ٢٤٩؛ مجمع البحرين، ج ٤، ص ٢٤٩.

٢. تفسير القمي، ج ٢، ص ٢٧٠؛ مجمع البحرين، ج ٤، ص ٢٤٩.

٣. مجمع البيان، ج ٣، ص ٣١٣؛ مجمع البحرين، ج ٤، ص ٢٤٩.

٤. مجمع البحرين، ج ٤، ص ٢٤٩.

٥. جاء في حاشية النسخة: «ممكن است مراد از كرويين أنّ باشد كه صدای آن بالای صدای كرويين

[يعنى] ملائكة مقرب كه نزديك عرش ساكنند [مى باشد].

و غمايم نور ابرهاى است كه بر سر بنى اسرائيل به هم رسيد كه از حرارت آفتاب ايشان را باز مى داشت  
و هوارا برايشان تيره مى كرد.

و تابوت صندوقى بود در ميان بنى اسرائيل كه ملائكة، آن را از پيش لشكر ايشان مى بردند.

و عمود نار عمودى بود از نور كه در شب ايشان را روشنى مى داد.

و طور سيناكوهى بود كه حق تعالى در آن كوه وحى مى فرستاد به حضرت موسى.

و جبل حوريث كوهى بود كه در شهر مدين اول خطابى كه حضرت حق تعالى به موسى كرد در آن كوه

بود (مجلسى)، «بحار الأنوار»، ج ٨٧، ص ١٠٩.

٦. كذا في النسخة، لكن الصحيح: «بكسر الهمزة».

أَنْ جبرئيل ﷺ كان مع موسى ﷺ ولم يسمع كلام الله، فأدناه موسى حتى سمع صرير القلم على اللوح.

والكروبيين بتخفيف الراء سادة الملائكة، كذا في القاموس<sup>١</sup>.  
وفي بيع الأبرار:

في الكروبي ثلاث لغات، الكروب أبلغ من القرب وأقصر مسافة؛ تقول كربت الشمس أن تقرب بمعنى كادت، وفعل بناء مبالغة، وياء النسبة التي في نحو الأحمرى.

وهذه الفقرات إشارة إلى ما روي في بعض التفاسير من أنه كان موسى ﷺ وعد بني إسرائيل بمصر إن أهلك الله عدوهم أتاهم بكتاب من عند الله فيه بيان ما يأتون وما يذرون، فلما هلك [فرعون] سأل موسى ربه الكتاب، فأمر [ه] بصوم ثلاثين يوماً وهو شهر ذي القعدة<sup>٢</sup>.

فلما تمت وجد خلوف فمه، فتسوّك بعود خروب، فقالت الملائكة: «كُنَّا نشمُّ من فيك رائحة المسك فأفسدتها بالسُّواك»، فأمر الله تعالى أن يصوم عشر أيام من ذي الحجّة، وقال: «أما علمت أن خلوف فم الصائم أطيب عندي من ريح المسك؟»<sup>٣</sup>.  
فلما تمّ ميقات ربه - أي الميقات التي ضرب الله أن يكلمه - جاء موسى ومن معه إلى الطور متطهرين في ثياب طاهرة، فأنزل الله عليهم عمود الغمام، فيغشى الجبل كله، ودخل في الغمام ٤٩١ / إلى سبعة فراسخ، وطرده عنه الشيطان، وهو أمّ الأرض، وكشف السماء فرأى الملائكة قياماً في الهواء لهم زجل أي صوت بالتسبيح والتقديس، ورأى العرش بارزاً، وكلم الله وناجاه حتى كلمه ربه، وكان جبرئيل ﷺ معه فلم يسمع ما كلمه ربه، فأدناه حتى سمع صرير القلم<sup>٤</sup>.

وروي أن موسى ﷺ لما كلمه الله تعالى سمع الكلام من سائر الجهات، ولم يسمعه

١ . القاموس المحيط، ج ١، ص ٢٨٢.

٢ . جوامع الجامع، ج ١، ص ٦٩٨.

٣ . تفسير القرطبي، ج ٧، ص ٢٧٥ (مع اختلاف).

٤ . لم يوجد مصدره.



من جهة واحدة، فعلم بذلك أنه كلام الله سبحانه<sup>١</sup>.

فوق غمام النور: «الغمام» جمع غمامة وهو السحاب البيض، سُمِّي بذلك لأنه يعم السماء أي يسترها، يعني: كان كلمته تعالى وراء غمام النور، وهو إشارة إلى أن موسى لما جاء إلى ميقات الطور وقع عمود الغمام عليه وتعشى الجبل كله، فكلمه الله تعالى في حجاب الغمام.

وفي خطّ ابن المؤذن: غمام النور هي غمام كانت لبني إسرائيل تظلمهم من عين الشمس<sup>٢</sup>.

فَوْق تَابُوتِ الشَّهَادَةِ: أي كلمه وأسمعه كلامه تعالى من وراء تابوت الشهادة.

قيل: هي تابوت يوسف عليه السلام، حُمِل إلى ناحية جبل حوريث من ناحية طور سيناء<sup>٣</sup>. فكان تظله بالنيهار غمامة، ويشرق بالليل عمود من نار ونور.

قيل: تابوت الشهادة هي صندوق أنزل الله فيه ألواح التوراة وغيرها، وكانت الألواح من زمرد أخضر.

قال الشهيد رحمته الله: إن المراد بتابوت الشهادة صندوق أنزل الله فيه ألواح التوراة التي كتب فيها الآيات العشر؛ التي أولها: التوحيد، وثانيها: / ٥٠ / النهي عن عبادة الأوثان، وثالثها: تعظيم السبت، ورابعها: إكرام الوالدين، وخامسها: النهي عن يمين الكاذبة،

١. لم يوجد إلا في مجمع البحرين (ج ١، ص ١٩١)، ووجدنا نحوه في مصادر أخرى هكذا:

«... فقال الرضا عليه السلام: إن كلم الله موسى بن عمران عليه السلام... ثم اختار منهم سبعين رجلاً لميقات ربه فخرج بهم إلى طور سيناء فأقامهم في سفح الجبل، وصعد موسى إلى الطور، وسأل الله تعالى أن يكلمه ويسمعهم كلامه، فكلمه الله تعالى ذكره، وسمعوا كلامه من فوق وأسفل ويمين وشمال ووراء وأمام؛ لأن الله تعالى أحدثه في الشجرة وجعله منبعثاً منها حتى سمعوه من جميع الجهات...» التوحيد للصدوق، ص ١٢١؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص ١٧٨؛ الاحتجاج، ج ٢، ص ٢٢٠؛ بحار الأنوار، ج ٤، ص ٤٧ و ج ١٣، ص ٢١٨.

٢. لم يوجد في مصدر، ولكن وجدنا في تفسير القمي (ج ١، ص ٤٧) هذه العبارة: «... كانت تجيء بالنهار غمامة تظلمهم من الشمس، وينزل عليهم بالليل المن...».

٣. جمال الأسبوع، ص ٥٣٨؛ منه بحار الأنوار، ج ٨٧، ص ١١٠، والعبارة فيهما هكذا: «... و تابوت يوسف عليه السلام حمل إلى ناحية جبل حوريثا من ناحية طور سيناء، وبحر سوف...».

وسادسها: النهي عن السرقة، وسابعها: النهي عن الزنا، وثامنها: النهي عن قتل النفس، وتاسعها: النهي عن شهادة الزور، وعاشرها: النهي عن تمنّي مال الغير وزوجته، فتلك الآيات كلمات الله من وراء حجاب التابوت.

وعن الباقر عليه السلام: هذا التابوت هو الذي أنزل الله على أم موسى فوضعت فيه فألقته في البحر، فلما حضرت موسى الوفاة وضع فيه الألواح وودعه<sup>٢</sup> وما [كان] عنده من آثار النبوة، وأودعه [وصيّه يوشع بن نون، فلم يزل بنو إسرائيل يتبرّك به وهم في عزّ و شرف] حتّى استخفّوا به، فكانت الصبيان تلعب به، فرفعه الله عنهم<sup>٣</sup>.

وقيل: إنّما سمّي تابوت الشهادة لكونه شاهداً على صدق ما وعدّ موسى لبني إسرائيل من إتيان الكتاب المشتمل على الأوامر والنواهي من عند الله إياهم صدق الشاهد، بإضافته إلى الشهادة للمبالغة، وهو كان صندوقاً من عود قريباً من ثلاثة أذرع في عرض ذراعين، أنزل الله تعالى إلى آدم عليه السلام، وفيه: صورة الأنبياء عليهم السلام، وروح متكلّم من الله تعالى، والميثاق.

وأصل التابوت «تابوتة»، وهو فعلوّة، فلما أسكنت الواو تقلّب هاء التانيث تاءً<sup>٤</sup>.

قال الجوهري حاكياً عن غيره<sup>٥</sup>: لم تختلف [لغة] قريش والأنصار في شيء من القرآن إلا في التابوت، فلغة قريش بالتاء، ولغة الأنصار بالهاء<sup>٦</sup>.

٥١ / ٧ وفي عمود النار: عطف على قوله: «في زمرة الملائكة المقدّسين»، أي كلمه عليه السلام في عمود النار، وهي نار بيضاء تتقد في شجرة خضراء، وجدها موسى عليه السلام من جانب الطور.

١. في المصدر: أنزله.

٢. في المصدر: درعه.

٣. تفسير القمي، ج ١، ص ٨١؛ بحار الأنوار، ج ٨٣، ص ١١٠.

٤. الصحاح للجوهري، ج ١، ص ٩٢، وفيه: «... فلما سكنت الواو وانقلب...».

٥. هو: القاسم بن معن.

٦. الصحاح، ج ١، ص ٩٢.

٧. جاء في الحاشية: وفي نسخة بدون العاطف.

وقصته أنه ﷺ استأذن شعبياً في الخروج إلى أمه، وخرج بأهله، فلما وافى وادي طوى - وفيه الطور - ولد له ابن في ليلة شاتبة<sup>١</sup> مظلمة، وكانت ليلة الجمعة، وقد اخلّت<sup>٢</sup> الطريق وتفرقت ماشيته، إذ رأى من جانب الطور ناراً، ﴿فلما جاءها نودي أن بورك من في النار ومن حولها﴾<sup>٣</sup> يعني: من في مكان النار، وهو البقعة المباركة التي حصلت فيها وفي حوالها أمرٌ ديني، وهو تكليم الله ﷻ لموسى ﷺ بقوله ﴿إني أنا الله رب العالمين﴾<sup>٤</sup>.  
قال ابن عباس في قوله: ﴿أن بورك من في النار﴾ يعني به: قدس من في النار، وهو الله سبحانه، عنى به نفسه<sup>٥</sup>.

وقال بعض الشارحين: يفهم من قوله: «عمود النار» أن المراد بمن في النار موسى ﷺ، أي: بورك من في طلب النار، والمراد بمن حولها من الملائكة، لا عكسه كما ظن بعضهم<sup>٦</sup>.

ثم إنه لما كان عمود النار في الحقيقة نوراً، ذكر بلفظ النار؛ لأن موسى ﷺ ظنه ناراً. وفي طور سيناء: هي ظرف آخر للتكليم، وظرف الظرف ظرف، كذا قيل، وفي بعض النسخ «في طور سيناء» بغير واو؛ بناءً على أنه بدل من عمود النار، ففيهما كمال الاتصال، / ٥٢ / والطور جبل كلم الله عليه موسى ﷺ في بيت المقدس عن يمين المسجد، كما أن طور هارون جبل آخر في قبلته، وقيل: هو جبل بالشام. وعن الصادق ﷺ وقد ذكر الغري<sup>٧</sup>، قال: وهي قطعة من الجبل الذي كلم الله عليه

١. ليس «شاتبة» في نقل بحار الأنوار، وفي التفسير الصافي: شاتية.

٢. كذا في النسخة، والصحيح «أضل» كما في التفسير الصافي.

٣. سورة النمل، الآية ٨.

٤. سورة القصص، الآية ٣٠.

٥. بحار الأنوار، ج ١٣، ص ٢٣ و ٧٨ (مع اختلاف في العبارة)؛ التفسير الصافي، ج ٣، ص ٣٠١.

٦. لم يوجد في مصدر.

٧. بحار الأنوار، ج ٣، ص ١٠٠: «وقيل: أي بورك من في طلب النار، وهو موسى ﷺ، ومن حولها الملائكة، وسبحان الله...».

٨. في النسخة: «المغري» وهو تصحيف من الكاتب.

موسى تكليماً، وقدس [عليه] عيسى تقديساً، واتخذ عليه إبراهيم خليلاً، واتخذ محمداً ﷺ حبيباً، وجعله للنبيين مسكناً، فقال: فوالله ما سكن [فيه] بعد أبويه الطيبين آدم ونوح أكرم من أمير المؤمنين ﷺ<sup>١</sup>.

قال بعض المفسرين: إن طور سيناء - بالمد والكسر - وطور سينين لا يخلو إما أن يكون مضافاً إلى بقعة اسمها سيناء وسينين<sup>٢</sup>، وإما أن يكون اسماً للجبل مركباً من مضاف ومضاف إليه، كما مرئ القيس<sup>٣</sup>.

وفي معاني الأخبار: معنى طور سيناء أنه كان عليه شجرة الزيتون، وكل جبل لا يكون<sup>٤</sup> عليه شجرة الزيتون أو ما ينتفع به الناس من النبات أو الأشجار من الجبال، فإنه يسمى جبلاً أو طوراً، ولا يقال له طور سيناء، ولا طور سينين<sup>٥</sup>.

وقيل: إن طور سيناء - بالفتح - طور زينا جبل ببيت المقدس.

وبالجملة فمن كسر فإنما يمتنع الصرف؛ للتعريف والعجمة أو<sup>٦</sup> التأنيث، لأنها تبعه؛ لأن فعلاء بكسر الفاء لا يكون ألفه للتأنيث، كألف صحراء.

قال ابن خالويه في كتاب ليس: [ليس] في كلام العرب صفة على فعلاء إلا طور سيناء بكسر السين.

٥٣/ وفي جبل حوريث<sup>٧</sup>: هي ظرف آخر للتكليم بناءً على ما مر في طور سيناء، وفي بعض النسخ المعتبرة بترك العاطف، وهو لكمال الاتصاف، وحوريث - بالثاء

١ . التهذيب، ج ٦، ص ٢٣؛ كامل الزيارات، ص ٣٨؛ إرشاد القلوب، ج ٢، ص ٤٣٩؛ جامع الأخبار، ص ٢٠؛ فرحة الغري، ص ٧٢؛ بحار الأنوار، ج ٩٣، ص ٢٣٢ و ٢٥٨.

٢ . في المصدرين: «أو سينون» بدل «وسينين».

٣ . جوامع الجامع، ج ٢، ص ٥٧٩؛ غريب القرآن للطريحي، ص ٢٥٨.

٤ . كذا في النسخة، والصحيح كما في المصدرين: «يكون» بدون «لا».

٥ . معاني الأخبار، ص ٤٩؛ علل الشرائع، ج ١، ص ٦٨.

٦ . كذا في النسخة، والصحيح ظاهراً «لا» بدل «أو»؛ لأن «أو» لا تناسب ذيل العبارة.

٧ . وفي مجمع البحرين (حرب): «جبل حوريب في دعاء السمات: هو «جبل بأرض الشام خوطب عليه موسى ﷺ».

المثلثة على ما في بعض النسخ - هو جبل بأرض الشام أو مدين، خوطب عليه موسى ﷺ أول خطابه<sup>١</sup>، ومدين هي مدينة قوم شعيب، وهي تجاه تبوك بين المدينة والشام، بها البئر التي استقى منها موسى لابتته<sup>٢</sup> شعيب.

وقيل: حوريثا هو الجبل الذي خاطب الله [عليه] موسى ﷺ في أول خطابه.

وقيل: الصحيح أنه - بالثاء المثناة الفوقانية - اسم موضع، ولم يوجد فوعيل في كلام العرب إلا حوريت بالثاء المثناة - صرح به في القاموس<sup>٣</sup> - وقال: المراد بجبل حوريث هو طور سيناء، فالعطف تفسيري، وإنما فسره لأن طور سيناء يقال: جبل بين مصر وإيل، وكان حوريث موضعاً في ناحيته، وينسب إليه ذلك الجبل، وقيل: هو من ناحية طور سيناء، دفن فيه تابوت يوسف ﷺ، يظل عليه غمامة من نور، ويشرق فيها عمود من نار.

في الوادِ المُقَدَّسِ: هو بقرب بيت المقدس، وهو وادٍ طيبٌ كثير الزيتون، قيل: إن موسى ﷺ قبض فيه.

في البُقعةِ المُباركةِ: هي القطعة من الأرض على غير الهيئة التي إلى جانبها. قيل: بركتها بالنسبة إلى موسى ﷺ؛ لأن الله تعالى كلمه فيها.

من جانبِ الطورِ / ٥٤ / الأيمن: يعني: من شاطئ الواد الأيمن لموسى ﷺ، ومن لابتداء الغاية.

في العلال عن النبي ﷺ أنه سئل عن «وادي المقدس» فقال: لأنه قدست فيه الأرواح، واصطفيت فيه الملائكة، وكلم الله ﷻ موسى تكليماً.

وعن الصادق ﷺ أنه قال: شاطئ الواد الأيمن الذي ذكره الله في القرآن هو الفرات،

١. ورد في مجمع البحرين (حرت): «جبل حوريث في دعاء السمات، بالثاء المثناة على ما في النسخ المعتمدة: هو جبل بأرض الشام خوطب عليه موسى ﷺ أول خطابه».

٢. كذا في النسخة، والصحيح: «لابتي».

٣. ورد في القاموس المحيط (حرت): «و حوريث موضع، ولانظير لها».

٤. علل الشرائع، ج ٢، ص ٤٧١؛ بحار الأنوار، ج ٩ ص ٣٠٦، ج ١٣، ص ٦٦.

والبقعة المباركة هي كربلاء [و الشجرة هي محمد ﷺ] ١.

مِنَ الشَّجَرَةِ: أي من جانب الشجرة، فلما «من» لابتداء الغاية، وهذه الفقرة وقعت بدل الاشتمال من قوله: «من جانب الطور»؛ لأنَّ الشجرة ثابتة على جانب الطور، وهي الشجرة التي رآها موسى ﷺ، وهي شجرة خضراء من أسفلها إلى أعلاها، أحاطت بها ناراً بيضاء في غاية التوقد.

وقيل: إنّ تلك الشجرة شجرة العوسج والعتاب.

وهذا الكلام وما قبلها عنه ﷺ إشارة إلى قوله تعالى: ﴿فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِي الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ٢.

قال ابن عباس: تأويل هذا القول أنّه كان فيها لا على سبيل تمكّن الأجسام، بل إنّه - جلّ وعلا - نادى موسى وأسمعه كلامه من جهتها، وأظهر له ربوبيّته من ناحيتها، فالشجرة مظهرة لكلامه تبارك وتعالى ٣.

وروي في بعض الأخبار أنّ موسى ﷺ لمّا أقبل نحو النار يقتبس فإذا شجرة ونار تلتهب عليها، فلما ذهب نحو / ٥٥ / النار يقتبس منها أهوت عليه ففرع وعدا، ورجعت النار إلى الشجرة، فالتفت إليها وقد رجعت إلى الشجرة، فرجع الثانية ليقتبس فأهوت نحوه فعدا وتركها، ثمّ التفت إليها وقد رجعت إلى الشجرة، فرجع إليها الثالثة فأهوت إليه فعدا، ﴿وَلَمْ يَعْقِبْ﴾ ٤ أي لم يرجع، وناداه الله ﷻ ﴿أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ٥ قال موسى: فما الدليل على ذلك؟ قال الله ﷻ ما في يمينك يا موسى؟ ﴿قَالَ هِيَ عَصَايَ﴾، ﴿قَالَ أَلْقَهَا﴾ [يا موسى فألقها فصارت حيّة ففرع] ﴿فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى﴾

١. تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٨؛ كامل الزيارات، ص ٤٨؛ بحار الأنوار، ج ١٣، ص ٤٩ و ١٣٦؛ والإضافة من

كامل الزيارات و بحار الأنوار.

٢. سورة القصص، الآية ٣٠.

٣. مجمع البحرين، ج ١، ص ١٩٠.

٤. سورة القصص، الآية ٣١.

٥. سورة القصص، الآية ٣٠.

ففرغ منها موسى وعدا، فناده الله ﷻ: ﴿خُذْهَا وَلَا تَخَفْ﴾<sup>١</sup> إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِينَ<sup>٢</sup>.  
 وَفِي أَرْضٍ مِصْرَ بِتِسْعِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ: عطف على ما تقدّم من القسم، أي: بمجدك الذي  
 كلّمْتَ به موسى في أرض مصر، والمراد: كلّمْتَ وحيّاً في أرض مصر مؤيداً وملتبساً  
 بتسع آيات معجزات وأصحاب<sup>٣</sup> إشارة إلى قوله تعالى مخاطباً إلى موسى: ﴿وَأَدْخِلْ يَدَكَ  
 فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ﴾<sup>٤</sup> وقوله في موضع آخر:  
 ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ﴾<sup>٥</sup>.

ومصر هي مدينة معروفة أرضها أربعون ميلاً في مثلها، سميت بذلك لتمصّرها أو  
 لأنّه بناها المصربن نوح، والآيات التسع هي: الفلق و الطوفان و الجراد و القمل و الضفادع  
 و الدم و الطمسة و الجذب في بواديهم و النقصان في مزارعهم. و من عدّ العصا  
 و اليد من التسع يعدّ الآخرين واحداً، و لا يعدّ الفلق؛ لأنّه لم يُبعث / ٥٦ / به موسى إلى  
 فرعون.

وربّما قيل: إنّها تسع آيات في الأحكام.

وفي العلاء عن الصادق عليه السلام: لَمَّا كَلَّمَهُ اللَّهُ تَكْلِيمًا فَأَنْزَلَ عَلَيْهِ التَّوْرَةَ وَكَتَبَ ﴿فِي  
 الْأَلْوَاحِ﴾ [مِنْ] كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ<sup>٦</sup>، وجعله آية<sup>٧</sup> في يده وعصاه وفي  
 الطوفان و الجراد و القمل و الضفادع و الدم و فلق البحر و غرق الله فرعون و جنوده<sup>٨</sup>.

وهذه الفقرة إشارة إلى ما روى القمي في حديث أنّه قال عليه السلام:

وكان فرعون وهامان قد تعلّما السحر، وإنّما غلبا الناس بالسحر، وادّعى فرعون

١. سورة طه، الآية ١٧ - ٢١.

٢. تفسير القمي، ج ٢، ص ١٤٠؛ بحار الأنوار، ج ١٣، ص ٣٠.

٣. كذا في النسخة.

٤. سورة النمل، الآية ١٢.

٥. سورة المؤمنون، الآية ٤٥.

٦. سورة الأعراف، الآية ١٤٥؛ و صدر الآية هكذا: [وكتبنا له في الألواح] الآية.

٧. في المصدر: جعل آيته.

٨. علل الشرائع، ج ١، ص ٥٩؛ بحار الأنوار، ج ١٣، ص ٢٨٦.

الربوبية بالسحر، فلما أصبح بعث ﴿في المدائن حاشرين﴾<sup>١</sup> مدائن مصر كلها، وجمعوا ألف ساحر، واختاروا من الألف مئة ومن المئة ثمانين، فقال السحرة لفرعون: قد علمت أنه ليس في الدنيا أسحر منّا، فإن غلبنا موسى فما يكون لنا عندك؟ قال: إنكم إذا لمن المقرّبين عندي، أشارككم [في] ملكي. قالوا: فإن غلبنا موسى وأبطل سحرنا علمنا أنّ ما جاء به ليس من قبيل السحر ولا من قبيل الحيلة؛ أمّا به وصدّقناه. قال فرعون: إن غلبكم موسى صدّقته أنا أيضاً معكم، ولكن أجمعوا كيدكم أي حيلتكم. قال: وكان موعدهم يوم عيد لهم.

فلما ارتفع النهار وجمع فرعون الخلق والسحرة، وكانت له قبة طولها في السماء ثمانون ذراعاً، وكانت لبست الحديد والفولاذ المصقول، وكانت إذا ٥٧/ وقعت الشمس عيها لم يقدر أحد أن ينظر إليها من لمع الحديد ووهج الشمس، وجاء فرعون وهامان وقعدا عليها ينظران، وأقبل موسى ينظر إلى السماء، فقالت السحرة لفرعون: «إنّا نرى رجلاً ينظر إلى السماء، ولم يبلغ سحرنا السماء»، وضمنت السحرة من في الأرض فقالوا لموسى: «إنّا أن تلقى وإنّا أن تكون نحن الملقين»<sup>٢</sup> «قال لهم موسى ألقوا ما أنتم ملقون» فألقوا حبالهم وعصيهم، فأقبلت تضطرب مثل الحيات، فدّ قالوا بعزة فرعون إنّنا لنحن الغالبون»<sup>٣</sup>، «فأوجس في نفسه خيفة موسى» فنودي ﴿لاتخف إنك أنت الأعلى وألق ما في يمينك تلقف ما صنعوا إنّ ما صنعوا كيد ساحر﴾<sup>٤</sup> فألقى موسى العصا فذابت في الأرض مثل الرصاص، ثمّ طلع رأسها وفتحت فاهها ووضعت شفتها العليا إلى رأس قبة فرعون، ثمّ دارت وأرخت شفتها السفلى، والتقمّت عصي السحرة وحبالهم، وغلب كلّهم، وأنهمز الناس حين رأوها وعظّمها وهولها ممّا لم تر العين ولا وصف الواصفون مثله، فقتل في الهزيمة من وطئ الناس بعضهم بعضاً؛ عشرة آلاف رجل وامرأة وصبيّ، ودارت على قبة فرعون.

قال: فأحدث فرعون وهامان في ثيابهما، وشاب رأسهما [وغشي عليهما] من الفزع، ومّرّ موسى ﷺ في الهزيمة مع الناس، فناداه الله ﷻ: ٥٨/ ﴿خذها ولا تخف

١. سورة الأعراف، الآية ١١١.

٢. سورة الأعراف، الآية ١١٥.

٣. سورة الشعراء، الآية ٤٣ و ٤٤.

٤. سورة طه، الآية ٦٧ - ٦٩.

٥. في المصدر: وضعت شدقها العليا على.



سنعيدها سيرتها الأولى<sup>١</sup>، فرجع موسى ولفَّ على يده عباءة كانت عليهم<sup>٢</sup>، ثم أدخل يده في قمها فإذا هي عصا كما كانت، وكان كما قال الله: ﴿فألقي السحرة ساجدين﴾ لَمَّا رأوا ذلك ﴿قالوا آمنا بربِّ العالمين﴾ ربِّ موسى وهارون<sup>٣</sup>، فغضب فرعون عند ذلك غضباً شديداً و﴿قال أمنتُم له قَبْلَ أن أذنَ لكم إنَّه لكبيركم﴾ يعني موسى ﷺ ﴿الَّذي علمكم السحر فلسوف تعلمون لأقطعن أيديكم وأرجلكم من خلاف ثم لأصلبنكم أجمعين﴾<sup>٤</sup> فقالوا له كما حكى الله ﷻ: ﴿لاضير﴾ الأيتين<sup>٥</sup>، فجلس فرعون بموسى في السجن، حتَّى أنزل الله عليهم الطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم فأطلق عنهم.

ويومَ فرَّقت لِيَنِي إسرائيلَ البحر: أي كلمته وحيأ يوم جعلت ماء البحر فرقاً ينقطع<sup>٦</sup> بعضه بعضاً، حتَّى حصلت فيه مسالك، وقرئ «فرَّقت» على بناء التثنية؛ لأنَّ المسالك كانت اثني عشر بعدد الأسباط، و«بني إسرائيل» أولاد يعقوب، والابن من بناء؛ لأنَّه مبنئ إليه، وإسرائيل لقب يعقوب ﷺ، ومعناه بالعبريَّة «صفوة الله»، وقيل «عبد الله»، وهذه الفقرة إشارة إلى قوله تعالى: ﴿وإذ فرقنا بكم البحر﴾<sup>٧،٨</sup>

وروي القمِّي في الحديث السابق:

فلَمَّا قرب موسى البحر وقرب فرعون من موسى ﴿قال أصحاب موسى إننا لمدركون﴾ قال موسى: ﴿كلَّا إنَّ معي ربي سيهدين﴾<sup>٩</sup> [أي سيهيني]، فدنا موسى ٥٩/ من البحر فقال له: انفرق<sup>١٠</sup>. فقال [البحر له]: استكبرت - يا موسى - أن تقول لي

شبكة علم الشانني ومطالعات فرسخي  
رتال جامع علوم الشانني

١. سورة طه، الآية ٢١.
٢. في المصدر: «عليه»، وهو الصحيح.
٣. سورة الشعراء، الآية ٤٦-٤٨.
٤. سورة الشعراء، الآية ٤٩.
٥. سورة الشعراء، الآية ٥٠ و٥١.
٦. في المصدر: فحس فرعون من آمن بموسى.
٧. كذا، والصحيح: يقطع.
٨. سورة البقرة، الآية ٥٠.
٩. تفسير القمي، ج ٢، ص ١١٨؛ بحار الأنوار، ج ١٣، ص ١٢٠.
١٠. سورة الشعراء، الآية ٦١ و٦٢.
١١. في المصدر: «انفلق».

أن أفرق<sup>١</sup> لك، ولم أعص الله ﷻ طرفة عين. وقد كان فيكم المعاصي! فقال له موسى: فاحذر أن تعصي وقد علمت أن آدم ﷺ أخرج من الجنة بمعصيته، وإسما لعن إبليس بمعصيته. فقال البحر: ربّي عظيم مطاع أمره ولا ينبغي لشيء أن يعصيه. فقام يوشع بن نون فقال لموسى ﷺ: يا نبيّ الله، ما أمرك ربك؟ فقال: بعبور البحر. فاقتحم يوشع فرسه في الماء، وأوحى الله تعالى ﴿إلى موسى أن اضرب بعصاك البحر﴾ فاضرب له في البحر اثني عشر طريقاً، فأخذ فرق كالطود العظيم<sup>٢</sup> أي كالجبل العظيم، فاضرب له في البحر اثني عشر طريقاً، فأخذ كل سبط منهم في طريق<sup>٣</sup>.

وفي المنبجسات التي صنعت بها العجائب في بحر سوف: هذا عطف أيضاً على القسم الذي تقدّم، أي: بمجدك في يوم المنبجسات أي العيون الجارية، يقال: انبجس الماء وتبجس تفرّق، إشارة إلى قوله تعالى: ﴿فانبجست منه اثنتا عشرة عيناً﴾<sup>٤</sup>.

و«بحر سوف» أي بعيد القعر. قيل: يعني بحر الهلاك، وقيل: اسم ذلك البحر «سوف»، ويقال بلسان العبرانية بمسوف كأنه يم سوف. وقيل: بحر سوف بلسان العبرانية «يوم سوف» أي بحر بعيد. وقيل: هو من وراء مصر، وقيل: هو القلزم من بحار فارس.

والمراد بالمنبجسات هنا فرق الماء الاثني عشر / ٦٠ / الخارجة من الحجر، وبالعجائب صيرورة البحر شبكة حيث يرى بعضهم بعضاً، بعد ما قال كل سبط منهم: قتل إخواننا.

وَعَقَدَت مَاءَ الْبَحْرِ فِي قَلْبِ الْقَمَرِ كَالْحِجَارَةِ: حيث يقوم كل واحد من المنفلقات منفرداً عن الآخر، والغمر: الماء الكثير الذي يغمر صاحبه، وسميت لشدة غمره، والمعنى: عقدت ماء البحر في باطنه كما تُعقد الحجارة، وجعلته قناطر؛ وكأنه أشار بذلك إلى

١. في المصدر: «أن أنفلق» بدل «أنفلق».

٢. سورة الشعراء، الآية ٦٢ و ٦٣.

٣. تفسير القمي، ج ٢، ص ١٢٢؛ بحار الأنوار، ج ١٣، ص ١٢٣.

٤. سورة الأعراف، الآية ١٦٠.

الكوى<sup>١</sup> التي ترى قوم موسى في البحر منها، كذا قيل.

وَجَاوَزَتْ بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ: إشارة إلى قوله تعالى: ﴿وجاوزنا ببني إسرائيل البحر﴾<sup>٢</sup>

يعني سبل نهر مصر.

وَتَمَّتْ كَلِمَتُكَ الْحُسْنَى عَلَيْهِمْ: على بني إسرائيل، بالنصر والتفضل عليهم بقولك:

﴿ونريد أن نمنَّ على الذين استضعفوا في الأرض ونجعلهم أئمةً ونجعلهم الوارثين ونمكن لهم في

الأرض ونري فرعون وهامان وجنودهما منهم ما كانوا يحذرون﴾<sup>٣</sup> و«الحسنى» تأنيث

الأحسن صفة للكلمة، ومعنى تَمَّتْ الكلمة على بني إسرائيل: مضت عليهم، من قولك:

تَمَّ عَلَى الْأَمْرِ، إِذَا مَضَى عَلَيْهِ، وَاسْتَمَرَ.

بِمَا صَبَرُوا: بسبب صبرهم على شدائد قومه من القتل والأسر ووضع الجزية عليهم.

القمي قال: كان في علم الله أنهم يصيرون على ما يصيهم، فجعلهم أئمةً.<sup>٤</sup>

وفي بعض الأخبار: أخبر الله تعالى نبيّه ﷺ بما لقي موسى ﷺ وأصحابه من

فروع من القتل والظلم، فيكون تعزية له في ما يصيبه في أهل بيته / ٦١ / من أمته،<sup>٥</sup>

ثم بشر [ه] بعد تعزيته أنه يتفضل عليهم بعد ذلك، ويجعلهم خلفاء في الأرض

وأئمة على أمته، ويردّهم [إلى] الدنيا مع أعدائهم حتى ينتصفوا منهم، [فقال:]: ﴿ونريد

أن نمنن﴾<sup>٦</sup> الآية.

وَأُورِثْتَهُمْ: والآية هكذا: ﴿وأورثنا القوم الذين كانوا يستضعفون مشارق الأرض

ومغاربها﴾<sup>٧</sup> الآية، وضمير «أورثتهم» يعود إلى قوم بني إسرائيل الذين كانوا يستضعفهم

١. الكؤ والكؤة والكؤة، ج كؤاء، وكؤى وكؤات وكؤات: الخرق في الحائط. كؤى النهر: جداوله و سواقيه.

(المنجد - كوى)

٢. سورة الأعراف، الآية ١٣٨؛ سورة يونس، الآية ٩٠.

٣. سورة القصص، الآية ٥.

٤. تفسير القمي، ج ٢، ص ١٧٠؛ بحار الأنوار، ج ١٣، ص ١٢ و ج ٦٧، ص ١٣٠.

٥. في النسخة: «الله» بدل «أمته» الذي أثبتناه من المصدر وهو الصحيح.

٦. سورة القصص، الآية ٥.

٧. سورة الأعراف، الآية ١٣٧.

فرعون وجنوده.

مُشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا: بأن مكنهم وحكم لهم بالتصرف، وأباح لهم ذلك بعد إهلاك فرعون القبط، فكانوا ورثوا مشارق الأرض ومغاربها التي كانوا فيها، وهي أرض مصر والشام، ملكها بني إسرائيل بعد العمالة والفراعنة، فتصرّفوا في نواحيها الشرقية والغربية كيف شاؤوا.

الَّتِي بَارَكْتَ فِيهَا لِلْعَالَمِينَ: بأنواع الخصب والزروع والثمار والعيون والأنهار.  
وقيل: أي أدمت فيها النعمة على الأنبياء.

قيل: برakte العامة أن أكثر الأنبياء بعثوا فيه، فانتشرت في العالمين شرائعهم التي هي مبادي الكمالات والخيرات الدينية والدنيوية، وبكثرة النعم فيها والخصب الغالب.

قال بعض المفسرين عند قوله تعالى في سورة الأنبياء: ﴿وَنَجِّنَاهُ لوطاً إلى الأرض الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ﴾<sup>١</sup>: إنه سبحانه وسم أرض الشام بالبركات، والفائدة في ابتداء الخطاب من الله تعالى بذلك أنه بشارة / ٦٢ / من الله تعالى لموسى ﷺ، بأنه قد قضي أمر عظيم ينتشر منه في أرض الشام، كلها البركات والخيرات.<sup>٢</sup>

وَأَغْرَقْتَ فِرْعَوْنَ وَجُنُودَهُ وَمَرَايِبَهُ فِي الْيَمِّ: أي البحر الذي لا يدرك قعره، وقيل: هو لجة البحر.

واسم فرعون: وليد بن مصعب.

وقال الفاضل البيضاوي: إن فرعون لقب لمن ملك العمالة، ككسرى وقيصر لملكي الفرس والروم، ولعتوهم اشتق منهم:<sup>٣</sup> «تفرعن الرجل» إذا عتا وتجبّر، وكان فرعون موسى مصعب بن ريان، (وقيل: اسمه ابنة وليد)<sup>٤</sup> من بقايا عماد، وفرعون

١. سورة الأنبياء، الآية ٧١.

٢. جوامع الجامع، ج ٢، ص ٧٠٠.

٣. في المصدر: منه.

٤. في المصدر: وقيل ابنه وليدا.

يوسف عليه السلام ريان، وكان بينهما أكثر من أربعمئة سنة.<sup>١</sup>

وجنود فرعون عساكره وخبوله.

وفي بعض النسخ: «مواكبه» بالواو موضع مراكبه، وهو جمع موكب، وهو ركوب

القوم للزينة، والمراد هنا جيوشه وعساكره.

وفيه إشارة إلى قوله تعالى: ﴿فَأَخَذْنَا هُنَا جُيُوشَهُمْ فَأَوَّكَيْتُهَا فِي الْبَحْرِ﴾<sup>٢</sup>.

قيل: في هذه الآية فخامة وتعظيم لشأن الآخذ، واستحقاق للمأخوذين، كأنه

أخذهم على كثرتهم في كَفِّ، وطَرَحهم في اليم.

وروي أن فرعون لما انتهى إلى البحر قال لأصحابه: ألاتعلمون أن ربكم الأعلى،

قد فرج لي البحر؟ فلم يجسر أحد أن يدخل البحر، وامتنعت الخيل منه؛ لهول الماء،

فتقدم فرعون حتى جاء إلى ساحل البحر، فقال له منجمه: لاتدخل البحر وعارضه. فلم

يقبل منه، وأقبل فرسه<sup>٤</sup> حصان، فامتنع الحصان أن يدخل الماء، فعطف عليه جبرئيل

وهو على ماذيانة، فتقدمه ودخل، فنظر الفرس إلى الرمكة فطلبها ودخل البحر، و

احتجم<sup>٥</sup> أصحابه ٦٣ / خلفه، فلما دخلوا كلهم حتى كان آخر من دخل من أصحابه

وآخر من خرج من أصحاب موسى، أمر الله ﷻ الرياح فضربت البحر بعضه ببعض،

فأقبل الماء يقع عليهم مثل الجبال.<sup>٦</sup>

وروي أن فيهم سبعين ألفاً من دهم<sup>٧</sup> الخيل سوى سائر الهيات.

وَبِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْعَظِيمِ الْأَعْزَمِ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ: أي بحق اسمك، وتكرير الأعظم هنا

للتأكيد في عظمته.

١. أنوار التنزيل، ج ١، ص ١٠٠.

٢. سورة القصص، الآية ٤٠؛ سورة الذاريات، الآية ٤٠.

٣. في المصدر: «أني»، وهو الصحيح.

٤. في المصدر: على فريس.

٥. في المصدر: واقتحم.

٦. تفسير القمي، ج ٢، ص ١٢٢؛ بحار الأنوار، ج ١٣، ص ١٢٣.

٧. الدهم جمع الأدهم: الأسود.

وَبِمَجْدِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ بِهِ مُوسَى كَلِيمِكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إشارة إلى صفة الذات وجلاله، وتذكير بنعمته على أوليائه مرةً أخرى؛ فإنَّ التجليَّ الظهور، أي: بحقِّ مجدك الذي ظهرتَ به أو بآياتك التي أحدثتها في الجبل له ﷺ؛ إذ تجلَّيه تعالى يعود إلى جلاء معرفته من مصنوعات لقلوب عباده، حتى شهدت كلُّ ذرَّةٍ من مخلوقاته مرآةً ظهر فيها لهم، فهم يشاهدون على قدر قبولهم لمشاهدته، وتتفاوت تلك المشاهدة بحسب تفاوت أشعة أبصار بصائرهم؛ فمنهم من يرى الصفة أولاً والصانع ثانياً، ومنهم من يراهما، ومنهم من يرى الصانع أولاً، ومنهم من لا يرى مع الصانع غيره.

والكليم فعيل بمعنى الفاعل، وهو أعمُّ من النجِّي؛ لأنَّ كلَّ مناجٍ مكالمٍ دون العكس.

وإنما سُمِّي موسى ﷺ كليم الله لأنه كَلَّمَ اللهُ تعالى بالنصب، بمعنى مكالمه / ٦٤٤.

في طُورِ سَيْنَاءَ: جبلٌ خوطب عليه موسى أولَ خطابه بالوحي وقد مرَّ، وذكرَ التجليَّ بعد ذكر التكلُّم لموسى ﷺ ينطوي على فوائد عظيمة في تفصيل مجاري المجد والجلال، فلا تظنَّ أنه مكرَّر غير مستحسن؛ إذ التكرَّر في ما لا ينطوي على مزيد فائدة.

ولإبراهيم خليلك عليه السلام من قبل: أي من قبل موسى وهارون، أو من قبل محمد ﷺ في بدو النبوة، إشارة إلى قوله تعالى: ﴿ولقد آتينا إبراهيم رشده من قبل﴾<sup>١</sup>، وإبراهيم هو إبراهيم بن تارح بن ناخور، وكان إبراهيم أول من أساك، وأول من استنجا بالماء، وأول من جزَّ شاربه، وأول من رأى الشيب، وأول من اختتن، وأول من اتخذ السراويل، وأول من ثرد الطريد<sup>٢</sup>، وأول من اتخذ الضيافة، والخليل: الصديق، من الخلة بالضم، وهو الصداقة والمحبة المختصة التي لا خلال فيها؛ قال الشاعر:

قد تخلَّلت مسلك الروح منِّي      وبه سمِّي الخليل خليلاً  
فإذا ما نطقت كنت حديثي      وإذا ما سكَّت كنت القليلاً<sup>٣</sup>

١. هكذا في النسخة، والصحيح ظاهرًا: الصنعة.

٢. سورة الأنبياء، الآية ٥١.

٣. كذا في النسخة، وثرد أي أعدَّ الثريد، و الثريد: طعام من خبز تفتنه وتبله بالمرق.

٤. كذا، وفي الشفا بتعريف حقوق المصطفى (ج ١، ص ٢١٤): الغليلا؛ وفي سبيل الهدى والرشاد (ج ١، ص ٤٥٥): العليلا.

أو من الخلة بالفتح، وهي الحاجة والفقر؛ لأنه رفع حاجته إلى الله تعالى لا إلى غيره.

ويؤكد المعنى الأول ما روي أن إبراهيم عليه السلام كان كثير العيال كثير الرماد، وكان له صديق في مصر يرسل إليه في كل سنة ميرة أي طعاماً يمتاره<sup>١</sup>، فبعث إبراهيم عليه السلام غلماناه بالابل إلى صديقه / ٦٥، فلم يرسل له شيئاً في تلك السنة لغدر، فرجع غلماناه وإبله خالية، فمروا ببطحاء رمل، واستحيوا من الناس، فحملوا إبلهم من ذلك الرمل، ثم أتوا إبراهيم عليه السلام وأعلموه.

ثم إن إبراهيم اهتم بطعام الناس من ضيفه وأهله ولم يقدر على شيء، ففتح أهله الغرائر فوجدوها مملوأة من أجود الدقيق، فأمرت سارة زوجته الخبازين فخبزوا و أطعموا الضيف، وكان إبراهيم نائماً، فلما استيقظ وجد رائحة الطعام فقال: يا سارة، من أين؟ قالت: من عند خليلك المصري. فقال: هذا من عند خليلي الله واتخذ الله [إبراهيم]،<sup>٢</sup> خليلاً، والخليل ليس في بحثه خلالاً.<sup>٣</sup>

ويؤيد المعنى الثاني ما روي في العيون عن الصادق عليه السلام: إنما اتخذ الله إبراهيم خليلاً لأنه لم يرد أحداً، ولم يسأل أحداً قط غير الله.

في مسجد الخيف: ما انحدر من غلظ الجبل، وارتفع عن مسيل الماء؛ وإنما سمي مسجد المنى بالخيف لأنه بني في خيف الجبل، والأصل مسجد خيف منى، فخفف بالحذف.

وفي مصباح المنير: ولا يكون خيف إلا بين جبلين.<sup>٤</sup>

وكان مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم على عهده عند المنارة التي في وسط المسجد،

١. امتاز لعيباله أو لنفسه: جمع الطعام والمؤونة. (المنجد - مير -)

٢. وجدناه مع اختلاف في: التبيان، ج ٣، ص ٣٤٠؛ وجامع البيان لابن جرير الطبري، ج ٥، ص ٤٠٢؛ وأسباب نزول الآيات للواحدي النيشابوري، ص ١٢٢.

٣. كذا في النسخة، والظاهر أنه: والخليل من ليس في محبته خلل.

٤. المصباح المنير، ص ١٨٦.

وقربها إلى القبلة نحواً من ثلاثين ذراعاً، وعن يمين وعن يسار وخلف نحواً من ذلك.  
روي أنه صلى فيه ألف نبي.<sup>۱</sup>

فيستحب فيه ست ركعات في أصل / ۶۶ / الصومعة.<sup>۲</sup>

ولإسحاق صفيك عليه السلام: وكان وصياً لأبيه عليه السلام، وإسماعيل أكبر منه بخمس سنين.  
وفي المجمع: إسحاق أصغر من إسماعيل بأربعة عشر سنة. قيل: عاش مئة وثمانين  
سنة، وولد ولأبيه مئة سنة، وعاش إسماعيل مئة وعشرين سنة.<sup>۳</sup>

وفي معاني الأخبار: من زعم أن إسحاق أكبر [من إسماعيل] وأن الذبيح إسحاق، فقد  
كذب بما أنزل الله تعالى في القرآن من نبأهما.<sup>۴</sup>

والصفي أخص من الخليل؛ لأنه الذي صافى الودّ ويخلصه، مع صفاء ظاهره  
وباطنه عن النقائص كلها، من الصفوة نقيض الكدر، ومنه صفو الشيء مثله، وهو ما  
صفا منه.

في بشر شيع<sup>۵</sup>: صبّطه بعضهم بالشين المعجمة والمثناة التحتية، وقال: إنها بشر طمها  
أبو مالك، فسأله إسحاق أن تعاد وتكنس، ففعل أبو مالك ورمى بقمامتها<sup>۶</sup>، من قولهم:  
شاعت الناقة، إذا رمت ببولها، أو من الشيع وهي الأصحاب والأعوان؛ لتشايعهم على

۱. الكافي، ج ۴، ص ۵۱۹، ح ۴؛ من لايحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۳۰، التهذيب، ج ۵، ص ۲۷۴، ح ۱۴.

۲. الكافي، ج ۴، ص ۵۱۹، ح ۶؛ التهذيب، ج ۵، ص ۲۷۴، ح ۱۵؛ مصباح المتعبد، ص ۷۰۴؛ وسائل الشيعة، ج ۵،  
ص ۲۶۹.

۳. مجمع البحرين، ج ۲، ص ۳۴۷: «و في المجمع إسحاق...»؛ لم يوجد هذه العبارة في «مجمع البيان».

۴. معاني الأخبار، ص ۳۹۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۱۳۰.

۵. جاء في حاشية النسخة: «بشر شيع در بعضی از نسخ به شین نقطه دار و بای دو نقطه است که گفته اند اشاره  
است به چاهی که حضرت کنده بود و پادشاه آن زمان که ابومالک بود آن را پر کرد پس اسحاق از او سؤال  
کرد که آن را خالی کند و او خالی کرد و در بعضی از نسخه ها به سین بی نقطه و بای یک نقطه و این موافق  
است با آنچه در تورات است که اسحاق با اصحاب ابومالک بر آن چاه نزاع کردند. هفت گوسفند داد با  
ایشان صلح کرد آن را بشر سبغ گفتند. این نسخه ظاهر تر است (مجلسی).» بحار الأنوار، ج ۸۷، ص ۱۱۳.

۶. القمامة: الكناسة، الرّبالة التي تُكنس.



حفرها وكنسها.

وَصَبَّطَهُ بَعْضُهُمْ بِالسَّيْنِ الْمَهْمَلَةِ وَالْمَوْحَدَةِ وَقَالَ: إِنَّ إِسْحَاقَ كَاتِبَ عَلَيْهَا مَلِكًا يُقَالُ لَهُ أَبُو مَالِكٍ، وَتَعَاهَدَ عَلَى الْبَثْرِ بِسَبْعَةِ مِنَ الْكِبَاشِ فَسَمَّيْتُ لِذَلِكَ بَثْرَ سَبْعٍ. وذكر الثعالبي أن إبراهيم عليه السلام لما خرج من مصر إلى الشام خوفاً من الملك الذي كان بمصر فنزل في السبع من أرض فلسطين خوفاً من جنود الشام، واحتفر بها [بثراً] واتخذ مسجداً، وكان ماء تلك البئر معيناً ظاهراً، وكانت غنمه تتروى منها، فأقام بها إبراهيم عليه السلام مدة، ثم تأذى من أهلها / ٦٧ / فخرج منها إلى بلدة [من] بلاد فلاسطين بين الرملة وإيليا يقال لها «قط»، فلما خرج إبراهيم عليه السلام نصب ماء تلك البئر فندم أهل السبع على خروج إبراهيم، فاتبعوه حتى أدركوه وسألوه أن يرجع إليهم فلم يقبل، فقالوا: إن الماء الذي كنت تشرب منه ونشرب معك قد نصب، فأعطاهم سبعة عنز من غنمه وقال: «أذهبوا بها منكم؛ فإنكم لو أردتموها البئر لظهر الماء حتى يكون معيناً كما كان، فاشربوا منها ولا تقربنّها امرأة حائض»، فخرجوا بالأعنز<sup>٢</sup> إلى البئر، فظهر الماء، فكانوا يشربون منها وهو على حالها، حتى [أتت] امرأة طامث فاعترفت، فنكص ماؤها ولم يرجع إلى اليوم<sup>٣</sup>.

وَلْيَعْقُوبَ نَبِيَّكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هو ابن إسحاق، وإنما سُمِّيَ يعقوب لأنه وعيصاً كانا توأمين، فتقدّم عيص، وخرج يعقوب على أثره أخذاً بعقبه، وبنوه اثنا عشر وهم الأسباط<sup>٤</sup>، والأسباط جمع السبط، وهو أولاد إسرائيل، وهو يعقوب بن إسحاق بن إبراهيم، وهم اثنا عشر سبطاً من اثني عشر ابناً، والأسباط في بني إسرائيل بمنزلة

١. إيليا، بالمدّ والتخفيف: بيت المقدس، وقد تشدّد الثانية وتقرر الكلمة، وهو معرّب. ومسجد إيليا هو

المسجد الأقصى، قاله في المغرب. مجمع البحرين (أيل).

٢. العنز: الأنتى من المعز، وجمعه: أعنز وعناز وعوز.

٣. لم يوجد في المصادر.

٤. «اثني عشرة أسباطاً» كقولك: اثني عشرة قبيلة، والأسباط أولاد الولد جمع سبط، وكانوا اثني عشر قبيلة

من اثني عشر ولداً من ولد يعقوب عليه السلام. الكشاف، ج ٢، ص ١٢٤.

القبائل من ولد إسماعيل، وأسماءهم<sup>١</sup>: راوين، لوى، يلياخار، يهودا، زيولون، دان، نفتالي، كاداشير، بنيامين، يوسف، كذا سمعت من بعض علماء اليهود.<sup>٢</sup>  
وأما ما نقله الفاضل البيضاوي فخلاف ذلك.<sup>٣</sup>  
وفي الكشف: وعن الليث أن عيص أبو الروم، ويعقوب أبو الأسباط، كلهم /٦٨/  
عَمروا مئة سنة وأربعين سنة.<sup>٤</sup>

ويعقوب نبيُّ الله أعجميٌّ لا ينصرف؛ للمعرفة والعجمية.<sup>٥</sup>  
في يَتَبَّ إيل: و«هو بيت المقدس، وقيل: بيت الله؛ لأنَّ إيل<sup>٦</sup> بالعبرانية الله»،<sup>٧</sup> ومعنى الكلام أنه ﷺ أقسم على الله بمجده الذي تجلَّى لهذه الأنبياء في هذه الأماكن الأربعة.  
وأوقيت لإبراهيم عليه السَّلام بميثاقك<sup>٨</sup>: يمكن أن يراد بإيفاء الميثاق له ﷺ هو إعطاء الولد في غير أوانه، والذرية الطيبة من جملتهم خاتم الأنبياء وسيد المرسلين وأمير المؤمنين وعترتهما الطيبين، واستمرار النبوة فيهم، وانتماء الملل إليه، والصلاة والسلام عليه إلى آخر الدهر؛ كما قال الله تعالى: «ووهبنا له إسحاق ويعقوب وجعلنا في

١. أي أسماء ولد يعقوب ﷺ.

٢. لم توجد هذه الأسماء في المصادر؛ وفي الكشف (ج ٢، ص ٣٠٤): وقيل: أسمائهم - أي إخوة يوسف - : يهودا وروبييل وشمعون ولاوى وربالون ويشجر ودينه و دان و نفتالي و جاد و آشر.

٣. ورد في أنوار التنزيل و أسرار التأويل (ج ١، ص ١٤٣) أسماء بني يعقوب هكذا: وبنو يعقوب اثنا عشر: روبين وشمعون ولاوى و يهودا و بشسوخور و زبولون و زواني و تفتوني و كودا و لوشير و بنيامين و يوسف.

٤. لم يوجد في الكشف.

٥. الكشف، ج ١، ص ٢٧٥.

٦. و جاء في حاشية النسخة: «وكان يقال ليعقوب إسرائيل، وهو في لغتهم عبد الله».

٧. مجمع البحرين، ج ١، ص ١٣٩.

٨. و جاء في حاشية النسخة: «و بعضى گفته اند که مراد به ميثاق بشارت ابراهيم است به اسحاق و بعد از اسحاق به يعقوب. و از حضرت باقر ﷺ منقول است که مراد بشارت اسماعيل است به هاجر و ممكن است مراد امامت باشد که در نسل اوست تا قيامت (مجلسي)».

ذَرَيْتَهُ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَأَتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ<sup>١</sup>.

وقيل: المراد بميثاق إبراهيم ما واثقه من البشارة بإسحاق، ومن وراء إسحاق يعقوب.

وقيل: هو الأمانة المشار إليها في قوله سبحانه: ﴿وجعلها كلمة باقية في عقبه﴾<sup>٢</sup>. وقال بعض الشارحين: إن معنى هذه الفقرة أنه: أعطيت له ﷺ حقّ الابتلاء بالنار والذبيح بميثاقك الذي هو قولك: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾<sup>٣</sup> وإنما عبّر عن هذا القول والميثاق بالعهد؛ لأنّ كلّاً منهما في الأصل العهد المتّصف بالعزم والنيّة.

قال بعض المفسّرين: [وقالوا:] في هذه الآية دليل على / ٦٩ / أنّ الفاسق لا يصلح للإمامة، وكيف يصلح لها من لا يجوز حكمه وشهادته، ولا تجب طاعته، ولا يقبل خبره، ولا يقبل الصلاة<sup>٤</sup>، وكان أبو حنيفة يُفتي سزأ بوجوب نصره زيد بن عليّ، وحمل المال إليه، والخروج معه على اللصّ المتغلّب المسمّى<sup>٥</sup> بالإمام والخليفة، كالدوانيقي وأشباهه<sup>٦</sup>.

وإِسْحَاقَ بِحَلْفِكَ<sup>٧</sup> قيل: يعني أوفيت حقّ الابتلاء لإسحاق بالذبيح والصبر بقولك: ﴿إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>٨</sup>.

١. سورة العنكبوت، الآية ٢٧.
٢. سورة الزخرف، الآية ٢٨.
٣. سورة البقرة، الآية ١٢٤.
٤. في المصدر: ولا يقبّم للصلاة.
٥. في المصدر: المسمّى.
٦. الكشاف، ج ١، ص ١٨٤.
٧. وجاء في حاشية النسخة: «سوغند اسحاق، بعضى گفته اند كه وعده به ايجاد اوست و بعضى گفته اند كه حق تعالى سوگند ياد کرده كه فرزندان اسحاق را به هلاكت نيندازد».
٨. سورة الصافات، الآية ١٠٥.

وقيل: معناه أَنَّ الله تعالى عاهد إسحاق أن لا تبخلي<sup>١</sup> الغمامة عن نسله.  
وقيل: إِنَّ الله عهد إليه أن لا يسلم ولد إسحاق إلى هَلَكَةٍ؛ لمكان صبره على الذبح،  
وفيه ما فيه.

وقيل: إِنَّ الحلف المضاف إلى إسحاق معناه قريب من معنى الميثاق؛ لأنه جاء  
بمعناه.

واعلم أَنه قد اختلف في الذبيح، فقيل: هو إسحاق؛ والأظهر من الرواية أَنه  
إسماعيل ويعضده قوله ﷺ: «أنا ابن الذبيحين»<sup>٢</sup>، وقوله تعالى بعد إيراد قصة الذبح:  
﴿وَبَشِّرْنَا بِإِسْحَاقَ﴾<sup>٣</sup>.

وفي حديث الصادق ﷺ: كان الذبيح إسماعيل، لكن إسحاق لَمَّا ورد<sup>٤</sup> تمنى أن  
يكون هو الذبيح؛ لينال درجة إسماعيل<sup>٥</sup>.

[عن أبي جعفر ﷺ أراد أن يذبحه] في الموضع التي حملت أم رسول الله عند  
الجمرة الوسطى، فلم يزل مضربهم يتوارثون به كإبراهيم كابر، حتى كان آخر من  
ارتحل منه علي بن الحسين ﷺ / ٧٠ / في شيء كان بين بني هاشم وبني أمية، فارتحل  
فضرب بالعرين<sup>٦</sup>.

وَيَعْقُوبُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِشَهَادَتِكَ<sup>٧</sup>: يعني: أوفيت له ﷺ حق الابتلاء بالحزن على يوسف

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

١. كذا في النسخة، والصحيح: لا تبخل.
٢. تفسير القمي، ج ٢، ص ٢٢٦؛ من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٦٨؛ الأمالي للطوسي، ص ٤٥٦؛ بحار الأنوار، ج ١٢، ص ١٢٢ و ١٢٧ و ١٣٢.
٣. سورة الصافات، الآية ١١٢.
٤. في المصادر: ولد.
٥. من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ٢٣٠؛ الخصال، ج ١، ص ٥٧؛ عيون الأخبار، ج ١، ص ٢١٢؛ بحار الأنوار، ج ١٢، ص ١٢٣.
٦. الكافي، ج ٤، ص ٢٠٧؛ بحار الأنوار، ج ١٢، ص ١٢٨.
٧. وجاء في الخاشية: «شهادت يعقوب، بعضی گفته اند: خبر دادن اوست به آن که فرزند او یوسف زنده است. و بعضی گفته اند: شهادت را یا ثواب آن را به او وعده داده بود حق تعالی (مجلسی).»

والصبر عليه، «بشهادتك» أي إعطائك درجة الشهادة له.

قيل: إن يعقوب عليه السلام لما احتضر جمع أولاده وأراد أن يخبرهم بما سيصيبهم ويصيب أولادهم من الشرِّ، فأوحى الله إليه أن لاتعلمهم ذلك؛ فإن ذلك للنبي المبعوث في آخر الزمان، وأنا اعطيتك درجة الشهادة.<sup>١</sup>

وفي رواية أخرى: لاتخبرهم بذلك ولا بقيام القائم من آل محمد عليهم السلام حتى أعطيتك درجة الشهادة.<sup>٢</sup>

وقيل: «بشهادتك» أي بإخبارك إياه أن يوسف حي لم يمُت.

وروي أن جبرئيل عليه السلام لما أتى يوسف في السجن وأخبره عن يعقوب وحزنه، فقال يوسف له: فما قدر حزنه؟ فقال: حزن سبعين ثكلى. قال يوسف: فما له من الأجر؟ قال: مئة شهيد.<sup>٣</sup>

وَلِلْمُؤْمِنِينَ بَعْدَكَ<sup>٤</sup> أراد الوعد بالثواب والجزاء في دار البقاء، أو ما أوصله إليهم من الأرزاق والأولاد وغير ذلك من النعم في الدنيا والآخرة.  
وَلِلدَّاعِينَ بِأَسْمَائِكَ الْحُسْنَى: أي: أوفيت للداعين حقهم بأسمائك؛ ليتوسلوا بها إليك فيدعونك بها، ووصفها بالحسنى لتنزهاها عن النقص وتماها في قضاء الحوائج ورفع المكاره، أو لأنها تضمنت المعاني الحسنة بعضها يرجع إلى صفات ذاته كالعالم والقادر والحي والإله، وبعضها / ٧١ / يرجع إلى صفات فعله كالخالق والرازق والبارئ والمصور، وبعضها يفيد التمجيد والتقديس كالقدوس والغني والواحد.

١. لم يوجد في المصادر.

٢. لم يوجد في المصادر.

٣. وجدنا هذه الرواية (في قصص الأنبياء، للراوندي ص ١٣٢، وبحار الأنوار، ج ١٢، ص ٢٩١) هكذا: «...عن هشام بن سالم قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ما بلغ من حزن يعقوب على يوسف؟ قال: حزن سبعين ثكلى. قال: ولما كان يوسف عليه السلام في السجن دخل عليه جبرئيل فقال: إن الله ابتلاك وابتلى أباك، وإن الله ينجيك من هذا السجن فاسأل الله بحق محمد وأهل بيته...».

٤. جاء في حاشية النسخة: «عدة مؤمنان وعدة بهشت و درجات عاليه است برای ایشان يا اعم از نعم دنيويه و اخرويه است و عدة استجابت دعا معلوم است (مجلسي).»

فَأَجَبَتْ دَعْوَتَهُمْ: أسعفت سؤالهم إلى ما التمسوك واستدعوك، وفيه دلالة على أن التوسط<sup>۱</sup> بأسمائه كلها إجمالاً يؤثر في الاستجابة وإن لم يُعلم بعينه، لكن الظاهر أن تأثير الاسم الذي يستجاب به الدعاء مع العلم به أقوى وأتم؛ يظهر ذلك في التوسل بالأعظم مع العلم وعدمه.

وفي بعض النسخ: «فأجابت»، أي استجابت، والجواب موافقة الدعوة في ما طلب لوقوعها على تلك الصفة، فالله تعالى مجيب الدعاء إذا رفع بشروط الحكمة. قال بعض أهل المعرفة: إن الحق - سبحانه وتعالى - وَعَدَ لَنَا إِجَابَةَ الدَّعَاءِ بِقَوْلِهِ: «أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»<sup>۲</sup>، وكلامه سبحانه صدق لا خلف فيه أصلاً، فيكون إجابة الدعاء لله أيضاً صدقاً لا خلف فيه أصلاً، إلا أن إجابة الدعوة يخالف قضاء الحاجة، فإجابة الدعوة أن يقول العبد: يارب. فيقول الله تعالى: لبيك عبدي. وهذا موعود موجود لكل مؤمن، وقضاء الحاجة إعطاء المراد، وذا قد يكون ناجزاً، وقد يكون بعد مدة، وقد يكون في الآخرة.

وَبِمَجْدِكَ الَّذِي ظَهَرَ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَى قَبَّةِ الزَّمَانِ<sup>۳</sup> بِالزَّاءِ الْمَعْجَمَةِ.

قال بعض الفضلاء: إنه قد تكرر ذكرها في التوراة، وهي القبة / ۷۲ / التي بناها موسى وهارون في التيه بأمره سبحانه. وقيل: الزمان هو الفلك، والمراد بقبة الزمان قبة بيت المقدس، سميت بها لشرفها وعظم محلها، فكما أن الشمس إذا كانت في قبة الفلك يكون في أوج السعادة، كذلك من كان في بيت المقدس كان في أوج السعادة.

۱. كذا في النسخة، والصحيح: «التوسل».

۲. سورة البقرة، الآية ۱۸۶.

۳. جاء في حاشية النسخة: «قبة الزمان در اكثر نسخه‌ها به زای نقطه دار مفتوح است و آن قبه‌ای بود که موسی و هارون در تیه بنا کردند چنانچه در حیاة القلوب ذکر کرده‌ام و در بعضی از نسخ به راء بی نقطه مضمومه و تشدید میم چنانچه در تورات ظاهر می شود وجه تسمیه به آن و اول اصح است و بعضی گفته‌اند بیت المقدس است (مجلسی)». بحار الأنوار، ج ۸۷، ص ۱۱۹.

وقيل: المراد بها بيوت الأنبياء، وقيل: المساجد.

وقيل: بضمّ الراء المهملة، وهي قبة بيت المقدس، وهو الذي بناه سليمان بن داود عليه السلام، وتلك القبة كانت في سرادقاتٍ ظاهرها وباطنها من الجلود المتلبسة عليها من جلود ذبائح القربان، وحبالها من أصواف تلك الذبائح، وتلك السرادقات على عمَدٍ من نحاس، كلّ واحدٍ منها أربعون ذراعاً يُجعل فيها اثنا عشر قسماً مسرجاً؛ فإذا انقضى وصار اثني عشر جزءاً، جعل كلّ جزء بما فيه من العمد سبط من أسباط بني إسرائيل، وسعة تلك السرادقات ستمئة ذراع في مثله، وفيه سبع قباب.

وإنما سُمِّي بقبة الرمان لأنّ كلاً من القناديل المعلقة فيها على هيئة رمانة.

وقيل: إنّما سُمِّي بقبة الرمان لأنّ بني إسرائيل لمّا رأوا ما وقع على هارون من سقوط النار واحتراق أولاده، فخافوا ولم يدنووا فعملوا جبة وفرجية، وعلّقوا عليها جلاجل ورمانة من الذهب، وربطوا فيها سلسلة، فمن أراد الدخول فيها لبس تلك الجبة والفرجية، فمن أصابه غشي / ٧٣ / تحرّكت الجلاجل والرمانة فجزّوه بالسلسلة.<sup>٢</sup>

وأما قصة احتراق أولاد هارون أنّه كان موسى عليه السلام بعد إتمام بيت المقدس قد دعا هارون عليه السلام فقال: إنّ الله اصطفاني بنار من السماء تأكل<sup>٣</sup> القربان المقتولة، وليسرج منها القناديل في البيت المقدس، وأوصاني بها، وإني اصطفيتك وأوصيك بها. فدعا هارون ابنته وأوصى بها.<sup>٤</sup>

وكانت أولاد هارون سدة القباب وخرّان التابوت، فشرّبوا ذات يوم حتّى سكروا، ثمّ دخلوا البيت فأسرجوا القناديل من نار العنصر، فغضب الله عليهم وسقطت النار

١. في بحار الأنوار: فإن أصابه شيء تحرّكت تلك الجلاجل و الرمان.

٢. بحار الأنوار، ج ٨٧، ص ١١٧، مع اختلاف، نقلًا عن المجمع؛ لكن لم نجده في أي مصدر.

٣. في بحار الأنوار: لتأكل القربان المقبولة، وليسرج منها في بيت المقدس، وأوصاني بها، وإني قد اصطفيتك لها وأوصيك بها، فدعا هارون ابنه وقال لهما: إنّ الله...

٤. بحار الأنوار، ج ١٣، ص ١٩٤.

حتى أحرقتهم، وموسى وهارون يدفعان النار عنهم فلم ينفع، فأوحى الله تعالى إلى موسى ﷺ: هكذا أفعَل بمن عصاني ممن يعرفني، فكيف أفعَل بمن لا يعرفني من أعدائي<sup>١</sup>.

وَبِأَيْدِكَ<sup>٢</sup> الَّذِي<sup>٣</sup> رُفِعَتْ عَلَى أَرْضِ مِصْرَ: الأيد والأود<sup>٤</sup> القوّة، والموصول صفة للأيد باعتبار لفظه، ورفعت بصيغة المخاطب المجهول<sup>٥</sup> أي صرت مرفوعاً مستعلياً على أرض مصر، ويراد به تجوزاً استيلاء موسى ﷺ على أرض مصر.

قيل: إن أسماء المواضع قد يعتبر من حيث المكانية فتذكر، وقد يعتبر من حيث الأرضية فيؤنث، ومصر إن جعل علماً فأماً باعتبار كونه بلدة، فالصرف مع وجود العلمية والتأنيث لسكون الوسط، وأماً باعتبار كونه بلداً فلا تأنيث، وإن جعل اسم جنس فلا سبب، وإن جعل مُعَرَّبَ مصر أيم<sup>٦</sup> فإنما جاز الصرف فلعدم الاعتداد بالعجمة لوجوب التعريف والتصرف، أو لعدم ٧٤/ التأنيث.

بِمَجْدِ الْعِزَّةِ وَالْقَلْبَةِ<sup>٧</sup>: والمجد والعزّة والكبرياء كلها بمعنى العظمة، وإضافة المجد

١. وجدناه في البداية والنهاية لابن كثير، ج ٩، ص ٣٢٤؛ والمصنف لابن أبي شيبة، ج ٨، ص ٢٥٢، وفي المصدرين: هكذا أفعَل بمن عصاني من أهل طاعتي، فكيف فعلي بمن عصاني من أهل معصيتي؟
٢. وردت هذه الفقرة في مفاتيح الجنان وجمال الأسبوع (ص ٣٢٣) وبعض نسخ مصباح المهتجد (ص ٤١٨) وفي بحار الأنوار (ج ٨٧، ص ٩٨) هكذا: و بآياتك التي وقعت على أرض مصر بمجد العزّة....
٣. جاء في حاشية النسخة: «رأيت في نسخة صحيحة: و بأيدك التي وقعت. وإتيان التأنيث باعتبار معنى الأيد وهي القوّة، و أتعجب من الشارح حيث لم يتعرض لتقليد العبارة، و أوقع نفسه في غلطات أولها عدم العائد للذّي، و ثانيها ما كلّ اللسان عن تعبيرها».
٤. الأود: الكد والتعب. المنجد.

٥. آد أوداً: بلغ غاية مجهوده ومشقته؛ قال تعالى في التنزيل: «ولا يؤوده حفظهما». لسان العرب.
٥. الظاهر أن هنا سبق قلم من الشارح أو سقط في الكتابة، والصحيح «المخاطب المعلوم» أو «الغائبة المجهولة».
٦. كذا في النسخة، و ورد في معجم البلدان: الأيم - بالفتح -: جبل أسود بحمي ضرية يناوح الأكوام؛ و قيل: جبل أسود في ديار بني عبس بالرمة وأكنافها.
٧. جاء في حاشية النسخة: «الباء فيها وفي ما بعدها كما في [ما قبلها] للقس، فهي أقسام متتابعة، إلا أن في هذه الفقرة وفي ما بعدها من دون عاطف».



إلى العزة وإلى الغلبة يفيد التأكيد، والعزة أيضاً القوّة والشدّة والغلبة، وفي وصف المجد بالعزة إشارة إلى كمالها واستيلائها على جميع الممكنات وعدم تطرّق العجز عليها.

قال الفراء والأخفش: إنّ العرب تضيف الشيء إلى نفسه لاختلاف اللفظين؛ طلباً للتأكيد، ومن هذا الباب: حقّ اليقين، والدار الآخرة ونسيم الصبا.  
 بآياتٍ عَزِيْزة: يحتمل أن يكون معناه: بآيات غالبية بفصاحة نظم كتابه أوهام المعاندين، أو أراد الآيات الدالّة على وجوده وقدرته وحكمته وعظمته واستحقاقه للعبادة، كما قال الله تعالى بعد ذكر عجائب صنعه: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾<sup>١</sup> ولا شكّ بعزة تلك الآيات، وقد دلّت الأخبار على شرف بعض الآيات، كقوله ﷺ: فاتحة الكتاب<sup>٢</sup> أفضل القرآن<sup>٣</sup>، وآية الكرسي<sup>٤</sup> سيّد القرآن<sup>٥</sup>.  
 وكقوله: ياسين قلب القرآن<sup>٦</sup>. ونحو ذلك، كالأخبار الواردة في قوارع<sup>٧</sup> القرآن وتفضيل بعض السور والآيات وكثرة الثواب في تلاوتها.

١. سورة الرعد، الآية ٤؛ النحل، الآية ١٢ و ٦٧؛ الروم، الآية ٢٤.
٢. ورد في الدر المنثور (ج ١، ص ٥): «فاتحة الكتاب ثلث القرآن». ووجدنا في مصادر أن فاتحة الكتاب أمّ القرآن.
٣. لم يوجد في مصدر، ولكن وجدنا وصف «أفضل القرآن» و «من أفضل القرآن» لسورة القدر فقط. انظر مستدرک الوسائل، ج ٤، ص ٢٠٦ و ٢٩١، نقلاً عن مجمع البيان للطبرسي.
٤. ورد في الجامع الصغير، للسيوطي (ج ١، ص ٨): آية الكرسي ربع القرآن؛ وفي مستدرک الوسائل (ج ٤، ص ٣٣٧): ذروة القرآن آية الكرسي؛ وفي مستدرک الوسائل (ج ٤، ص ٣٣٦): سورة البقرة سيّد القرآن، و آية الكرسي سيّد سورة البقرة، فيهما خمسون كلمة، في كل كلمة بركة.
٥. لم يوجد في مصدر، ولكن وجدنا وصف «سيد القرآن» لسورة البقرة - كما ذكرنا - في مستدرک الوسائل (ج ٤، ص ٣٣٦) نقلاً عن تفسير أبي الفتح الرازي؛ وفي بحار الأنوار (ج ٦١، ص ٣٠) نقلاً عن نقحات الأزهاري؛ وسورة القدر في بحار الأنوار (ج ٨٩، ص ٣٣١).
٦. ثواب الأعمال، ص ١١٠؛ جامع الأخبار، ص ٤٦؛ مصباح الكفعمي، ص ٤٤٣؛ مكارم الأخلاق، ص ٣٦٤؛ بحار الأنوار، ج ٨٩، ص ٢٨٨ و ٢٩٢.
٧. هي الآيات التي من قرأها أمن من شرّ الشياطين كآية الكرسي ونحوها.

وَبِسُلْطَانِ الْقُوَّةِ: عطف على قوله: «وَبِمَجْدِ الْعِزَّةِ»، وسُلْطَانُ كُلِّ شَيْءٍ شِدَّتُهُ ويقال: السلطان: الحجّة والبرهان وقدرة الملك، والمعنى: بقدرتك الشديد، بإضافة السلطان ٧٥/ إلى القُوَّةِ إضافة الصفة إلى موصوفها من قبيل جرد قطيفة وإخلاق ثياب. وكذا الإضافة في قوله:

وَبِعِزَّةِ الْقُدْرَةِ: أي بقدرته الغالبة المؤثرة في جميع الممكنات بالإيجاد والإبقاء والإفناء، ومعنى غلبة القدرة وعزتها أنه لا موجود إلا وقدرته مغلوبة مضمحلّة تحت قدرته.

وَبِشَأْنِ الْكَلِمَةِ التَّامَّةِ: الشأن بالهمزة: الأمر والحال والقصد. قيل: المراد بكلمته كلامه مطلقاً، وقيل: المراد كلامه في الثواب والعقاب، وقيل: في التوحيد والرسالة.

قيل: يحتمل أن يكون المراد من الكلمة التامة أمره تعالى بقوله: «كن»؛ فإنها فاعلة تامة في الإيجاب غير مفتقرة إلى أمر آخر؛ قال الله تعالى: «إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»<sup>١</sup>. وعندني يجوز أن يراد بالكلمة التامة هنا القرآن، وبما بعده سائر الكتب المنزلة؛ بدليل إفراده هنا وجمعه في الفقرة الآتية وإن كان لكل واحد من هذه المحامل الثلاثة وجه غير بعيد. وإنما وصف كلامه بالتامة لأنه لا يجوز أن يكون في شيء من كلامه نقص و عيب: لا لفظاً ولا معنى، كما يكون في كلام الناس.

ويحتمل أن يكون معنى التمام هنا تمام النفع، بحيث ينفع التوسّل به في نيل المقصود ويكفيه من المكروهات، أو لأنه تامٌّ شامل لجميع ما يحتاج إليه الخلق وغيره ممّا كان وممّا يكون وما هو كائن، أو التامة التي لا يدخلها تعيّر بل باقية إلى يوم النشور، وقيل ٧٦/ [وُصِفَتْ] بالتمام لأنها ذكر الله ويدعى بها إلى عبادته، وذلك هو الذي يستحقّ صفات الكمال والتمام.

وَبِكَلِمَاتِكَ<sup>٢</sup> الَّتِي تَفَضَّلْتَ بِهَا عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: يعني بكتبك المنزلة التي

١. سورة يس، الآية ٨٢.

٢. جاء في حاشية النسخة: «كلمات خدأ علوم اوست يا نامهای اوست يا وعدهای نیکویی که کرده است با انبیا و انمه» چنانچه در احادیث بسیار وارد است (مجلسی). بحار الأنوار، ج ٨٣، ص ١٤١ مع اختلاف.

أنعمت بها على أهل السماوات ما يتعلّق بدينهم، وعلى أهل الأرض ما يتعلّق بدينهم، وديناهم.

وأهل [الدنيا]: يعني ملازمي أسبابها من الذين يؤثرون الحياة الدنيا على الآخرة؛ ما يليق بأحوالهم، وما يطابق ما يهّمّهم.<sup>١</sup>

وَالْآخِرَةُ: أي على أهل الآخرة وملازموها فيها من الذين يرجون ثواب الله وبالآخرة هم يوقنون، ما يناسب لهم من الدرجات الرفيعة والمقامات العلية، وبالجملة فكلّ من فيها مفتقرون إليه منعمون عليهم لا يستغنون عنه.

ثم أقول: إن هاهنا احتمالان آخران:

الأول ما يستفاد من تحقيقات جدنا العارف صدر المحققين طاب ثراه، وهو أنّ كلمات الله التامة في الفقرة السابقة إشارة إلى جوهر عقلي تامّ الوجود، أعني العقل الفعّال؛ لأنّ التامّ هو الذي يوجد له كلّما يمكن له في أول الكون وبحسب النظرة الأولى من غير انتظار.

وقوله «وبكلماتك التي تفضّلت بها على أهل السماوات والأرض» إشارة إلى النفوس المدبّرة للسماويات وهي كلماته الوسطى، وإلى النفوس السفلية وهي كلماته السفلى / ٧٧ /، فالكلمات التامّات تشير [بها إلى] العقول الكاملة التي أعطي لها جميع كمالاتها اللاتئة في أول الإبداع، بخلاف النفوس والأجرام، فالأجرام نواقص أبداً، والنفوس مستكفيا [ت] بعضها في الكمال والنقص والعلوّ والسفالة، وبعضها ناقصات مستحيلات هالكات كالأجرام.

والاحتمال الآخر أن يراد بكلمات الله المتفضّلة صفاته العليا وأسماؤه الحسنى. على أنّ لكلّ من الأسماء الإلهية مظهراً من الموجودات في عالمي الخلق والأمر، باعتبار غلبة ظهور الصفة التي اشتملت عليها ذلك الاسم فيه، والله سبحانه يخلق

١. كذا في النسخة، والصحيح ظاهراً: ما يهّمّهم.

ويدبر كل نوع من أنواع الخلائق فصّها، وفضفها<sup>١</sup> باسم من أسمائه؛ وذلك الاسم هو ربّ ذلك النوع، واللّه سبحانه هو ربّ الأرباب، وإلى هذا أشير في كلام أهل البيت وفي أدعيتهم<sup>٢</sup> بقولهم: «بالاسم الذي خلقت به العرش، وبالاسم الذي خلقت به الأرواح، وبالاسم الذي خلقت به الكرسي»<sup>٣</sup>، إلى غير ذلك.

وَبِرَحْمَتِكَ الَّتِي مَنَنْتَ بِهَا عَلَيَّ جَمِيعَ خَلْقِكَ: في هذه الفقرة تنبيه على [أن] جميع نعمائه وأفعاله الحسنی صادرة من الرحمة التي شملت خلقه.

قال بعض أهل المعرفة ما حاصله: أن رحمته<sup>٤</sup> على نوعين: رحمة ذاتية مطلقة امتنانية هي التي وسعت كل شيء، ومن هذه الرحمة كل عطاء يقع لا على سؤال وحاجة، ولا سابقة حق<sup>٥</sup> / ٧٨ / واستحقاق صفة لوصف ثابت للمعطي له، أو حال مرضي، أو يكون عليه كالدرجات والخيرات الحاصلة في بخته وهو المسمى بالنعانية، ولا لعمل عملوه أو خير قَدَمُوهُ.

كما ورد أنه يبقى في الجنة مواضع خالية يملأها الله بخلق يخلقهم لم يعملوا خيراً قط<sup>٦</sup>؛ إمضاء لسابق حكمه، ويتعلق طمع إبليس هذه الرحمة الامتنانية التي لا يتوقف على شرط وقيد<sup>٧</sup>.

والرحمة الأخرى هي الفائضة عن الرحمة الذاتية والمنفصلة<sup>٨</sup> فيها بالقيود التي من جملتها الكتابة المشار إليها بقوله: «كتب ربكم على نفسه الرحمة»<sup>٩</sup> وقوله: «فسأكتبها للذين يتقون»<sup>١٠</sup>، فهي مقيدة موجبة بشروط من أعمال وأحوال وغيرهما، انتهى كلامه.

١. كذا في النسخة، والصحيح ظاهراً: وخصّها.

٢. دلائل الإمامة، ص ٧٤؛ بحار الأنوار، ج ٩٢، ص ٤٠٥؛ التفسير الصافي، ج ١، ص ١١٣.

٣. لم يوجد في مصدر.

٤. عن الصادق<sup>١١</sup>: إذا كان يوم القيامة نشر الله - تبارك و تعالی - رحمته حتى يطمع إبليس في رحمته. الأمالي

للصدوق، ص ٢٧٤؛ روضة الواعظين، ص ٥٠٢؛ بحار الأنوار، ج ٧، ص ٢٨٧.

٥. كذا في النسخة.

٦. سورة الأنعام، الآية ٥٤.

٧. سورة الأعراف، الآية ١٥٦.

والمنّ بمعنى الإعطاء لا من المنّة، وقوله: «جميع خلقك» تأكيد للشمول ومعنى [ه]: وبالوجود الفاضل منك على جميع الخلق كلاماً يليق به ويصلح أمره، فذكر الرحمة ينطوي على فائدة عظيمة في تفصيل مجاري الرحمة التي وسعت كل شيء بأصنافه وأنواعه من المؤمن والكافر في الدنيا، وأما في الآخرة فهي للمؤمن خاصة، كما قال جلّ شأنه: ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ﴾<sup>١</sup>.

وَيَسْتَطَاعَتِكَ الَّتِي أَقَمْتَ بِهَا الْعَالَمُونَ: <sup>٢</sup> قيل: يعني بقدرتك التي قومت بها وجود العالمين وماهيّاتهم، وقيل: أي صورتهم وأحسن نظامهم.

أقول: ويجوز أن يراد بالإقامة الإدامة والإبقاء، ويكون فيه دلالة على / ٧٩ / احتياج الباقي في البقاء إلى علّة مبقية، ويجوز أن يراد بها قيامه سبحانه بأمر العالم وإعطاء حقوقهم وتديبرهم بجميع أحواله، من «قام به الأمر وأقام» إذا جاء معطى حقوقهم. والعالم: ما يعلم به الشيء كالأخاتم، غلب في ما يعلم به الصانع، وهو كل ما سواه من الجواهر والأعراض، وإنما جمع ليشمل ما تحته من الأجناس، وغلب العقلاء منهم فجمعه بالواو والنون، فالمراد بالعالمون<sup>٣</sup> - بفتح اللام - أصناف الخلق؛ كل صنف منهم «عالم» جمع لا واحد له من لفظه. وذهب أكثر المتكلمين إلى أنّ العالم إنّما هو الجسماني المنحصر في الفلك العلوي والعنصري السفلي.

وعن بعض العارفين:

العالم المصنوع اثنان: عالم الماديات، وعالم المجردات؛ والكائن في الأول هو<sup>٤</sup> الجسم والفلك والفلكيات والعنصر والعنصريات والعواض اللازمة [له]. وفي الثاني هم الملائكة المسماة بالملا الأعلى، والعقول، والنفوس الفلكية، والأرواح البشرية المسماة بالنفوس الناطقة.<sup>٥</sup>

١. المصدر السابق.

٢. كذا في النسخة، وجاء في حاشيتها: «على العالمين» خ ل.

٣. جاء في حاشية النسخة: العجب من الشارح حيث قرر في شرحه وبيانه «العالمين» مفعولاً لقوله «أقمت»، وقال مجمعه بالواو والنون المحرره.

٤. كذا في مجمع البحرين، وفي النسخة: في.

٥. مجمع البحرين، ج ٣، ص ٢٣٥.

وَبُورِكَ الَّذِي قَدْ خَرَّ مِنْ فَرْعِهِ طُورٌ سَيْنَاءُ: كثيراً ما يطلق النور على ما بيّن الأشياء، [وعلى] ما ينسب للخير، وعلى ما يتوسّل به إلى المطالب الحقّة - ومن ثَمّة يطلق على الله تعالى في لسان الشرع وألسنة الحكماء، حتّى قيل: إنّه نور الأنوار؛ لأنّه يصدر منه الأنوار كلّها - وعلى الاسم الأعظم، وعلى غيره من أسمائه ﷻ وعلى ما هي مبادئه من الخيرات، وقد يطلق ويراد به أيضاً،<sup>١</sup> وقد يطلق ويراد به الوجود؛ فإنّه الظاهر والمظهر لغيره، كما أنّ الظلمة / ٨٠ / يطلق على ما يقابل المعنيين، وهو ظلّ الأرض أو جزء منها. وِبِعْلَمِكَ: أي بإحاطة علمك بالأشياء كلّها، وهو بنفس ذاته الحقّة التي هي العلة الفاعلة التامة لنظام الوجود برطبه ويابسه؛ فإنّ لعلمه تعالى مراتب.

قال جدّنا صدر العرفاء:

إنّ أول مراتبه العلم الواجبي الوجداني بجميع الأشياء الذي أعلى مراتب علمه وهو عين ذاته تعالى، وبعده العلم العقلي الكلي الإجمالي المشتمل على سائر العلوم التفصيليّة، ثمّ العلم النفساني الكلي التفصيلي الفائض من العلم الأعلى على لوح النفس الكليّ وألواح سائر النفوس الناطقة الكليّة المحفوظة من النسخ والتفسير وهي أمّ الكتاب، ثمّ العلوم النفساني القدري القابل للمحو والإثبات والنسخ والتبديل؛ لقوله تعالى: ﴿يَمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده أمّ الكتاب﴾<sup>٢</sup>. وآخر منازل علمه هو الموجودات الجسمانية وصورها المنقوشة على لوح الهيولي التي فيها كتب الأعمال والآجال؛ لقوله: ﴿لكلّ أجل كتاب﴾<sup>٣</sup> أشير إليها بقوله: ﴿ولا رطب ولا يابس إلا في كتاب مبين﴾<sup>٤</sup> وفيها يكتب أيضاً كتب الفجّار المستوجب لأن يحرق كتبهم في النار؛ لقوله: ﴿إنّ كتاب الفجّار لفي سجين﴾<sup>٥</sup>. انتهت عبارته.

أمّا علمه سبحانه بذاته فهو مقارن لذاته بل هو ذاته، ولا يتقسم لأنّه عين ذاته، كما أنّ علمه بالكلّ صفة لذاته، وفيها الكثرة الغير المتناهية فلا كثرة بل بعد ذاته ﴿وما تسقط

١. كذا في النسخة.

٢. سورة الرعد، الآية ٣٩.

٣. سورة الرعد، الآية ٣٨.

٤. سورة الأنعام، الآية ٥٩.

٥. سورة المطففين، الآية ٧.

من ورقة إلا يعلمها<sup>١</sup> ومسألة / ٨١ / إحاطة علمه المقدس بكليات الأمور وجزئياتها مسألة عظيمة حارت فيها العقول، وقد أشرنا إليها في كتابنا الموسوم بالوسيلة الناجية. وَعَظَمَتِكَ وَجَلَالِكَ: الجلال راجع إلى كمال الصفات، وقد يطلق على العظمة أي: ولعظمة شأنك وارتفاع قدرك ومكانك، ومنه «الجليل» من أسماء الله تعالى. وَكِبْرِيائِكَ: الكبرياء العظمة والملك، وقيل: هي عبارة عن كمال الذات وكمال الوجود، ولا يوصف بها إلا الله سبحانه. وَتَعَالِيكَ: عن صفات المخلوقين، أو عن الوصول إلى كنه ذاتك وصفاتك<sup>٢</sup> [لعقول العارفين].

قال بعض الفضلاء<sup>٣</sup>:

إِنَّ عُلُوَّ تَعَالَى عَلُوِّ عَقْلِي عَلَى الْإِطْلَاقِ، بِمَعْنَى أَنَّهُ لَا رَتْبَةَ فَوْقَ رَتْبَتِهِ؛ وَذَلِكَ لِأَنَّ أَعْلَى مَرَاتِبِ الْكَمَالِ الْحَقِيقِيِّ<sup>٤</sup> هُوَ مَرْتَبَةُ الْعَلِيَّةِ، وَلَمَّا كَانَتْ ذَاتُهُ الْمَقْدَسَةَ مَبْدَأَ كُلِّ مَوْجُودٍ حَسْبِيٍّ وَعَقْلِيٍّ، لَا جَرَمَ كَانَتْ مَرْتَبَتُهُ أَعْلَى الْمَرَاتِبِ الْعَقْلِيَّةِ مُطْلَقًا، وَلَهُ الْعُلُوُّ الْمَطْلُوقُ فِي الْوَجُودِ الْعَارِي عَنْ الْإِضَافَةِ إِلَى شَيْءٍ، وَعَنْ إِمْكَانِ أَنْ يَكُونَ فَوْقَهُ مَا هُوَ أَعْلَى مِنْهُ، وَهَذَا مَعْنَى قَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): مَا<sup>٥</sup> سَبَقَ فِي الْعُلُوِّ فَلَا [شَيْءَ] أَعْلَى مِنْهُ.<sup>٦</sup>

وَعَزَّتِكَ: أي وغلبتك على جميع الممكنات. يقال: عزَّ يعزُّ بالعزَّ عَزًّا، إذا غلبه، والاسم العزَّة ومنه «العزیز» من أسمائه تعالى بمعنى الرفيع الغالب الذي لا يغلب، وقد يجيء بمعنى الملك، ومنه قوله تعالى حكاية عن إخوة يوسف: «يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ»<sup>٧</sup> وقيل: عزته عبارة / ٨٢ / عن كونه منزهاً عن سمات الإمكان وذلّ النقصان، ورجوع كل شيء

١. سورة الأنعام، الآية ٥٩.

٢. أي تعاليك عن وصول عقول العارفين إلى كنه ذاتك و صفاتك.

٣. وهو العلامة المجلسي في بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٧٩.

٤. في المصدر: «العقلي» بدل «الحقيقي».

٥. لفظ «ما» ليس في المصدر، فيقرأ فيه «سَبَقَ» بصيغة المعلوم.

٦. نهج البلاغه، ج ١، ص ٩٨، الخطبة ٤٩.

٧. سورة يوسف، الآية ٨٨.

إليه، وخضوعه بين يديه؛ وبالجملة في الجمع بين هذه الصفات إيماء إلى تحقّق المطلوب؛ لأنها كالعلة التامة.

وَجَبَرْتَك: الجبروت فعلوت من جَبَرَه إذا قهره؛ لقهره على العباد بالأمر والنهي، وعلى الممكنات كلّها بما أراد منها من المهيّات ولوازمها وآثارها، أو من جبر العظم المكسور إذا أصلحه؛ لإصلاحه الممكنات وإخراجها من النقص إلى الكمال، أو من جبره إذا أحسن إليه وأغناه بعد فقره؛ لإحسانه إلى الممكنات وإغنائها بعد فقرها.

الَّتِي لَمْ تَسْتَقِيلْهَا: أي لم تحملها الأرض يوم القيامة، فكُسِرَ كُلُّ شَيْءٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مِنْ جَبَلٍ أَوْ شَجَرٍ أَوْ بِنَاءٍ حِينَ زَلْزَلَتْ، فلم يبق عليها شيء يُفْعَلُ<sup>١</sup> ذلك مرّةً أخرى. قيل: المراد عظم شأن الخمسة<sup>٢</sup> المتقدّمة وجلالة قدرها، يعني لو كانت أجساماً لكانت الأرض عاجزة عن حملها.

وَانْخَفَضَتْ لَهَا السَّمَاوَاتُ: انحطّت ونزلت.

وَانزَجَرَ لَهَا: الزجر بمعنى المنع، التَمَقُّ الْأَكْبَرُ: العمق فتحاً وضماً ما بَعُدَ مِنْ أَطْرَافِ الْمَفَاوِزِ، ويراد به فضاء المحشر، أو إشارة إلى تخوم الأرض. قيل: يعني: انخفضت لتلك الأمور ما في السماوات، وانزجر لها ما في الأرض وتخومها.

وَوَكَّدَتْ لَهَا الْبِحَارَ وَالْأَنْهَارَ: أي مُلِثَتْ وَنَفَذَتْ بَعْضَهَا إِلَى بَعْضِ بَارْتِفَاعِ الْحَاجِزِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ بَرَزَخاً، فامتلاّت فصارت بحراً واحداً؛ قال الله تعالى: ﴿وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ﴾<sup>٣</sup> أي تفرّقت وذهب ماؤها أو يبست، وقال تعالى: ﴿وَإِذَا الْبِحَارُ / ٨٣ / سَجِرَتْ﴾<sup>٤</sup> وقيل: معنى ركبت أي ذلّت واستقرّت في مجاريها، وانقادت لجلال كبريائه، ولم يرد بالركود السكون.

١. كذا في النسخة، والأصح: يُفْعَلُ.

٢. إن كان مراد الشارح صفات الله المتقدمة فهي أكثر من الخمسة.

٣. سورة الانفطار، الآية ٣.

٤. سورة التكويد، الآية ٦.



وَحَضَمَتْ لَهَا الْجِبَالَ: قيل: أي جذت في سيرها؛ قال الله تعالى: ﴿وَإِذَا الْجِبَالُ سَوَّيَتْ﴾<sup>١</sup> أي عن وجه الأرض فصارت هباءً منبثاً، كقوله تعالى: ﴿وَسَيَّرَ الْجِبَالَ فَكَانَتْ سَرَاباً﴾<sup>٢</sup>.  
 وَسَكَّنَتْ لَهَا الْأَرْضَ بِمَنَاجِيهَا: أي بجوانبها أو بجبالها حين بسطت بأن تزال جبالها بالنسف، كما قال ﷺ: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا﴾<sup>٣</sup> يستوي ظهرها كما قال: ﴿قَاعًا صَفْصَفًا لَا يَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا﴾<sup>٤</sup> والنكب عن الأرض: الموضع المرتفع، وتأنيث ضمير مناكبها باعتبار أن الأرض مؤنث سماعي، وفي الكلام إشارة إلى قوله تعالى: ﴿وَإِذَا الْأَرْضُ مَدَّتْ وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ﴾<sup>٥</sup>.

وَاسْتَسَلَمَتْ لَهَا الْخَلَائِقُ كُلُّهَا: وانقادت لها الخلائق من الكفرة والمسلمين؛ إذ ليس في وسع الممكنات الإيذاء عن جبروته ولا الامتناع عن أمره، فكل شيء من المصنوعات وكل نوع من المخلوقات منقاد لقضائه وقدره وحكمه وتقديره، ومنساق على نحو إيجاده وإبقائه وإفناؤه وتدبيره، فيجيء على نحو ما أراد له من الذوات والصفات وما قدر له من المقدار والكميات؛ وما ذلك إلا لملاحظة جبروته وغلبة سلطانه على جميع الأشياء، كما قال سبحانه: ﴿ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ﴾<sup>٦</sup>، وكلها تأييد للشمول.

وَحَقَّقَتْ لَهَا الرِّيحَ فِي جَزَائِنِهَا: يقال: خفقت الريح، إذا سَمِعَ دَوِيَّ / ٨٤ / جريه أو اضطربت، والرياح جمع كثرة للريح، وهي الهواء المتموج المتحرك بسبب مقدر من العزيز، والعين فيهما واو قلبت ياءً لكسرة ما قبلها، وجمع القلة أرواح بالواو؛ إذ لم يوجد فيه ما يوجب الإعلال.

١. سورة التكويد، الآية ٣.

٢. سورة النبأ، الآية ٢٠.

٣. سورة طه، الآية ١٠٥.

٤. سورة طه، الآية ١٠٦-١٠٧.

٥. سورة الانشقاق، الآية ٤.

٦. سورة فصلت، الآية ١١.

قال السيد<sup>١</sup> في شرح المواقف: قيل: قد وقع في كلام أرسطو أن الريح يحدّ بمتحرك هو هواء لا بهواء متحرك.

وقال الرازي: الذي يمكن أن يقال فيه أن الهواء مادة الريح وموضوعها، فلا يجوز وضعها موضع الجنس.

وقال الفاضل البيضاوي: إن السبب الأكثر في تكوّن الريح معاودة الأدخنة الصاعدة من الطبقة الباردة؛ لانكسار حرّها وتمويجها للهواء.<sup>٢</sup>

وَحَمَدَتْ لَهَا النَّيْرَانَ<sup>٣</sup> فِي أوطانها: سكنت لهبها، ولم يطفأ جمرها.  
قيل: أشار<sup>٤</sup> بالعمق الأكبر إلى العنصر الترابي، وبالبحار والأنهار إلى المائي، وبالرياح إلى الهوائي، وبالنييران إلى الناري.

وقيل: يحتمل أن يراد بالنييران نار الخليل التي أوقدوها عليه، أو نار فارس التي أخذها الله ليلة مولد النبي ﷺ، وكان لها ألف عام لم تخمد، أو يكون المراد بها نيران اليهود التي أوقدوها للحرب فأطفأها الله تعالى.

أقول: دلّت هذه الفقرات الثمانية بظاهاها على أن المراد بها بيان تخريب العالم وفناء الدنيا وانقطاع التكاليف، وذلك لا يكون إلا في القيامة.

وِسُلْطَانِكَ الَّذِي عُرِفَتْ لَكَ بِهِ الْعَلْبَةُ دَهْرَ الدُّهُورِ: السلطان قدرة الملك والقهر، و«عُرِفَتْ» بصيغة المجهول للغائب، و«الدهر» عبارة عن الزمان ومرور ٨٥/السنين والأيام، وقيل: الدهر الزمان الطويل، وجمعه الدهور، والمراد بقولهم:

١. هو السيد الشريف علي بن محمد الجرجاني المتوفى سنة ٨١٦ق.

٢. تمام العبارة في أنوار التنزيل وأسرار التأويل (ج ٣، ص ٢٨٦) الآية ٦٣ من سورة النمل هكذا: ولو صح أن السبب الأكثر في تكوّن الرياح معاودة الأدخنة الصاعدة من الطبقة الباردة لانكسار حرّها وتمويجها للهواء فلاشك أن الأسباب الفاعلية والقابلية لذلك من خلق الله تعالى، والفاعل للسبب فاعل للمسبب.

٣. جاء في حاشية النسخة: «نييران ما نند أتشكده فارس كه برای ولادت حضرت رسالت پناه ﷺ خاموش شد و بعضی گفته اند: آتشهای فتنه و جنگ بود که یهود می افروختند و حق تعالی ساکن می گردانید و گفته اند: در این فقرات اشاره شده است که جمیع عناصر چهارگانه مسخر تدبیر الهی اند؛ زیرا که عمق کبر خاک است، و بحار و انهار آب، و ریاح هوا، و نیيران آتش (مجلسی)، بحار الأنوار، ج ٨٧، ص ١٢١.

«دهر الدهور» أي أبداً.

وَحُمِدَتْ بِهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ: على أن المحامد كلها فيها أو فيها أهل يحمدهون  
«وإن من شيء إلا يسبح بحمده»<sup>١</sup>.

وَبِكَلِمَتِكَ: أي بوعذك.

كَلِمَةِ الصِّدْقِ الَّتِي سَبَقَتْ لَأَيُّنَا أَدَمَ بِالرَّحْمَةِ: أي بالنصر والغلبة، إشارة إلى قوله ﷺ  
«ولقد سبقت كلمتنا لعبادنا المرسلين» والكلمة وهي قوله: «إنهم لهم المنصورون وإن جنودنا  
لهم الغالبون»<sup>٢</sup> وسماها كلمة وإن كانت كلمات عدة؛ لأنها لما انتظمت في معنى واحد  
كانت في حكم كلمة منفردة.

وَأَدَمَ ﷺ أبونا، وكان رسولاً إلى ولده، خلقه الله من تراب، وخلق زوجته حواء من  
ضلعه اليسرى، ولقد ولدت منه حواء أربعين ولداً في عشرين بطناً من ذكر وأنثى،  
وتوالدوا حتى كثروا، كما قال الله تعالى: «خلقكم من نفس واحدة وخلق منها زوجها وبث  
منهما رجالاً كثيراً ونساءً»<sup>٣</sup>.

وكان كنية آدم في الجنة أبا محمد؛ لأن محمداً ﷺ أكرم ولده فكان يكنى به،  
وكنيته في الأرض أبو البشر،<sup>٤</sup> وأنزل عليه تحريم الميتة والدم ولحم الخنزير، وعامره  
تسعمئة وثلاثين سنة، كذا ذكره أهل التوراة.

وَأَسْأَلُكَ بِكَلِمَتِكَ الَّتِي غَلَبَتْ كُلَّ شَيْءٍ: قال الراغب: الشيء [قيل] هو الذي يصح أن  
يُعلّم ويخبر عنه. ويقع على الموجود والمعدوم، وخصّصه<sup>٥</sup> بعضهم بالموجود.<sup>٦</sup>  
والمراد بالكلمة يحتمل أن يكون القوة / ٨٦ / والقدرة، ويؤيده ما [نقل] بعض:

١. سورة الإسراء، الآية ٤٤.

٢. سورة الصافات، الآية ١٧١.

٣. سورة الأعراف، الآية ١٨٩.

٤. الدر المنثور، ج ١، ص ٦٢؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ٧، ص ٣٨٩، والرواية في المصدرين هكذا: كنية آدم في  
الدنيا أبو البشر، وفي الجنة أبو محمد.

٥. في المصدر بدل «وخصّصه بعضهم بالموجود» هكذا: وعند بعضهم الشيء عبارة عن الموجود.

٦. المفردات، ص ٢٧١.

وغلبت كل شيء بقدرتك، فهو سبحانه قادر على جميع الأشياء بالإيجاد والإعدام والإبقاء والإفناء، ووضع كل شيء في حدوده، وتدبير ما أراد من خواصه وآثاره، بقدرته التي لا تدفع، وغلبتها التي لا تمنع، ويجوز أن يراد بالكلمة الأمر؛ قال الله ﷻ: ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ﴾<sup>١</sup> وقيل: المراد الحجّة والبراهين.

أقول: إنّ لكل من هذه المحامل وجهاً غير بعيد.

وبنور وجهك: يحتمل أن يراد بالوجه الذات، وفي الفائق: الوجه نفس الشيء، والإضافة لامية؛ إذ به تعالى ظهور الموجودات والوجودات كلها، ودلت عليه الأخبار. ويحتمل أن يراد بنور وجه علمه، فالإضافة بيانية أولامية، والأول أنسب بما بعده.

الذي تجلّيت<sup>٢</sup> به للجبل: أي ظهرت له اقتدارك، وتصديت له أمرك وإرادتك. فجعّله دكاً أي صار مدكوكاً منكسراً؛ لعدم طاقة مبادي تجليته، فهو مصدر بمعنى مفعول، والدكّ والدقّ مثلاًن.

قال بعض المفسرين في قوله تعالى: ﴿إِذَا دَكَّتْ الْأَرْضُ دَكًّا﴾<sup>٣</sup>: أي دقت جبالها حتى استوت مع وجه الأرض.

وقد ورد في بعض الأخبار أنه برز من العرش مقدار الخنصر فتدكدك به الجبل.<sup>٤</sup> وتدكدك صار مستويّاً بالأرض، وقيل: ساخ في الأرض.

وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا: من هول ما رأى، وصعق من باب فعلته ففعل؛ يقول: صعقته فصعق، وأصله من الصاعقة، ومعناه ساقطاً مغشياً عليه غشية كالموت.

قال بعض أهل المعرفة: لولا أنّ أنوار كلام العزيز وعظمته غشيت بكسوة

١. سورة يوسف، الآية ٢١.

٢. جاء في هامش النسخة: «مراد به تجلّى ظاهر گردانیدن قدرت تعالی است بر آن (مجلسی)». بحار الأنوار،

ج ٨٧، ص ١٢٢.

٣. سورة الفجر، الآية ٢١.

٤. بحار الأنوار، ج ١٣، ص ٢٢٣.

الحروف، لما طافت القوة البشرية سماعه؛ لعظمته وسلطانه وسبحات نوره، ولولا تثبيت الله موسى ﷺ لما أطاق سماعه مجرداً عن كسوة الحروف والأصوات، كما لم يطق الجبل مبادي تجليته حتى صار دكاً دكاً.

وَيَمْجِدُكَ: أي بكبريائك وعظمتك؛ فإن مجد الله عظمته بحسب الوجوب الذاتي وكمال القدرة والحكمة والعلم، كما مر.

الَّذِي ظَهَرَ عَلَى طُورِ سَيْنَاءَ، فَكَلَّمْتَ بِهِ / ٨٧ / عِنْدَكَ وَرَسُولُكَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ: أي كلمت إكراماً له ﷺ أو على لسان ملك، وقد مر معنى كلام الله تعالى معه ﷺ ومعنى الطور وسيناء وذكر العائد وكونه ﷺ عبداً ورسولاً له ﷺ ومعنى موسى من قبل، فلا حاجة إلى الإعادة، إلا أن ذكر التكلم بموسى ﷺ مرة أخرى ينطوي على فوائد عظيمة، فلا تظن أنه مكرر غير مستحسن؛ إذ التكرار في ما لا ينطوي على مزيد فائدة [لا يحسن]، والضابطة في معرفة تكرار المستحسن من المستقبح في أمثال هذه المواضع على ما استفاد من كلام بعض الأعلام أن كل تكرير على طريق تعظيم أو تحقير في جمل متواليات كل جملة منها يكون مستقلة بنفسها، فذلك مستحسن، وإذا كان جملة واحدة، أو في جمل في معنى واحد، أو لم يكن فيه قصد التعظيم أو التحقير، فهذا مستقبح.

أقول: وجه الاستحسان لمن تتبع في مواضع القرآن في تكرير قوله: ﴿وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ وقوله بعد البسملة في سورة الفاتحة: ﴿الرحمن الرحيم﴾ ظاهر لا ستر فيه؛ فبالجملة إن رأيت شيئاً مكرراً من حيث الظاهر فانظر إلى سوابقه ولو احقه؛ لينكشف مزيد الفائدة في التكرار والإعادة.

وَيَطَّلَعُكَ: أي بظهورك وإشراق نورك.

فِي سَاعِيَرٍ: وهو الجبل الذي أوحى الله ﷻ إلى عيسى بن مريم وهو عليه، كذا عن

الرضا ﷺ<sup>١</sup>.

١. عيون أخبار الرضا ﷺ، ج ١، ص ١٦٥؛ التوحيد، ص ٤٢٧؛ الاحتجاج، ج ٢، ص ٤٢٢؛ بحار الأنوار، ج ١٣،

ص ٣٤٧ و ج ١٠، ص ٣٠٨.

وفي رواية: / ٨٨ / إن ساعير جبل أنزل الله تعالى فيه التوراة لموسى عليه السلام.<sup>١</sup>  
وقيل: هي بلدة قريبة من بيت المقدس، ودفن فيها عيص أخو يعقوب.  
وقيل: ساعير من أسماء طور سيناء كحوريث وحرمون وسربون وصبون.  
وقيل: ساعير جبل السراة الذي أنطقه الله بعيص أخي يعقوب.  
وقيل: إنها جبل بحجاز يدعى جبل السراة، كان عيسى عليه السلام يناجي الله عليه.  
وقيل: إنها قبة كانت مع موسى، عندها إجابة الدعاء.  
وقيل: إنها ناحية من جبال الشام، وهو الأصح.  
وكان عيسى عليه السلام سكن قرية من ساعير تسمى نصورية أو ناصرة.  
و يؤيده حديث علي بن موسى الرضا عليه السلام: إِنَّمَا سُمِّوا نَصَارَى لِأَنَّهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ  
[اسمها ناصرة] من بلاد الشام نزلتها مريم عليها السلام بعد رجوعها<sup>٢</sup> من مصر.<sup>٣</sup>  
وقيل: لأنهم نصرروا المسيح عليه السلام.  
و **ظَهْرُكَ**<sup>٤</sup> في جَبَلِ فَارَانَ: بالفاء والراء المهملة بعد الألف والنون بعد الألف الأخرى،  
جبل من جبال مكة، كان نبينا عليه السلام يناجي الله عليه، وهو قريب من مكة، وبينه وبينها  
على ماروي يوم، وقد أسكن<sup>٥</sup> إسماعيل وهاجر وإبراهيم بفاران.  
وقيل: جبل قريب ببيت المقدس، وقد جاء في التوراة أن الله تعالى جاء من طور  
سيناء وظهر على ساعير وأعلن بفاران.  
وتأويل الأسرار الإلهية على مراتب ثلاثة: مبدأ ووسط وكمال، والمجيء أشبه  
بالمبدأ، والظهور بالوسط، والإعلان / ٨٩ / بالكمال، فعبر عن طلوع شريعة موسى

١. لم يوجد في مصدر.

٢. في المصدرين: نزلتها مريم ونزلها عيسى عليه السلام بعد رجوعهما.

٣. علل الشرايع، ج ١، ص ٤١٠، عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص ٧٩؛ بحار الأنوار، ج ١٤، ص ٢٧٢.

٤. جاء في هامش النسخة: «كفته اند: طلوع و ظهور، كناية است از نازل شدن وحى الهى بر ايسن پيغمبران؛

چنانكه وحى بر موسى عليه السلام در طور شد و بر عيسى در ساعير كه كوهى است در حجاز و وحى بر پيغمبر

ما عليه السلام در كوه فاران شد كه نزديك مكه است (مجلسي).» بحار الأنوار، ج ٨٧، ص ١٢٣.

٥. كذا في النسخة، والأصح: سكن.

بالمجيء من طور سيناء، وعن شريعة عيسى بالظهور على ساعير، وعن البلوغ إلى درجة الكمال وهي شريعة نبيِّنا ﷺ بالإعلان على فاران، كذا في الملل والنحل.<sup>١</sup>  
برَبَوَاتِ المَقْدَسِينَ: قيل: الربوات: مواضع نزول الوحي على موسى ﷺ<sup>٢</sup> نزل عليه أربعمئة مرة، والربوة: المكان المرتفع، ومنها الجبل والربوة<sup>٣</sup>، والمقدَّسون: الملائكة المنزَّهون من العيب والنقص.

قيل: الباء في قوله: «بربوات المقدَّسين» زائدة للتأكيد داخله على الخبر، والجملة استيناف ينزل منزلة الجواب عن وجه التخصيص بالطور وساعير وفاران، ولهذا ترك العاطف، وتقدير الجواب لأنها ربوات الملائكة المقدَّسين.

وَجُنُودُ المَلَائِكَةِ الصَّافِينَ: أي بربوات الملائكة الَّذِينَ يَصْفُونَ بأجنتهم في الهواء صفوفاً، يَسْبَحُونَ الله كصفوف الناس للصلاة ينتظرون أمر الله، أو الَّذِينَ يَصْفُونَ أقدامهم للعبادة في السماء وأجنتهم حول العرش.

ثم أقول: معرفة الملائكة بأنهم صور روحانية مقدَّسة عن المواد مجرَّدة عن الأجساد مدركة لذاتها ولما عداها، وكذا معرفة صفاتهم وأفعالهم معرفة شريفة غامضة جداً يرتبط بها علوم كثيرة لا يحتمل بيانها هنا، وقد شرحنا ما يحتمل الشرح في كتابنا الموسوم بالوسيلة الناجية في شرح الصحيفة الكاملة، فاطلبها منه.

وَتَخْشَعُ المَلَائِكَةُ المُسَبِّحِينَ: أي بربوات خشوعهم / ٩٠ / لكبريائك وعظمتك، والملائكة خاشعة أبصارهم؛ لعدم قدرتهم على النظر إلى أشعة جماله، ويتواضعونه بإظهار كماله.

والفرق بين الخشوع والخضوع أنَّ الخشوع في البدن والبصر والصوت، والخضوع في البدن خاصة.

والمسبِّحون: المصلِّون أو المنزَّهون.

١. الملل والنحل للشهرستاني، ج ٢، ص ١٨.

٢. بحار الأنوار، ج ٨٧، ص ١٢٣، نقلاً عن الشهرستاني صاحب الملل والنحل.

٣. الربوة: المرتفع من الأرض، التلَّة.

وقیل: تسبیح الملائكة وركوعهم وسجودهم محمول على تفاوت مراتبهم بالنسبة إلى دونه في الخضوع والخشوع لكبرياء الله وعظمته؛ إطلاقاً لاسم الملائم على لازمه، ولا يمكن حملها على ظواهره التي هي عبادات متعارفة، كحركة اللسان وما يشبه ذلك؛ لاختصاص آلاتها ببعض الحيوان.

وَيَبْرَكَاتِكَ: أي بخيراتك النامية، والبركة ثبوت الخير الإلهي في الشيء، والباء للقسم.

الَّتِي بَارَكْتَ فِيهَا: أثبت وأدمت بخيرك وكرامتك، من برك البعير إذا ناخ<sup>۱</sup> في موضعه فلزمه، أو من بارك الله فيه إذ جعل فيه البركة، أي جعلت ما أعطيته من الخير دائم البركة ثابتاً نامياً.

عَلَى إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِكَ عَلَيْهِ السَّلَام، فِي أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ: فَإِنَّ غَايَةَ الْبَرَكَةِ فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ ﷺ زَمَاناً وَشَأْناً خَتَمَ النَّبُوَّةَ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ وَانْتِشَارَ شَرَائِعِهِ الَّتِي هِيَ مَبَادِي الْكَلِمَاتِ<sup>۲</sup> وَالْخَيْرَاتِ الدِّينِيَّةِ وَالدُّنْيَوِيَّةِ فِي الْعَالَمِينَ<sup>۳</sup>؛ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿لَكِن رَسُوْلَ اللّٰهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾<sup>۴</sup> وَإِنَّمَا تُسَبِّحُ بِرَكَاتِ إِبْرَاهِيمَ<sup>۵</sup> إِلَى أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ ﷺ لِأَنَّهُ ﷺ مِنْ وَوَلَدَ / ۹۱ /

۱. كذا في النسخة، والصحيح: أنيخ أو تنوخ؛ قال في لسان العرب: نوخ: أنسخ البعير فاستناخ ونوخته فتنوخ وأناخ الإبل: أبركها فبركت... قال ابن الأعرابي: يقال: تنوخ البعير، ولا يقال: ناخ، ولا: أناخ.

۲. كذا في النسخة، والظاهر: الكمالات.

۳. جاء في حاشية النسخة: وقيل في السفر الأول من التوراة ما مضمونه: إن الله تعالى أوحى إلى إبراهيم ﷺ: أما ولدك إسحاق فإنه يرزق ذرية عظيمة، أما ولدك إسماعيل فأنتي باركته وعظمته وكثرت ذريته وجعلت من ذريته «ماذماذ» يعني محمد ﷺ، وجعلت من ذريته اثني عشر إماماً يكون له أمة عظيمة. (البداية والنهاية لابن كثير، ج ۶، ص ۱۹۸)

۴. سورة الأحزاب، الآية ۴۰.

۵. جاء في هامش النسخة: «بركات إبراهيم را نسبت به امت محمد دادن گویا برای آن است که آن حضرت از اولاد ابراهیم بود و با آن که اشرف از او بود خود را منسوب به او می گردانید و بت شکنی ابراهیم را آن حضرت تمام کرد و صلوات بر آن حضرت و آل او را با صلوات بر خود و آل خود ختم کرد. و حق تعالی در قرآن مجید آن حضرت و اولاد او را ثنای بسیار کرده است. و مناسبت اسحاق با عیسی ظاهر معلوم نیست و ممکن است به اعتبار این باشد که اسحاق اول پیغمبران این شعبه است و عیسی آخر ایشان. (مجلسی). بحار الأنوار، ج ۸۷، ص ۱۲۴.



إسماعيل بن إبراهيم، ولكثرة ثناء الله تعالى عليه في القرآن، وأنه ﷺ مع كونه أشرف منه ينتمي إليه، كما قال: أنا على ملة إبراهيم.<sup>١</sup>

والمراد بالأمة آل محمّد؛ فإنّ الأمة تطلق على شيعته وأتباعه.

فإن قيل: وتطلق أيضاً على عموم أهل دعوته فيندرج فيها أصناف أهل الكفر.

قلت: وأكثر استعمالها في الأحاديث المعنى الأوّل.

وَبَارَكْتَ لِإِسْحَاقَ صَفِيكَ فِي أُمَّةِ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: فإنّ غاية البركة زماناً في آل إسحاق

ختم النبوة من آله في أمة عيسى ﷺ؛ فإنه آخر نبي من أنبياء بني إسرائيل وعيسى بالسريرية أشوع، وجمع عيسى عيسون بفتح السين، كموسى وموسون، وإنما نُسب بركات إسحاق إلى أمة عيسى ﷺ لأنه من ولده، وهذه الفقرة وكذا الفقرة السابقة إشارة إلى قوله تعالى: ﴿وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَى إِسْحَاقَ وَمَنْ ذَرَيْتَهُمَا محسن وظالم لنفسه﴾.<sup>٢</sup>

وَبَارَكْتَ لِيَعْقُوبَ إِسْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، في أمة موسى عليه السلام: فإنّ غاية البركة قوّة

وشأناً من أولاد يعقوب في تلك الأمة، وإسرائيل هو يعقوب النبي ﷺ، وبنو إسرائيل قومه، ومعناه بلسانهم عبد الله أو صفوة [الله]، وإيل هو بيت المقدس.

وفي الكشف: يعقوب النبي ﷺ اسمه إسرائيل.<sup>٤</sup>

قيل: خمسة من الأنبياء دو اسمين؛ إسرائيل ويعقوب، إلياس و ذوالكفل، عيسى و

المسيح، يونس و ذوالنون، محمّد و أحمد ﷺ.

وَبَارَكْتَ لِحَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي عَشْرَتِهِ وَذُرِّيَّتِهِ وَأُمَّتِهِ: فإنّ / ٩٢ / غاية البركة

في آله ﷺ عند ظهور الخلف المتظر محمّد بن الحسن المهدي - صلوات الله عليه - في آخر الزمان؛ إذ في زمانه امتلأت [الأرض] قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً.

١. أي يتنسب.

٢. بحار الأنوار، ج ٨٧، ص ١٢٤؛ زاد المسير، لابن الجوزي، ج ٢، ص ٤؛ تفسير الثعالبي، ج ٢، ص ٢٦.

٣. سورة الصافات، الآية ١١٣.

٤. الكشف، ج ١، ص ٢٧٥، وفيه: إسرائيل هو يعقوب ﷺ لقب له، ومعناه في لسانهم صفوة الله وقيل عبد الله.

وعترته عليه السلام علي والحسن والحسين والأئمة التسعة من ولد الحسين عليه السلام، تاسعهم مهديهم وقائمهم، كذا روي عن الأئمة الطاهرين صلوات الله عليهم أجمعين.<sup>١</sup> وذكر محمد بن بحر الشيباني في كتابه<sup>٢</sup> عن تغلب، عن ابن الأعرابي، قال: العترة: البلدة والبيضة، وهم عليه السلام بلدة الإسلام وبيضته وأصوله. والعترة: صخرة عظيمة يتخذ الضبّ عندها جحره يهتدي بها لئلا يضلّ عنه، وهم عليه السلام الهداة للخلق.

والعترة: أصل الشجرة المقطوعة، وهم عليه السلام أصل الشجرة المقطوعة؛ لأنهم وتروا وقطعوا وظلموا [فنبتوا من أصولهم لم يضرهم قطع من قطعهم].

والعترة: قطع المسك الكبار في النافجة [وهم من بين بني هاشم ومن بين بني طالب كقطع المسك الكبار في النافجة].

والعترة: العين الرائقة<sup>٣</sup> العذبة، وعلومهم عليه السلام لا شيء أعذب منها عند أهل الحكمة. والعترة: الذكور من الأولاد، وهم عليه السلام ذكور غير إناث.

والعترة: الريح، وهم عليه السلام جند الله وحزبه كما أن الريح جند الله.

والعترة: نبت متفرق<sup>٤</sup> مثل المرزنجوش، وهم عليه السلام أهل المشاهد المتفرقة، وبركاتهم منبئة في المشرق والمغرب.

والعترة: قلادة تعجن بالمسك، وهم عليه السلام قلاند العلم / ٩٣ / والحكمة، انتهى كلام الشيباني.<sup>٦</sup>

١. الكافي، ج ١، ص ٥٣٣؛ كمال الدين، ج ١، ص ٢٦١؛ كشف الغمة، ج ٢، ص ٥٠٨؛ إعلام الوري، ص ٣٩٦؛ بحار الأنوار، ج ١٦، ص ٣٦٤ و ج ٢٣، ص ١٤٧ و ج ٢٥، ص ٤ و ٢١٥.

٢. والمراد من «كتابه» معاني الأخبار.

٣. في المصادر: «النابعة» بدل «الرائقة».

٤. في المصادر: نبت ينبت متفرقاً.

٥. في المصادر: «وهم عليه السلام أولياؤه المتقون وعباده المخلصون» بدل «وهم عليه السلام قلاند العلم والحكمة».

٦. كمال الدين وتمام النعمة، ج ١، ص ٢٤٥ - ٢٤٦؛ معاني الأخبار، ص ٩١ - ٩٢؛ بحار الأنوار، ج ٢٣، ص ١٤٩، و ج ٨٧، ص ٢٥٩.

والذرية مثلثة اسم لجميع نسل الإنسان من ذكر وأنثى كأولاد وأولاد الأولاد،  
وهلمّ جزراً.

اللَّهُمَّ وَكَمَا غَبْنَا عَنْ ذَلِكَ وَلَمْ نَشْهَدْهُ: الواو الأول اعتراضية لا محل لها من الإعراب،  
وليست بعاطفة ولاحالية.

ويشعر به ما ذكره صاحب الكشاف<sup>١</sup> في قوله تعالى: ﴿وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾<sup>٢</sup> ومثل  
هذا الاعتراض كثيراً يلتبس بالحال، والفرق دقيق، والكاف للتشبيه، وما كافة، و«كما»  
كما قيل لاقتران الفعلين في الوجود، يفيد المبادرة من باب: «صلُّ كما دخل الوقت».  
وقوله «ذلك» إشارة إلى محمّد المذكور قبيل ذلك صلوات الله عليه، أو إلى بعثته  
ورسالته.

وقيل: الإشارة راجعة إلى الأقسام والعزائم والأنبياء المذكورة في الدعاء.  
وشهدت العيد: أدركته، وشهدت المجلس: حضرته، والمعنى: كما غبنا  
محمّداً ﷺ حيث لم نره ولم نحضره بحضرته ولم نسعد بسعادة خدمته.  
وَأَمَّا بِهِ وَلَمْ نَرَهُ صِدْقًا وَعَدْلًا: أي: أمنا به إيماناً، وصدّقناه وما جاء به صدقاً وعدلاً.  
والجمع بين الصدق والعدل إشعار بالتوافق بين اللسان والقلب، وينبغي الوقف على  
ما<sup>٣</sup> «لم نره»: لتلا يشتهب المعنى.

ثم لما كانت استفاضة المطالب والدقائق واستفادتها من أنه مفيض الحقائق  
يتوقف على مناسبة بين المفيد والمستفيد وجب التوسل فيها بمتوسط ذي جهتين  
التجرّد والتعلّق وهو النبي ﷺ.

أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ: فقوله «أن تصلّي» مفعول لقوله في افتتاح  
الدعاء «أسألك»، والصلاة هنا بمعنى التعظيم، أي: تعظّمه في الدنيا بإعلاء ذكره وإظهار

١. قال فيه: «فإن قلت: ما موقع هذه الجملة؟ قلت: هي جملة اعتراضية لا محل لها من الإعراب». الكشاف.

ج ١، ص ٥٦٩ ذيل هذه الآية.

٢. سورة النساء، الآية ١٢٥.

٣. الظاهر أن لفظ «ما» زائدة.

دعوته / ٩٤ / وإعلان شريعته، وفي الآخرة بتشفيعه في أمته، وتضعيف أجره ومثوبته، وإعلاء مرتبته ودرجته.

وَأَنْ تُبَارِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ: تفاعل من البركة والخير الكثير، أي: وأن تعظم بركاتك، وأن تتسع رحمتك، وتكثر نعمتك عليه، ولا يجيء من تبارك خاصة الفعل المضارع.

ويحتمل أن يكون من «برك البعير» إذا ناخ في موضعه، أي: وأن تديم ما أعطيته عليه، وثبت من التشریف والكرامة.

وبالجملة هذه تحية من الداعي عليه - صلوات الله وسلامه عليه - كما أن قوله: ﴿رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾<sup>١</sup> دعاء وتحية من الملائكة على إبراهيم وأهل بيته عليهم السلام.

كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَتَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ: قيل: ليس التشبيه من باب إلحاق الناقص بالكامل، بل لبيان حال من يُعرف بما لا يُعرف.

وقيل: في أصل الصلاة لا في قدرها، ومعناه: اجعل لمحمد صلى الله عليه وآله وسلم صلاةً بمقدار الصلاة لإبراهيم وآله.

وفي آل إبراهيم خلألق لا يحصون من الأنبياء<sup>٢</sup>، وليس في آله نبي، فطلب إلحاق جملة فيها نبي واحد بما فيه أنبياء، والمراد بآل إبراهيم: إسماعيل، إسحاق ويعقوب والأسباط.

وقيل: إن آل إبراهيم هم آل محمد الذين هم أهلهم.

إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ: يحمده كل شيء بلسان حاله.

وفي النهاية: «الحميد: المحمود على كل حال»<sup>٣</sup> يعني في السراء والضراء والشدة

١. سورة هود، الآية ٧٣.

٢. جاء في هامش النسخة: ومنهم داود وسليمان و يونس بن ذكريا(؟) و يحيى و عيسى، و منهم نبينا صلى الله عليه وآله وسلم؛

لأنه من ولد إسماعيل، و قيل: آل إبراهيم المؤمنون المتمسكون بدينهم و هو دين الإسلام.

٣. النهاية لابن الأثير، ج ١، ص ٤١٩.

والرخاء.

«والمجد في كلام العرب: الشرف الواسع، وهو ماجد: مفضال / ٩٥ / كثير الخير شريف، والمجيد: فعيل منه للمبالغة، وقيل: [هو] الكريم المفضال. وقيل: إذا قارن شرفُ الذات حُسْنَ الفعَالِ سَمِيَّ مجيداً،<sup>١</sup> وفعيل أبلغ من فاعل فكأنه يجمع معنى الجليل والوهاب والكريم».<sup>٢</sup>

فَعَالٌ لِمَا تُرِيدُ: أي يفعل ما يريد على ما يراه، ولا يعترض عليه متعَرِّضٌ، ولا يغلبه غالب، فهو يُدْخِلُ أوليائه الجَنَّةَ لا يمنعه مانع، ويدخل أعداءه النار لا ينصرهم منه ناصر، ويمهل العصاة على ما يشاء إلى أن يجازيهم، ويعاجل بعضهم بالعقوبة إذا شاء منهم في الدنيا، وفي الآخرة يفعل من هذه الأشياء ومن غيرها ما يريد. وبالجمله المبالغة هنا؛ لقوة الفاعل، وكمال قدرته، وكثرة الفعل، واشتماله على كمال الصنع، وسرعة ترتبه على الإرادة.

وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ لَمْ يَوْجَدْ مِمَّا يَدْخُلُ تَحْتَ الْقُدْرَةِ قَدِيرٌ: فلا يستطيع شيء منها أن يتجاوز تقديره وتديره وإرادته وقضائه على نحو ما أراد.

شَهِدٌ: شاهد، وهذه الفقرات - مع كونها ثناءً له بالقدرة الكاملة - بمنزلة التعليق لما سبق، وإظهار توقع حصول المطالب معها.

يا اللَّهُ: اسم للذات الجامعة للصفات الإلهية كلها حتى لا يشذ منها شيء، وسائر الأسماء لا يدل أحادها إلا على أحاد الصفات؛ من علم أو قدرة أو غيرهما، وأصله الإله، ونظيره الناس وأصله الأناس، فحذفت الهمزة وعوّضت منها حرف التعريف.

والإلاه من أسماء الأجناس، يقع على كل / ٩٦ / معبود بحق أو باطل، ثم غلب [على] المعبود بالحق، كما أن النجم اسم لكل كوكب ثم غلب على الثريا، وأما «اللّه» بحذف الهمزة فمختص بالمعبود بالحق، لم يطلق على غيره.

١. في المصدر، مجداً.

٢. النهاية لابن الأثير، ج ٤، ص ٢٥٤.

يَا حَتَّانُ يَا مَتَّانُ: هما من أبنية المبالغة، والأول معناه: الرحيم لعباده، والذي يقبل على من أعرض عنه، من الحنان - بالفتح والتخفيف - وهو الرحمة، أو من الحنين وهو الشوق إلى الشيء، والميل إليه، والتعطف عليه. والثاني معناه المنعم المعطي مطلقاً من غير رعاية استحقاق، من المنّ بمعنى العطاء لا من المنّة، أو المحسن إلى من لا يطلب الجزاء.

يَا بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: أي مبدعهما وموجدهما من غير مثال سابق. ونوقش بأنّ فعلاً بمعنى مفعول لم يثبت في اللغة، وإن ورد فيها فشاذاً لا يقاس عليه.

وأجيب بأنّ الإضافة فيه إضافة الوصف بحال المتعلق، فهي من قبيل حَسَنَ الغلام أي: إنَّ السماوات والأرض بديعة أي عديمة النظير.

يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ: أي ذا العظمة والصفح وأنواع الخير والفضائل، كذا قيل. أقول: الجلال عبارة عن صفات السلبية، والإكرام عبارة عن صفات الثبوتية، وصفة الجلال ما جلّت ذاته عن مشابهة الغير، وصفة الإكرام ما كرمت ذاته بها وتجمّلت، فالأولى سلوب عن النقائص، وجميع ما يرجع في حقّه تعالى إلى سلب الإمكان عنه، والثانية إيجاب الكمالات، وجميعها في حقّه تعالى إلى وجوب الوجود، وهذه الصفات من عظيم فعل الله عزّ اسمه، وفي الحديث اتى بها والجلال والإكرام يا أرحم الراحمين<sup>١</sup> يا حيّ يا قيّوم.

ثمّ قل: اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الدُّعَاءِ الْمُشْتَمَلِ عَلَى التَّمْجِيدِ وَالثَّنَاءِ. وَيَبْحَقُّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ الْعِظَامِ الْمَذْكُورَةَ فِي هَذَا الدُّعَاءِ، وَالْمَرَادُ بِالْأَسْمَاءِ هُنَا صِفَاتِهِ الْعَلِيَا، وَلِذَلِكَ قَالَ:

الَّتِي لَا يَعْلَمُ تَفْسِيرَهَا: التفسير: كشف المعنى وإظهاره، مأخوذ / ٩٧ / من الفسر وهو مغلوب السفر، يقال: «أسفرت المرأة عن وجهها» إذا كشفته، و«أسفر الصبح» إذا ظهر،

١. الكافي، ج ٣، ص ٤٧٦؛ من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٥٦٠؛ وسائل الشيعة، ج ٨، ص ١٣٠.

والمراد أنه لا يُعلم كشف معانيها وحقيقة مبانيها؛ لأن صفاته تعالى لا ينكشف لأحد حقّ الانكشاف.

ولا يُعلم باطنها: «لا» مزيدة لتأكيد معنى النفي؛ لما تقرّر في علم النحو أن لا بعد الواو العاطفة إنما تزداد إذا كانت في سياق النفي، وفائدتها التأكيد والتصريح؛ لشمول كلّ واحد من المعطوف و المعطوف عليه؛ لئلا يتوهم أن المنفي هو المجموع من حيث هو المجموع، فيجوز حينئذ ثبوت أحدهما، ومعنى الكلام: ولا يُعلم حقيقة صفاته كما لا يُعلم كنه ذاته غيرك؛ لاستحالة الجهل عليه تعالى.

وفي بعض النسخ: «ولا يعلم تأويلها» موضع باطنها.<sup>١</sup>

قال الراغب:

التأويل من الأول [أي الرجوع] إلى الأصل، وذلك هو ردّ الشيء إلى الغاية المرادة منه؛ علماً كان أو فعلاً، ففي العلم نحو قوله: «ما يعلم تأويله إلا الله والراسخون في العلم»<sup>٢</sup>، وفي الفعل؛ كقول الشاعر: وللنوى قبل يوم القلب<sup>٣</sup> تأويل<sup>٤</sup>.

صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَانْتَقِمْ لِي مِنْ فُلَانٍ<sup>٦</sup>: أي عاقبه، والاسم منه النقمة، وهي الأخذ بالعقوبة، ثم يسأل الله تعالى دفع عدوّه عنه، ورهبة في قلوب أعدائه وحسدته من الجنّ والإنس، وفيه نوع إشارة إلى أن الدعاء بالسوء لا يجوز إلا عند تحقّق المظلومية.

وَاعْفُزْ لِي مِنْ ذُنُوبِي: حاصل الدعاء سؤال المغفرة، ومغفرة الله تعود إلى ستره على

١. نقله العلامة المجلسي<sup>٥</sup> عن مصباح السيد بن الباقي هكذا: لا يعلم تفسيرها ولا تأويلها ولا باطنها ولا ظاهرها غيرك.
٢. الإضافة من المصدر.
٣. سورة آل عمران، الآية ٧.
٤. في المصدر: يوم البين.
٥. المفردات للراغب، ص ٣١.
٦. جاء في هامش النسخة: «و افعّل بي كذا وكذا» اشارة به اين كه حاجت خود را بخواهد و در نسخه صحيحه «وانتقم لي من فلان» ندارد، به جای آن «و افعّل بي كذا وكذا» است.

عبده من أن يقع في عذابه أو يكشف مقابحه<sup>١</sup> لأهل الدنيا، والمغفرة أبلغ من العفو؛ لأنه يستلزم الستر.

مَا تَقَدَّمَ مِنْهَا وَمَا تَأَخَّرَ: قيل: يحتمل «في ما مضى وفي ما يأتي»، ودعاؤه ﷺ / ٩٨ / بذلك - مع علمه بأنه مغفور له ومع أنه معصوم من جميع الذنوب علماً على ما هو الحق - إشفاق وتعليم للأمة.

وقيل: خوف [من] مكر الله «ولا يأمن مكر الله إلا القوم الخاسرون»<sup>٢</sup>.

وقيل: يحتمل أنه بحسب المقامات يرى مقامه في زمان دون مقامه في زمان آخر، فيستغفر من مقامه الأول.

وقيل: طلب لأتمته، إلا أنه نسبها إلى نفسه؛ للإشعار بأن مغفرة ذنوبهم مغفرة له، أو بناءً على أنه عد [ترك] الأولى ذنباً.

وَوَسَّعَ عَلَيَّ مِنْ حَلَالِ رِزْقِكَ: يقال: وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ رِزْقَهُ يَوْسَعُ وَسْعًا مِنْ بَابِ نَفْعٍ، وَوَسَّعَهُ تَوْسِيعًا أَي بَسَطَهُ وَكَثَّرَهُ، وَأَوْسَعَ بِالْأَلْفِ مِثْلَهُمَا، وَ«الْحَلَالُ» ضِدُّ الْحَرَامِ، وَهُوَ شَامِلٌ لِلْحَلَالِ فِي ظَاهِرِ الشَّرِيعَةِ وَالْحَلَالِ فِي نَفْسِ الْأَمْرِ وَهُوَ قُوَّةُ النَّبِيِّينَ، وَالْمُرَادُ بِهِ هُنَا الْأَوَّلُ، وَالتَّعْمِيمُ مُحْتَمَلٌ.

و «الرزق»: ما ينتفع به بالتغذي وغيره حلالاً كان أو حراماً، وتقييده هنا بالحلال مؤيد له.

وربما قيل: ذكر الحلال للتفسير لا للتقييد؛ جمعاً بينه وبين ما روي عن الباقر ﷺ في حديث [رواه عن رسول الله] إلى أن قال: «فإن الله قسم الأرزاق بين خلقه حلالاً ولا يقسمها حراماً، فمن اتقى [الله ﷻ] وصبر أتاه رزقه من حلّه، ومن هتك حجاب ستر الله [و عجل] وأخذه من غير حلّه قصّ به من رزقه الحلال، وحوسب عليه يوم القيامة»؛ هذا كلامه صلوات الله وسلامه عليه.<sup>٣</sup>

١. كذا، والأظهر: قبائحه.

٢. سورة الأعراف، الآية ٩٩.

٣. الكافي، ج ٥، ص ٨٠؛ التهذيب، ج ٦، ص ٣٢١؛ بحار الأنوار، ج ١، ص ١٤٨ و ٦٧، ص ٩٦ و ج ١٠٠، ص ٣٥.



وقد يتوهم بعض المفسرين [أن] في قوله: ﴿كلوا مما رزقكم الله﴾<sup>١</sup> استدلال على أن الحرام ليس برزق من الشكل الثاني، هكذا: الحرام ليس بمأكول / ٩٩ / شرعاً وهو ظاهر، والرزق مأكول شرعاً، فالحرام ليس برزق. أو من الشكل الأول هكذا: الرزق مأكول شرعاً، ولا شيء من المأكول شرعاً بحرام، فالرزق ليس بحرام، فالحرام ليس برزق.<sup>٢</sup>

قال بعض الأفاضل: إن كليهما إنما يفيدان لو صدق «كل رزق مأكول شرعاً»، والآية لا تدل عليه.

أقول: وهذا القول - مع ما فيه من الاعتراضات - مذكور في شرحنا لـ «الصحيحة السجادية» استقصاءً في الاستدلال والجواب بما لا مزيد عليه.

وأكفني مؤونة إنسان سؤء: الكفاية قيام شخص مقام آخر في قضاء حوائجه.

وفي الفائق: كفاه الأمر إذا قام مقامه فيه.<sup>٣</sup>

و «المؤونة» كل ما يحتاج إليه، و «السؤء» بالفتح مصدر ساء، أي فعل به ما يكرهه، وبالضم اسم الحاصل بالمصدر، ويقال: إنسان سؤء - بالإضافة وفتح السين - وكذلك جار سؤء وقرين سؤء وأمثال ذلك.

سُمِّي الإنسان إنساناً لأنه ينسى؛ قال الله ﷻ: ﴿ولقد عهدنا إلى آدم من قبل [فنسى]﴾<sup>٤</sup>. كذا روي عن أبي عبد الله عليه السلام.<sup>٥</sup> شروبه شكاه علوم انساني ومطالعات فقهية

وجار سؤء، وقرين سؤء، وسلطان سؤء، وساعة سؤء، ويوم سؤء: الجوارح<sup>٦</sup> هو الذي يجاورك في المسكن، وتميل ظل بيته إلى بيتك، من الجور: الميل. السلطان كما مرّ

١. سورة المائدة، الآية ٨٨؛ سورة الأنعام، الآية ١٤٢.

٢. لم يوجد.

٣. لم يوجد في الفائق للزمخشري.

٤. سورة طه، الآية ١١٥.

٥. علل الشرائع، ج ١، ص ١٥؛ عنه بحار الأنوار، ج ٥٧، ص ٢٦٤.

٦. كذا في النسخة، والصحيح: الجار.

مصدر كغفران بمعنى التسلّط.

إِنَّكَ عَلَىٰ مَا تَشَاءُ قَدِيرٌ، وَبِالْإِجَابَةِ جَدِيدٌ: إشارة إلى شمول القدرة، وردّ على من زعم أنّه لا يقدر على أكثر من واحد، وأنّه لا يقدر على خلق الجهل والقيح، وأنّه لا يقدر على مثل مقدور العبد، وأنّه لا يقدر على نفس مقدور العبد.

وَيَكُلُّ شَيْءٍ عَالِمٌ: إشارة / ١٠٠ / إلى عموم العلم، وردّ لمن زعم من الفلاسفة أنّه لا يعلم الجزئيات، وأنّه يعلمها بالإجمال، ولمن زعم من الدهرية من أنّه لا يعلم ذاته. وأنت خبير بأنّ هذه المذاهب في خالق القوى والقدرة محال، واللّه يقول الحقّ و [هو] الموفق لكلّ خير وكمال.<sup>١</sup>

وهذا آخر ما أبيّنه في فقرات هذا الدعاء المتضمّنة لصفات الرحمة والإحسان. فرغت بعون اللّه تعالى وحسن توفيقه، من تأليف هذا الشرح وتنميته، في أوائل العشر الثاني من الشهر الثالث من السنة الإحدى عشر بعد المئة والألف، بمعمورة قمصر صانها اللّه عن الخوف والخطر، وأنا الفقير إلى اللّه عبد الواسع بن علاّمى، علّمه اللّه بفيضه الاعتصامي.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

١. جاء في هامش النسخة: وبعد از دعای سمات این دعا را بخواند:

اللّهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الدَّعَاءِ، وَبِمَافَاتِ مِنْهُ مِنَ الْأَسْمَاءِ، وَبِمَا يَشْتَمَلُ عَلَيْهِ مِنَ التَّفْسِيرِ وَالتَّدْبِيرِ الَّذِي لَا يَحِيطُ بِهِ إِلَّا أَنْتَ، أَنْ تَفْعَلَ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ، وَلا تَفْعَلَ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ. وَبَعْدَ ابْنِ دَعَارِا بِخَوَانِدَ:  
إِلَهِي بِحَقِّ مَنْ نَاجَاكَ، وَبِحَقِّ مَنْ دَعَاكَ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، تَفَضَّلْ عَلَيَّ فِقْرَاءَ الْمُؤْمِنِينَ وَالمُؤْمِنَاتِ بِالْغِنَى وَالثَّرْوَةِ، وَعَلَى مَرْضَى الْمُؤْمِنِينَ وَالمُؤْمِنَاتِ بِالشِّفَاءِ وَالصِّحَّةِ، وَعَلَى أَحْيَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَالمُؤْمِنَاتِ بِاللِّطْفِ وَالكِرَامَةِ، وَعَلَى أَمْوَاتِ الْمُؤْمِنِينَ وَالمُؤْمِنَاتِ بِالمَغْفَرَةِ وَالرَّحْمَةِ، وَعَلَى غُرَبَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَالمُؤْمِنَاتِ بِالرَّدِّ إِلَى أَوْطَانِهِمْ سَالِمِينَ غَانِمِينَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ أَجْمَعِينَ.